

www.kavehsara.com



ملاحظاتى در تاريخ ايران

(علل تاريخى عقب ماندگى هاى جامعهء ايران)

على ميرفطروس

چاپ چهارم

ملاحظاتى در تاريخ ايران

علل تاريخى عقب ماندگى هاى جامعه * ايران
نگاهى به هجوم ايل ها، استقرار اسلام، زمينه هاى پيدايش
و فلسفه سياسى ”اسلام راستين“

على ميرفطروس

چاپ چهارم

با تجديد نظر و اضافات

فهرست مطالب

۷-۸

مقدمه چاپ سوم

۹-۱۰

مقدمه

۱۱-۵۶

فصل اول:

نکاتی در باره علل تاریخی عقب ماندگی های جامعه ایران / نقش هجوم های قبایل بیابانگرد و
عشایر چادر نشین در فروپاشی مناسبات اقتصادی - اجتماعی و ایجاد گسست های تاریخی -
فرهنگی / حمله اسکندر، حمله اعراب، حمله مغول ها و ... / کتابخانه های بزرگ شهرها و
سیاست کتابسوزان اقوام مهاجم / جمعیت و کتابخانه های بزرگ شهرهای ایران در مقایسه با
جمعیت و کتابخانه های بزرگ شهرهای اروپا در قرون وسطی / حوادث طبیعی: قحطی ها،
خشکسالی ها، زمین لرزه ها و ... / جنگ های سرداران و شاهزادگان محلی / زدخوردها و
کشمکش های مذهبی / نتیجه و پایان سخن.

۵۷-۹۶

فصل دوم:

اسلام؛ یک دین سامی / خصوصیات تند قوم سامی و انعکاس آن در زبان و هنر اعراب / تفاوت
پیغمبران سامی و پیغمبران هند و ایرانی / قهر و خشونت و نقش آن در اقتدار اسلام / مرگ
حضرت محمد و ارتداد قبایل عربستان / حمله اعراب به ایران / نظراتی در باره چگونگی استقرار
اسلام در ایران / مقاومت ها و پایداری ها / نقش قهر و خشونت و پرداخت جزیه در مسلمان شدن
ایرانیان / نتیجه و پایان سخن.

۹۷-۱۵۵

فصل سوم:

انقلاب مشروطیت و مسئله جدائی دین از حاکمیت دولت / سوسیال - دموکراسی ایران در برخورد با دین / التقاط ماتریالیسم و ایده‌آلیسم در جنبش مارکسیستی ایران / جلال آل احمد و "اسلام راستین" / رفرف ارضی و اجتماعی سال‌های ۴۰-۵۰ و رشد طبقه متوسط مدرن شهری / متزلزل شدن ساختار سنتی جامعه ایران و تأثیر آن بر دیدگاه‌های روحانیون / مرتضی مطهری، دکتر علی شریعتی و پیدایش "اسلام راستین" / آیت الله خمینی، مرتضی مطهری، دکتر علی شریعتی، مجاهدین خلق و وجوه اشتراک آنان / فلسفه سیاسی: آزادی و دموکراسی در نظام اسلامی / امامت، امت و جامعه بی طبقه توحیدی / انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق / "اسلام راستین" و جدائی دین از دولت / "اسلام راستین" و توتالیترسم / نتیجه و پایان سخن.

۱۵۷-۱۷۹

منابع و مآخذ:

۱۸۱-۲۰۲

فهرست راهنما:

نام‌های تاریخی، جغرافیائی، اسامی فرقه‌ها، نشریات و مقالات.

مقدمہ چاپ سوم

حدود ۱۰ سال از تألیف و انتشار این کتاب می‌گذرد. عنایت خوانندگان ارجمند باعث گردید تا در فاصله یکسال، کتاب حاضر به چاپ دوم برسد. این استقبال با توجه به تیراژ چشمگیر کتاب و مشکلات عظیم انتشار و توزیع آن در خارج از کشور، برای مؤلف می‌تواند نوعی توفیق بشمار آید.

بر زمینه این عنایت و استقبال است که پس از سال‌ها تأخیر، مؤلف کوشیده است تا چاپ سوم کتاب را کامل‌تر و با حروف چینی جدید منتشر کند. مؤلف وظیفه خود می‌داند از دوستانی که در چاپ و انتشار این کتاب، همت کرده‌اند صمیمانه سپاسگزاری نماید.

موضوع این کتاب، جستجو و بررسی علل عقب ماندگی‌های جامعه ایران در پرتو حوادث و رویدادهای تاریخی است. شناخت این علل و عوامل می‌تواند زمینه روشنی برای درک بخشی از جریان‌ات سیاسی - فکری ایران معاصر و از جمله پیدایش و گسترش نظریه "اسلام راستین" باشد.

بقول فرزانه ای: تاریخ مردم ایران، نامه ای طولانی و
پایان ناپذیر است که گذشته دور، آن را انشاء می کند و آینده دور
آن را خواهد خواند و شک نیست که در عمر تاریخ " برین نامه بر
سالها بگذرد..."

امید است که این کتاب کوچک، پرتو کم رنگی در شناخت
تاریخ اجتماعی ایران بشمار آید.

۲۰۴

پاریس - اکتبر ۱۹۹۷

مقدمه

بررسی تاریخ اجتماعی ایران، شناخت جنبش‌ها و جریان‌های تاریخی- فرهنگی، آگاهی از چگونگی حملات و هجوم‌های پی‌درپی اقوام بیگانه و قبایل بیابانگرد و نتایج ویرانگر این حملات در فروپاشی مناسبات اقتصادی- اجتماعی و گسست‌های فرهنگی جامعه ایران و خصوصاً آگاهی از حمله اعراب و چگونگی استقرار اسلام و نتایج اجتماعی- فرهنگی آن در حیات تاریخی جامعه ما، از جمله مسائل مهمی هستند که باید به آنها پرداخت، زیرا این گذشته تاریخی ضمن اینکه بخش بزرگی از هویت تاریخی و آگاهی ملی ما را شکل می‌دهد، در عرصه پراتیک اجتماعی نیز عامل مهمی در چگونگی رفتار اجتماعی و روحیه فرهنگی ما بشمار می‌رود.

بررسی تاریخ اجتماعی ایران ضمن اینکه ما را با انبوهی از جنبش‌های عدالتخواهانه و با بسیاری از متفکران آزاداندیش آشنا می‌کند، باعث غنای حافظه تاریخی جامعه نیز می‌گردد و ما را در برخورد با مسائل اجتماعی و مذهبی آینده، هوشیارتر می‌سازد.

کتاب حاضر - براساس "ملاحظات" خویش - تنها نگاهی کوتاه است بر پاره‌ای از مسائل تاریخ اجتماعی ایران. شرایط دشوار آشفته‌گی و آوارگی در خارج از کشور و فقدان امکانات، اسناد و مدارک لازم، باعث

گردیده تا مسائل مطروحه در اين کتاب از انسجام كافى برخوردار نباشند، هم از اين رو است که مؤلف معتقد است که هریک از مسائل مطروحه در اين "ملاحظات"، تحقيق و تدقيق بيشترى را طلب مى کند. بى شک پاره اى از تحليل ها و نتیجه گیرى هاى اين کتاب، "خوش آیند" بعضى از خوانندگان نخواهد بود، اما مؤلف اميدوار است که اين دوستان - با بردبارى و متانت - ضمن تأمل در محتوای کتاب و نقد و بررسى آن، در شناخت بهتر تاريخ ايران و اسلام همت نمایند. بقول عین القضاة همدانى:

بستردنى ست آنچه بنگاشته ايم

افکندنى ست آنچه افراشته ايم

على ميرفطروس

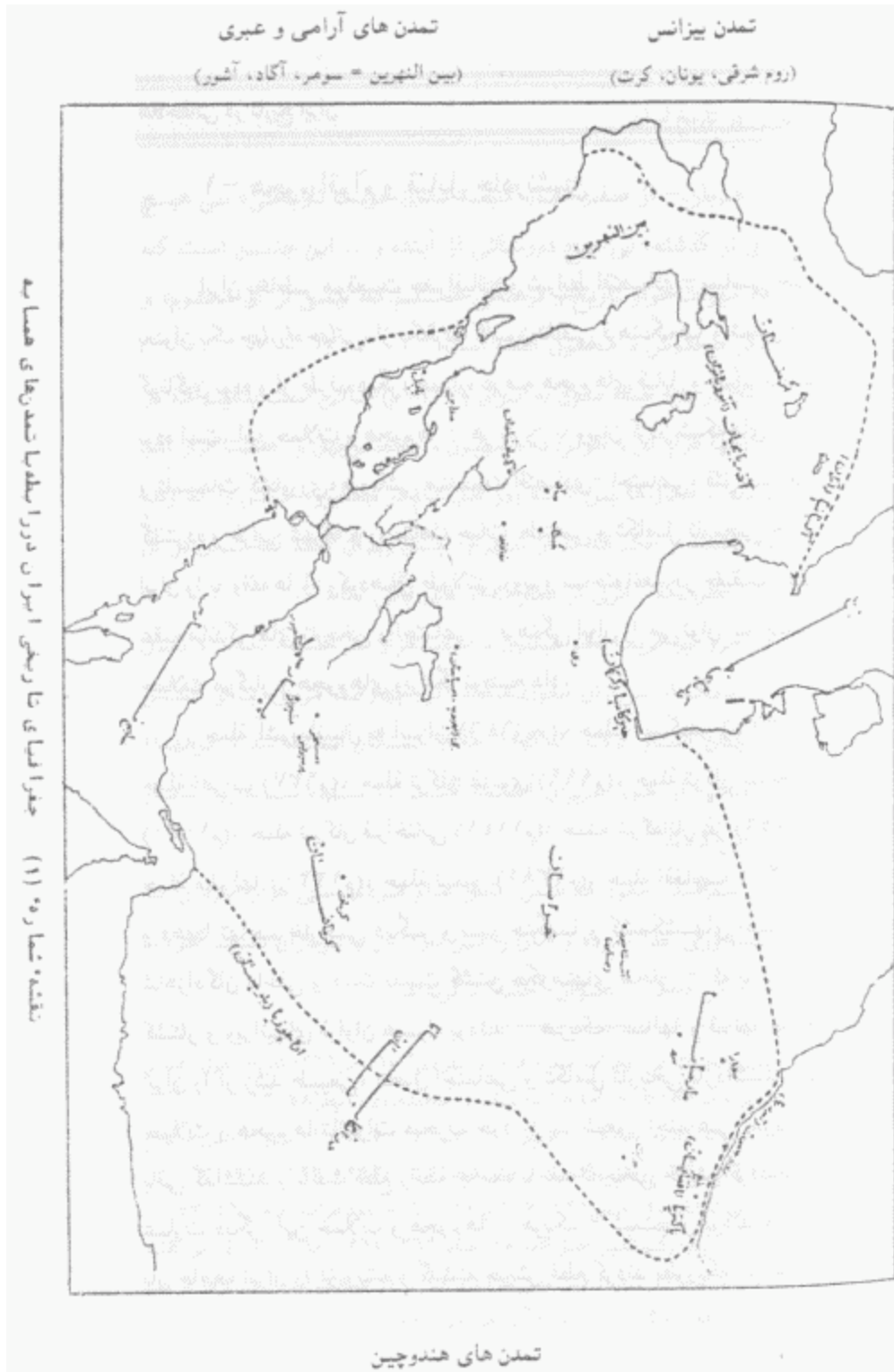
ژانویه ۱۹۸۸ - پاریس

فصل اول

نگاهی به تاریخی اجتماعی ایران این نکته را روشن می کند که تاریخ ایران - در مجموع - تاریخ هجوم های ویرانگر قبایل بیابانگرد و عشایر چادرنشین، تاریخ فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی حاکم و بازتولید مناسبات قبلی، تاریخ سرکوب های خشن نهضت ها و شورش های مردمی، سلطه استبداد سیاسی و اختناق فرهنگی، و تاریخ پسرفت های اجتماعی، گسست های فرهنگی و رکودها و وقفه های بلند تاریخی است. گروهی از شرق شناسان، جوامعی مانند ایران را فاقد "وضعیت تاریخی" می دانند و معتقدند که جامعه ایران نیز (مانند سایر جوامع شرقی) تنها دارای "وضعیت طبیعی" است. به عقیده آنان، تنها جوامع اروپائی (غربی) دارای "وضعیت تاریخی" می باشند. منظور آنان از "وضعیت طبیعی" حرکت گیاهی و دایره وار جوامع شرقی و مقصود از "وضعیت تاریخی" پویائی، تحول و تکامل اقتصادی-اجتماعی جوامع غربی است. در یک نگاه سطحی به تاریخ اجتماعی ایران این نظر - ظاهراً - درست می نماید، زیرا که تاریخ ایران - در کلیت ظاهری خود - تاریخ تداوم و تکرار مناسبات اقتصادی-اجتماعی واحدی است. تاریخی که بنظر می رسد در آن، جامعه وجود دارد اما زندگی اجتماعی، پویائی و

تکامل اجتماعی وجود ندارد. تاریخی که ظاهراً در یک "دور باطل" نهادهای اقتصادی و ساختارهای اجتماعی پیشین را تجدید و تکرار کرده است.

بررسی و نقد نظریه‌های موجود در باره علل این به اصطلاح "وضعیت طبیعی" و چرایی بازتولید و تکرار مناسبات اقتصادی- اجتماعی در ایران، موضوع "ملاحظات" ما نیست. هدف ما - در این بخش - ارائه گزارشی کوتاه از هجوم‌های متعدد قبایل و عشایر چادرنشین به ایران و نتایج سهمگین این هجوم‌ها در ویران‌سازی شهرها، فروپاشی مناسبات اقتصادی- اجتماعی و ایجاد گسست‌های تاریخی- فرهنگی در دوره‌های مختلف تاریخ ایران است. در این راستا به نقش حوادث طبیعی (قحطی‌ها، خشکسالی‌ها، زمین‌لرزه‌ها...) و نیز به تأثیر جنگ‌های داخلی امیران و شاهزادگان محلی و کشمکش فرقه‌های مذهبی در غارت و ویرانی شهرهای مهم ایران اشاراتی خواهیم کرد. بنظر ما این موارد، نکات بسیار مهمی هستند که در بررسی علل تاریخی عقب‌ماندگی جامعه ایران توجه‌چندانی به آن‌ها نشده است.



۱- هجوم اقوام و قبایل چادر نشین

ايران بخاطر موقعيت جغرافيايى و شرايط اقتصادى- سياسى خود، بعنوان يك چهارراه جهانى، از يکطرف کانون تلاقى فرهنگ ها و تمدن هاى گوناگون بوده و از طرف ديگر، همواره عرصه هجوم هاى قبایل و اقوام مختلف بوده است. اين حملات و هجوم ها - هر بار - با ويران کردن شبکه هاى آييارى و تأسيسات کشاورزى، فروپاشى مناسبات اقتصادى- اجتماعى، قتل عام هاى گسترده و خرابى شهرها و روستاها، حیات طبيعى و تکامل تاريخى جامعه ايران را با وقعه ها و رکودهاى طولانى روبرو ساخته اند. در حقيقت، علت عقب ماندگى هاى تاريخى و اجتماعى - فرهنگى ايران را مى توان با اينگونه حملات مرگبار و هجوم هاى ويرانگر توضيح داد:

حمله آشوربانيپال به ايران (۶۴۶ ق.م)، حمله اسکندر (۳۳۴ ق.م)، حمله اعراب (۶۳۷ م)، حمله ترکان غزنوى (۹۹۹ م)، حمله ترکان سلجوقى (۱۰۳۰ م)، حمله ترکان قراختانى (۱۱۴۱ م)، حمله ترکمانان غز (۱۱۵۶ م)، حمله مغولها (۱۲۲۰ م)، حمله تیمور (۱۳۸۱ م)، حمله افغانها (۱۷۲۰ م) و دهها تهاجم خارجى ديگر و نيز جنگها و کشمکشهاى اميران و شاهزادگان داخلى و دست بدست گشتن حکومتهاى محلى - که با تاراج و کشتار و ویرانيهای فراوان همراه بودند - هریک، سالها و قرنهای جامعه ایران را از رشد طبیعی، تحول اجتماعی و تکامل تاریخی بازداشتند. این حملات و هجوم ها تأثیرات مخرب خود را بر شعور اجتماعى مردم ما باقى گذاشتند و باعث قطع رابطه جامعه با بعد تاريخى خویش گردیدند. به عبارت ديگر: اين حملات و هجوم ها - هریک - شمشیری بودند که هر بار جامعه ايران را از ریشه و گذشته خویش قطع کردند بطوریکه ما مجبور

شدیم - هربار - از صفر آغاز کنیم: بدون هویت تاریخی، بی هیچ خاطره ای از گذشته، بی هیچ دورنمایی از آینده و... این چنین است که ما اینک میراث خوار تاریخ و فرهنگی هستیم که نیمی از آن معدوم، و نیمی دیگر مخدوش و مجعول گشته است. ^۱ آن عصر سرد و بگلی دربار

مثلاً در باره حمله مغول به ایران (۱۹۲۰م) کافی است بدانیم که در نیشابور، دهها هزار تن و بقولی یک میلیون و هفتصد و چهل و هشت هزار نفر بقتل رسیدند.^۲ مغول ها پس از سه روز قتل عام در نیشابور، هرکس را که زنده مانده بود کشتند و حکم شد تا آن شهر را چنان ویران کنند که بتوان در آن زراعت کرد بطوریکه "اثری از عمارات آن شهر باقی نماند".^۳ آن که در نیشابور

در مرو نیز قریب یک میلیون و سیصد هزار نفر کشته شدند و بقول جوینی: بهر یک از سربازان مغول سیصد الی چهارصد مروی برای کشتن رسید و "چنان کشتار کردند که گودال ها از کشتگان انباشته شد و کوهها؛ پشته و صحرا از خون عزیزان آغشته گشت... سیزده شبانه روز شمار کشتگان می کردند".^۴ آن که در نیشابور و مرو

در سمرقند، مغول ها ضمن قتل عام مردم، سی هزار مرد را به عنوان پیشه وری جدا نموده و آنان را بین سرداران و سربازان تقسیم کردند و سی هزار تن دیگر را بعنوان "حشر" برگزیدند.^۵ آن که در نیشابور و مرو

۱ - روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، اسفزاری، ج ۱، ص ۲۶۶؛ تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۷؛ تاریخ نامه هرات، سیف بن محمد هروی، صص ۵۸-۶۳.

۲ - نگاه کنید به: تاریخ جهانگشا، جوینی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ طبقات ناصری، قاضی منهای السراج، ج ۲، ص ۱۲۱؛ روضات الجنات، ج ۱، صص ۲۵۵-۲۵۷ و ۲۶۳-۲۶۴.

۳ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۱۲۶-۱۲۷ و ۱۲۸؛ تاریخ نامه هرات، صص ۵۶-۵۷.

۴ - جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله، ج ۱، صص ۳۶۳-۳۶۴. "حشر" به افرادی می گفتند که مغول ها از میان جوانان شهرها اسیر می کردند و آنان را در حملات خود به شهرها در جلو می راندند و در واقع "بلاگردان" یا "سپر بلا" ی خود می کردند.

در بخارا نیز تمامت شهر بمدت چند روز در آتش سوخت بطوریکه یکی از مردمان بخارا - که از واقعه گریخته و به خراسان آمده بود - وضعیت بخارا را چنین تعریف کرد: "آمدند و کردند و سوختند و کشتند و بردند".^۵

جرجانیه (پایتخت خوارزم) نیز در حمله مغول بکلی ویران شد. این شهر - که از نظر آبادانی، کثرت جمعیت، رشد پیشه‌وری، حرفه و صناعت و داشتن کتابخانه‌ها و مدارس بزرگ از شهرهای بی نظیر و معروف آن عصر بود - پس از هفت ماه مقاومت و دفاع دلیرانه مردم، سرانجام بدست مغول‌ها افتاد بطوریکه: "لشکر مغول به قواریر (شیشه‌ها) ی نفت، دور محلات می سوختند... و تمام خلق را کشتند... و آنچه ارباب حرفه و صناعت بود - زیادت از صدهزار نفر - را جدا کردند و آنچه کودکان و زنان جوان بود، برده ساختند و به اسیری بردند". در خجند نیز "محترفه و صنایع را معین کردند و جوانان را از میان دیگران به حشر بیرون آوردند". مغول‌ها، سدهای اطراف شهر جرجانیه را شکستند و شهر را به

۵ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۷۰ و ۸۲-۸۳ مقایسه کنید با جامع التواریخ، ج ۱، صص ۳۶۱-۳۶۲. در باره سمرقند و بخارا نگاه کنید به مقاله "نظری به دو شهر تاریخی سمرقند و بخارا"، ابوالفضل آزموده، در: هنر و مردم، شماره ۱۱۰، ۱۳۵۰، صص ۵۹-۶۳.

۶ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۱۰۰-۱۰۱: روضه الصفا، میرخواند، ج ۵، ص ۱۰۵ مقایسه کنید با: جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۳. بنا به گزارش نظام الدین شامی، ۱۶۰ سال بعد در حمله تیمور نیز: پایتخت خوارزم آنچنان ویران شد که "در سراسر آن دیواری که در سایه آن کسی بیاساید نماند و بر ساحت ویران آن، جو کاشتند": ظفرنامه، صص ۶۶-۷۲ و ۱۰۷-۱۰۸. در باره خوارزم قدیم، نگاه کنید به مقاله های س.پ.تولستو در: یغما، سال هشتم، ۱۳۳۴، صص ۵۳۷-۵۴۱؛ آریانا، چاپ کابل، سال چهارم، ۱۳۲۵، صص ۱۲۳۸-۱۲۴۷.

آب بستند بطوریکه رود جیحون از مسیر عادی خود منحرف شد و تا سیصد سال بدریای خزر می ریخت.^۷

در هرات حدود ششصد هزار تن کشته شدند و این شهر - که از آبادترین و پرجمعیت ترین شهرهای ایران در آن عصر بود - بکلی ویران گردید.^۸

شهرهای دیگر ایران - بجز چند شهر - همگی بطور کلی با خاک یکسان شدند و مردم آنها قتل عام گردیدند.^۹

آنچه که در نقل قولهای فوق، اهمیت بسیار دارد اینست:

- در زمانی که بزرگترین شهرهای اروپا (در قرن ۱۳ میلادی) دارای بیست تا سی هزار تن جمعیت بودند. شهرهایی مانند بخارا، نیشابور و مرو و هرات - هریک - ششصد هزار تا یک میلیون نفر جمعیت داشتند. این ارقام اگرچه اغراق آمیز بنظر می رسند، اما بهر حال بیانگر کثرت جمعیت در شهرهای مذکور می باشند.

- همچنین: برده کردن بیش از صد هزار ارباب حرفه و صنعت، خود نشانه تکامل مناسبات اقتصادی، رونق شهرها و پیدایش پیشه وری و حرفه و صنعت - یعنی نطفه های بورژوازی - در آن عصر می باشد.

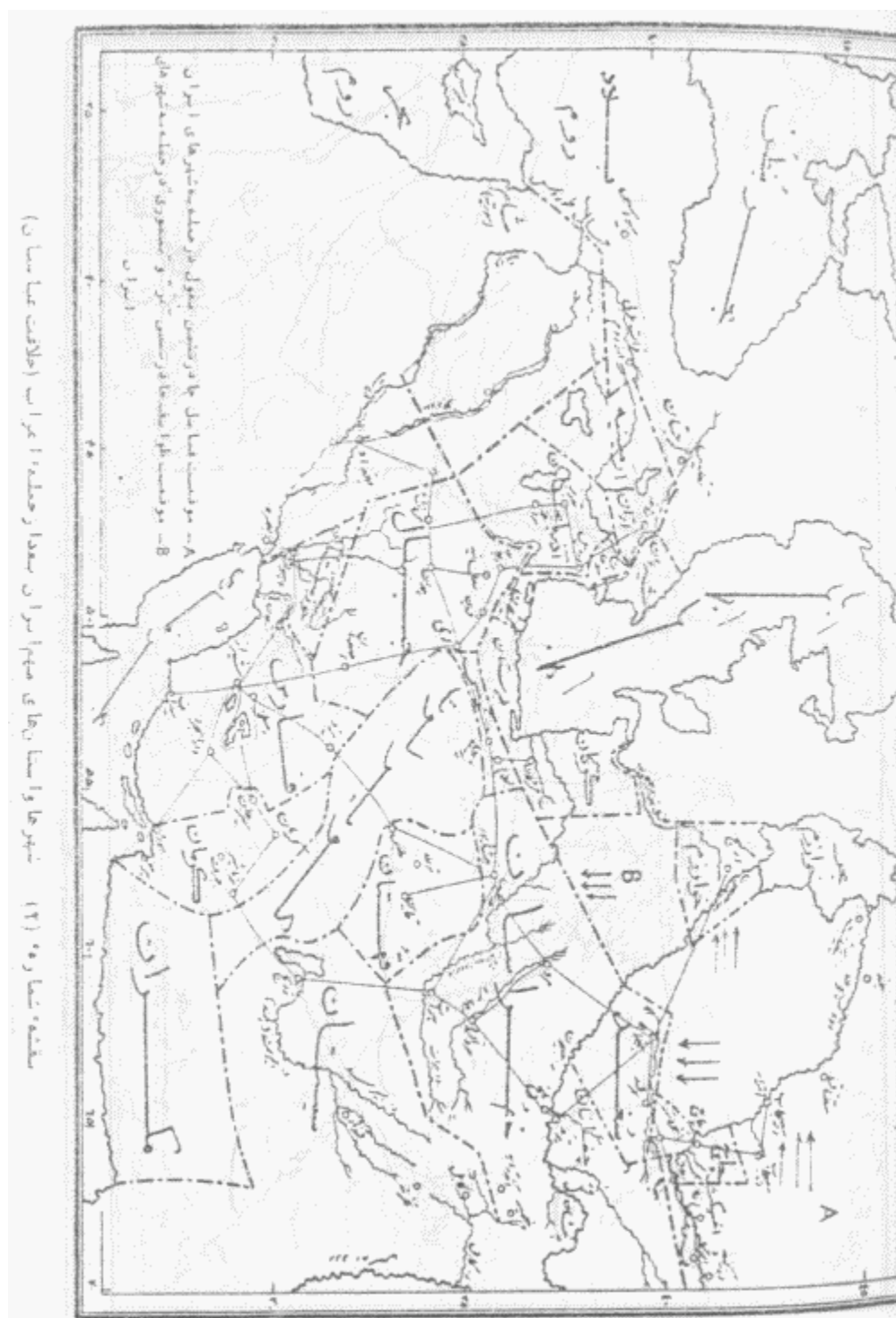
در زمینه فرهنگی نیز عواقب حمله مغول ها، بسیار سخت و سهمگین بود آنچنانکه - بار دیگر - فلسفه و علوم طبیعی (که شناخت

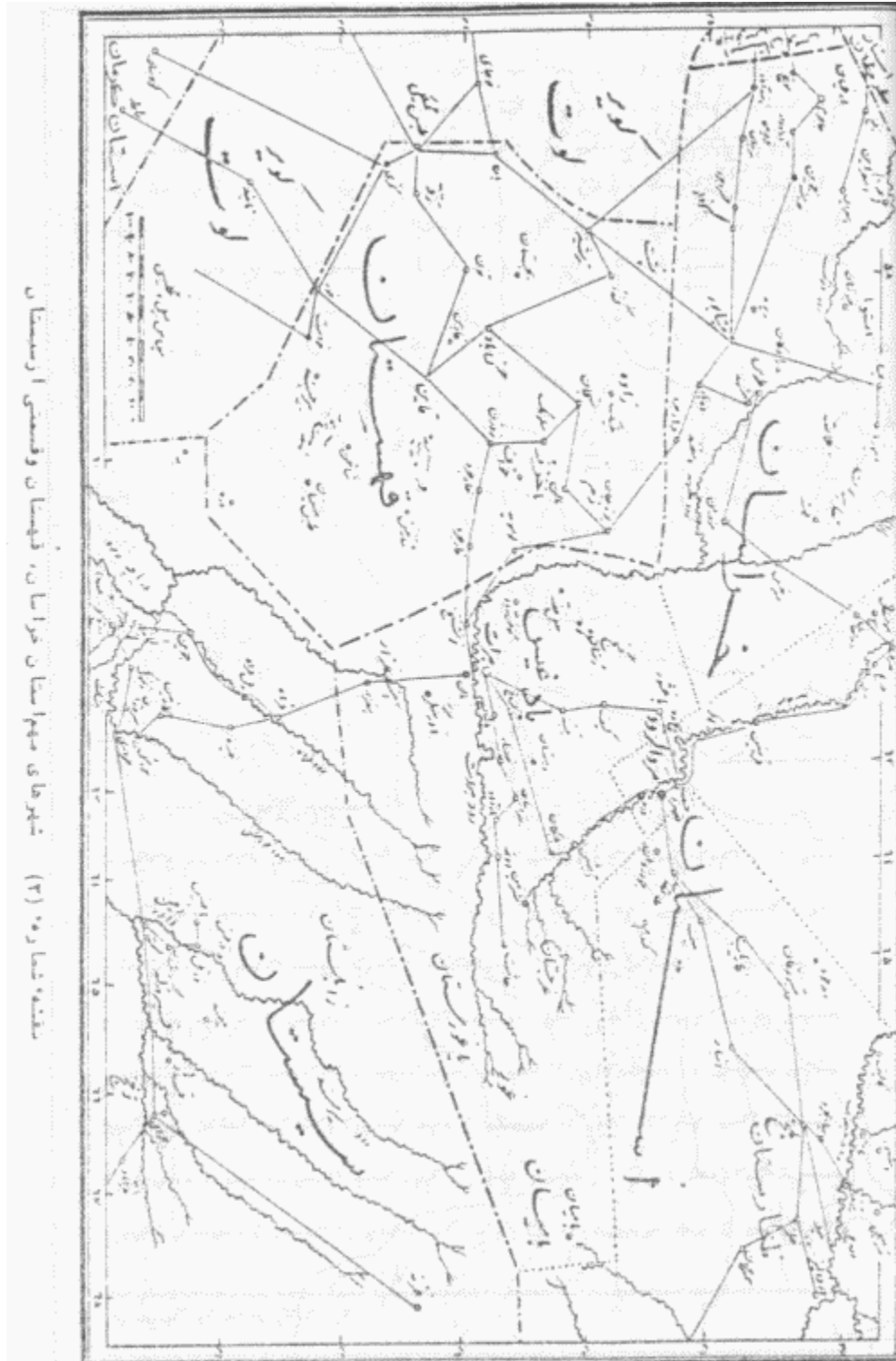
۷ - جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۲؛ سرزمین های خلافت شرقی، لسترنج، صص ۴۷۶-۴۷۷.

۸ - روضات الجنات... ج ۲، ص ۹۴؛ تاریخ نامه هرات، ص ۸۰.

۹ - از جمله نگاه کنید به: جامع التواریخ، ج ۱، صص ۳۶۸ و ۳۷۵-۳۷۷ و ۳۸۰ و ۳۸۱-۳۸۳.

۱۰- تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۳-۵، مقایسه کنید با گزارش معین الدین اسفزاری در حمله تیمور به نواحی خراسان: روضات الجنات، ج ۲، ص ۴۵. برای آگاهی از عواقب شوم حمله مغول ها به ایران، نگاه کنید به: تاریخ ادبیات ایران، ذبیح الله صفا، ج ۳، صص ۷۷-۸۶؛ کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، پطروشفسکی، ج ۱، صص ۴۶-۶۳ و ۶۷-۷۴؛ مالک و زارع در ایران، لمبتون، صص ۲۰۱؛ تاریخ غزنویان، باسورث، صص ۲۶۳-۲۶۴؛ تاریخ فتوحات مغول، ساندرز، صص ۶۱ و ۶۸ و ۱۲۶-۱۲۷؛ دیدگاه ها، علی میرفطرس، صص ۶۵-۷۸.





حمله اعراب به ايران (۱۶ هـ = ۶۳۷ م) چه از نظر سياسى و چه از نظر اجتماعى، مهم تر، موثرتر و مرگبارتر از حمله مغول ها بود زيرا مغول ها بخاطر فقدان يك مذهب مشخص و عدم اعتقاد به هيچيك از اديان و آئين هاى معتبر - در مجموع - از تعصب مذهبى و رجحان ملتى بر ملتى ديگر بدور بودند^{۱۱}. به عبارت ديگر: حمله مغول ها - اساساً - متوجه تصرف قدرت و تغيير شكل سياسى حكومت در ايران بوده، اما اعراب از يکطرف کوشيدند تا با اشغال نظامى ايران، استقلال و شكل سياسى حكومت ايران را نابود کنند (سرنگونى امپراطورى ساسانى) و از طرف ديگر تلاش کردند تا با قرآن و اسلام، ملت ايران را در امت/سلام و دين و فرهنگ و زبان و خط ايرانى را در دين و فرهنگ و زبان و خط عربى حل کنند. از اين رو: نتايج مخرب حمله اعراب به ايران از نظر تاريخى عميق تر و از نظر جغرافيايى گسترده تر از حمله مغول ها بوده است.

امپراطورى ساسانى در پرتو موقعيت جغرافيايى خویش، پل ارتباطى و بازرگانى بين چين، هند، روم شرقى (بيزانس) و ديگر کشورهاى حوزه مدیترانه بود. داد و ستد تجارى با چين از طريق "جاده ابريشم" و مناسبات بازرگانى با بابل و روم شرقى، باعث شکوفائى اقتصاد و رشد و رونق شهرها شده بود بطوریکه هرتسفلد (محقق آلمانى) نام ييش از صد شهر ساسانى را ثبت و فهرست کرده و در اين باب اطلاعات وسيعى بدست داده است. از اين رقم، تعداد ۸۲ شهر در غرب ايران (در

۱۱ - نگاه کنید به: تاريخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۸؛ همچنين نگاه کنید به مقاله جرج ورنائوسكى در: نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، شماره ۲، سال ۱۱، ۱۳۳۸، صص ۱۵۱-۱۵۹؛ مسائل عصر ايلخانيان، منوچهر مرتضوى، صص ۲۵۹-۲۶۸.

مسیر حمله اعراب) قرار داشت.^{۱۲} تولید و تجارت منسوجات پشمی و ابریشمی و رونق صنعت شیشه سازی و قالی بافی، موجب رشد کارگاهها، و بروز جنگ های خارجی، باعث رشد صنایع یدی و افزایش صاحبان حرفه و فن (دست ورزان) شده بود. ایجاد کارگاههای نساجی و کفش سازی (کفشگری)، اسلحه سازی (نیزه و شمشیرسازی) و حرفه های مربوط به امور اسب (زین نعل و غیره) سهم مهمی در اقتصاد کشور داشت و گروه زیادی از مردم ولایات به این پیشه ها اشتغال داشتند. براساس منابع موجود، محققان نشان داده اند که "پیشه وران ایرانی در این عصر، تشکیلات مخفی و جشن های صنفی مخصوص داشتند"^{۱۳}. روابط تجاری با کشورهای خارجی و آرامش و امنیت راههای تجاری، باعث رونق تجارت و بازرگانی گردیده بود. در معاملات تجاری، مسکوکات طلا و نقره و مس جریان داشت و بقول گیرشمن: "مبادله چک و برات، نقش مهمی در مبادلات پولی داشت"^{۱۴}. در عرصه فلسفه و علوم نیز ایران - قبل از حمله اعراب - از مراکز مهم فرهنگ و تمدن جهانی بشمار می رفت. در این دوره، دانش طب، ریاضیات، نجوم، فلسفه و هنر موسیقی رواج داشت.^{۱۵} بسته شدن مدرسه

۱۲ - تاریخ غزنویان، ک. ادموند باسورث، ج ۱، ص ۱۴۷. پیگولوسکایا نیز اطلاعات ارزشمندی در باره شهرهای دوره ساسانی بدست می دهد. نگاه کنید به:

Pigulevskaja, N : Les villes de l'Etat iranien aux epoques Parthe et Sassanide, Paris, 1963.

۱۳ - تاریخ ایران، پیگولوسکایا، پتروشفسکی و...، ص ۱۸۱.

۱۴ - ایران از آغاز تا اسلام، صص ۳۴۳-۳۴۴.

۱۵ - در باره وضع علم، فلسفه و ریاضیات در این عصر نگاه کنید به: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ذبیح الله صفا، ج ۱؛ انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی، د. اولیزی؛ فرهنگ

آتن و مهاجرت عده ای از فلاسفه یونان به ایران و به ویژه ترجمه آثار فلاسفه و دانشمندان یونانی به پهلوی، باعث غنای فرهنگی و علمی جامعه شده بود. دانشگاه جندی شاپور (نزدیک دزفول - شوشتر) یکی از مراکز علمی آن زمان بود که بخاطر تجمع معروفترین و بزرگترین فلاسفه، اطباء و دانشمندان ایرانی و خارجی، دارای اهمیت علمی بسیار بود.^{۱۶} در این دوران، قبایل عرب از فرهنگ نازلی برخوردار بودند و به خط و کتابت و علم و دانش آشنائی نداشتند. شرایط سخت اقتصادی و علاقه اعراب به زندگی قبیله ای فرصتی برای تفکر و رشد و پرورش اندیشه ها باقی نمی گذاشت. بعد از اسلام نیز نوعی ممنوعیت و تعصب مذهبی باعث شد تا اعراب مسلمان، هیچ چیز - بجز قرآن - را لایق خواندن ندانند. اعتقاد به اینکه: "قرآن، ناسخ همه کتب و اسلام، ناسخ همه ادیان و اندیشه هاست" (ان الاسلام یهدم ماکان قبله) و "هیچ دانشی نیست که در قرآن نباشد" (لارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین) باعث شد تا اعراب مسلمان به آثار علمی و ذخایر فرهنگی سایر ملت ها، به دیده حقارت و دشمنی بنگرند. با چنین خصلت قبیله ای و احساس و اندیشه ای بود که اعراب مسلمان، پس از حمله و اشغال کشورهای متمدن (مانند ایران و مصر) بی درنگ به نابود کردن ذخایر علمی و فرهنگی ملل مغلوب پرداختند آنچنانکه در حمله به مصر، کتابخانه ها را به آتش کشیدند و محصول تمدن و فرهنگ چند هزار ساله این ملت باستانی را به "تون" (آتشدان) حمام ها افکندند بطوری که مدت شش ماه حمام های مصر از

ایرانی پیش از اسلام، محمد محمدی، صص ۲۰۳-۲۵۳؛ معارف اسلامی، شماره ۱۳، ۱۳۵۰، صص ۶۷-۷۱؛ سخن علمی، شماره ۷، ۱۳۴۷، مقاله کرلونیو، صص ۳۱۵-

۳۱۸.

۱۶ - در باره جندی شاپور نگاه کنید به: فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، صص ۲۲۹-۲۵۳.

سوختن این کتابها گرم می شد.^{۱۷} در حمله به ایران نیز اعراب مسلمان از همین "سیاست آتش" استفاده کردند بطوریکه کتابخانه های ری و جندی شاپور را به آتش کشیدند زیرا عمر نیز معتقد بود که: "با وجود قرآن، مسلمین را به هیچ کتاب دیگری احتیاج نیست".^{۱۸} با چنان خصلت قبیله ای و تعصب اسلامی بود که مثلاً قتیبه بن مسلم (سردار عرب) برای مسلمان سازی مردم خراسان و خوارزم، ضمن قتل عام مردم و ویرانی شهرهای این مناطق (سال ۹۰هـ = ۷۰۹م) مورخین، متفکرین و دانشمندان این نواحی را "بکلی فانی و معدوم الاثر کرد" و بسیاری را به شهرهای دوردست تبعید کرد و آثار و رسالات آنان را بسوخت آنچنانکه: "اخبار و اوضاع ایشان (مردم خراسان و خوارزم) مخفی و مستور ماند... و اهل خوارزم، امی (بیسواد) ماندند و در اموری که مورد نیاز آنان بود تنها به محفوظات خود استناد کردند".^{۱۹} نابود کردن کتب علمی و فلسفی و ویران ساختن آثار هنری و بناهای تاریخی، سیاست عملی همه مهاجمین (از اسکندر تا اعراب، از ترکان

۱۷ - یاقوت حموی - سیاح عرب - تعداد حمام های مصر در این زمان را ۴,۰۰۰ ذکر کرده است که می توان از این رقم به کثرت کتابهای سوخته شده پی برد: معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۴۳.

۱۸ - نگاه کنید به: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ذبیح الله صفا، ج ۱، صص ۳۳-۳۴؛ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۳، صص ۴۳۴-۴۳۶؛ فرهنگ ایرانی پیش از اسلام، محمد محمدی، صص ۳۹-۶۴؛ حلاج، علی میرفطرس، چاپ سیزدهم، صص ۸۷-۸۹.

۱۹ - آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، ص ۴۸. مقایسه کنید با روایت ابن خلدون در حمله مغول ها به خراسان: مقدمه، ج ۲. در مورد قتل عام های قتیبه بن مسلم در خراسان و خوارزم، ویرانی شهرها و فروپاشی مناسبات اقتصادی - اجتماعی این مناطق در فصل آینده سخن خواهیم گفت.

غزنوی تا سلجوقیان و مغول‌ها و تیموریان) بود و چنانکه خواهیم دید، در نظر اقوام و قبایل مهاجم، ویران کردن شهرها و شبکه‌های آبیاری و آتش زدن کتابخانه‌ها نوعی "فتح" بشمار می‌رفت. بهمین جهت اگر ما مثلاً از دوران اشکانیان و هخامنشیان آثار چندانی در دست نداریم عجیب نیست، گویا برای مصون ماندن از همین حملات و هجوم‌ها بود که پادشاهان هخامنشی (مثل داریوش و شاپور) فرمان‌های خویش را بر فراز کوه‌ها و بر سنگ‌های بیستون حک می‌کردند و شگفتا که اگر از این دوران اطلاعات ناچیزی داریم، هم از بقایای همین سنگنبشته‌ها است.

آشوربانیپال در حمله به شوش (۶۴۶ ق.م) ضمن ویران کردن این شهر پیشرفته و آباد، تمام آثار گرانبهائی را که نشاندهنده درجه تمدن و هنر ایلامی بود با خود به نینوا برد و شهر را ویران کرد بطوریکه می‌گفت: "آوای انسان و صدای سم چهارپایان بزرگ و کوچک و فریادهای شادی بدست من از شوش رخت بریست."^{۲۰}

اسکندر نیز در حمله به ایران، به ویرانی و نابودسازی مظاهر تمدن و فرهنگ پارسی پرداخت و به انتقام ویرانی آتن، شهر پرسپولیس (تخت جمشید) را به آتش کشید و مردم شهرها را قتل عام کرد بطوریکه در سغد، صدویست هزار نفر را از دم تیغ گذراند.^{۲۱} او که پادشاهی فرهنگ دوست و دانش پرور بود در باره کتب موجود در کتابخانه‌های ایران، ابتدا فرمان داد تا کتب علمی و فلسفی را ترجمه نمایند و سپس دستور داد تا

۲۰ - تاریخ و تمدن ایلام، یوسف مجیدزاده، ص ۱۰۳، برای آگاهی از تمدن ایلام نگاه کنید به: فصل‌های سوم و چهارم همان کتاب؛ تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۱، صص ۱۷۵-۱۷۷؛ ایران از آغاز تا اسلام، گیرشمن، صص ۵۴-۶۰؛ سخنرانی‌های نخستین کنگره تاریخ و فرهنگ ایران، مقاله شیرین بیانی، صص ۴۰-۵۱.

۲۱ - ایران باستان، صص ۱۹۴ و ۱۲۳۳؛ تاریخ گردیزی، ص ۵۹.

این کتابخانه ها را آتش زدند. گردیزی (مورخ قرن ۵ هجری/ ۱۱ میلادی) در باره یکی از این کتابخانه ها می نویسد: "... دژنوشت که در آن کتاب بسیار بود - از علم دین زرتشتی و فلسفه و حساب و هندسه و نجوم و هر علمی - اسکندر فرمود تا آن همه را ترجمه کردند و به روم فرستاد و فرمود به مقدونیا بنهادند و آن دژنوشت را بسوختند با هرچه کتاب بود اندر وی. و اندر میان عجم (ایرانیان) کتاب نماند مگر اندک مایه که اندر دست مجهولان مانده بود اندر زاویه های ولایت"^{۲۲}. آثار و اسناد تاریخی (کتابها، سنگنبشته ها، سندها و اوراق ارضی) همانند شهرهای ایران، در هجوم های قبایل و اقوام بیگانه و در کشمکش های شاهزادگان و امیران محلی دچار سرنوشتی شوم و غم انگیز گردیدند، مثلاً: از آنجائیکه سیستان از دوران داستانی و باستانی تا امروز گرفتار کشمکش های مرزی و مورد حمله های اقوام تورانی، مغولی، تیموری، ترکمن، ازبک، غز و افغان بوده، تقریباً تمام نوشته ها، اسناد و آثار تاریخی این سرزمین از میان رفته است و آنچه مانده فقط دو کتاب است: یکی "تاریخ سیستان" (مؤلف ناشناس) که در حدود سال ۷۰۰

۲۲ - تاریخ گردیزی، صص ۵۸-۵۹. نظامی گنجوی نیز در ذکر "ویران کردن آتشکده های عجم توسط اسکندر" به آتش زدن کتاب های پارسی اشاره کرده است. نگاه کنید به: کلیات خمسة نظامی، شرفنامه، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱، صص ۹۷۰-۹۷۱. انتقال کتاب ها و نسخ خطی کتابخانه های ایران به کشورهای مهاجم در سایر حملات بیگانگان نیز جریان داشته، مثلاً: در جریان لشکرکشی به حدود شمالی ایران، پطرزبورگ به کتابها و نسخ خطی فراوان دست یافت و آنها را به سن پترزبورگ منتقل ساخت. همچنین اوزپ سنکوسکی (استاد زبان عربی و ترکی دانشگاه سن پترزبورگ) در سال ۱۸۲۸ پس از ورود به اردبیل - که هنوز در اشغال نظامیان روسی بود - مقامات ذریبط را متقاعد کرد تا مجموعه نسخ خطی موجود در کتابخانه این شهر را به سن پترزبورگ منتقل کنند. نگاه کنید به مقاله "ایرانشناسی در شوروی" نوشته موریل اتکین در: نشر دانش، شماره ۴، خرداد- تیر ۱۳۶۸، صص ۱۳-۱۴.

هجری (۱۳۰۰م) تألیف شده و دیگری کتاب "احیاء الملوک" (تألیف ملک شاه حسین در سال ۱۰۲۷/۱۶۱۷م). اسناد و مدارکی که تا این اواخر یعنی دوران ملک بهرام خان (۱۷۹۰-۱۸۴۰م) از بازماندگان سلاطین کیانی در دست بود (شامل کتب، رسایل، شجره نامه های خاندان های محلی، فرمان ها، تقسیم نامه ها، دفترها و نوشته هائی نظیر آن) پس از فوت ملک بهرام خان، بدست پسرش (ملک جلال الدین) افتاد. کامران شاه این اسناد را به غارت برد و ملک جلال الدین را از این حق موروثی محروم کرد. آنچه از زیر دست و پای کامران شاه بیرون مانده بود، دوباره بدست ملک جلال الدین و برادرش حمزه خان افتاد. پاره ای از این اسناد باقی مانده را، عده ای - پنهان - از این دو برادر به یغما بردند و بقیه اوراق و اسناد را این دو برادر به پولی ناچیز فروختند. در سال ۱۲۸۳ هجری (۱۸۶۴م) مظفرالدوله (حاکم سیستان) به سران و بزرگان خاندان های قدیمی سیستان دستور داد تا جمیع اسناد، مدارک و نوشته های مختلف را برای احراز مالکیت و اثبات حقوق قدیم خود، نزد او ببرند. ریش سفیدان، کدخدایان، میران، پاداران (توانگران)، اربابان، کلانتران و سران طایفه در ارائه اسناد و تسلیم مدارک خویش پیشدستی کردند و زمانی نگذشت که دسته ها و بسته ها و طومارهای متعددی از این گونه اسناد بدست مظفرالدوله افتاد. این حاکم نادان دستور داد تا جمیع نوشته های گردآمده (که هریک صدها بار از بیم دستبرد اقوام مهاجم به خاک سپرده شده بود و باز از خاک برآورده بودند) را پاره کردند و نابود ساختند.

سرنوشت سنگنبشته ها (سنگ های قبور، سنگ های مساجد و مدارس و بناهای عمومی که تاریخ بنا یا املاک موقوفه را بر آنها حک و

نقر کرده بودند) همانند سرنوشت اسناد و مدارکی است که بر کاغذ نوشته شده بود و سران خاندان کیانی که می دانستند این سنگ ها نمودار اعمال خیر گذشتگان ایشان است، آنها را در دهکده "کشان" گرد آورده و به نگهداری و حفاظت آنها پرداختند. در سال ۱۳۲۱ هجری (۱۹۰۳ م) بر اثر تحریک و اغوای چند تن از مأموران دولتی، حاکم سیستان دستور داد تا همه این سنگ ها را از اطراف و اکناف سیستان گرد آورند. پس از جمع آوری سنگها در یک محل، بدستور حاکم وقت، تمام سنگ ها را با پتک خرد کردند و از میان بردند.^{۲۳}

بعضی از حکام ایرانی خلافت عباسی نیز در حفظ و گسترش فرهنگ ایرانی بی علاقه بودند، هندوشاه سمرقندی در ذکر حکومت عبدالله بن طاهر (۲۱۳-۲۳۰/۸۲۸-۸۴۴ م) می نویسد: "عبدالله بن طاهر به روزگار خلفای عباسی، امیر خراسان بود. روزی در نیشابور (به مسند) نشسته بود. شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او بنهاد. (امیر) پرسید: این چه کتاب است؟ (مرد) گفت: این قصه واصق و عنبر است و خوب حکایتی است که حکما بنام شاه انوشیروان جمع کرده اند. امیر فرمود: ما مردم، قرآن خوانیم و به غیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی خوانیم و ما را از این نوع کتاب، در کار نیست. این کتاب، تألیف مغان (زرتشتی ها) است و پیش ما مردود است. (پس فرمود) تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو او بهرجا از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد جمله را بسوزانند"^{۲۴}.

در میان حکومت های ایرانی، می توان از صفاریان، سامانیان و آل

۲۳ - احیاء الملوك، مقدمة منوچهر ستوده، صص ۱۶-۱۷

۲۴ - تذکره الشعرا، ص ۲۶.

بویه یاد کرد که در ترویج علم و اندیشه و بزرگداشت فلاسفه و دانشمندان و حمایت از زبان و ادب فارسی کوشا بودند. در عصر سامانیان (۸۱۹-۹۹۹م) بخارا یکی از مراکز مهم علم و فلسفه بود. کتابخانه سلطنتی این شهر، دارای ذخائر عظیمی از کتب نفیس و ارزشمند بود که شهرتی بسیار داشت. بقول ابن سینا: "این کتابخانه عظیم، دارای بخش های جداگانه فلسفه، شعر، حقوق و غیره بود و در آن کتابهایی بود که من هیچگاه ندیده بودم. این کتب دارای فهرستی مخصوص بود". ابن سینا، خود از این کتابها استفاده بسیار کرد. این کتابخانه عظیم کمی پس از دیدار ابن سینا به آتش کشیده شد. کتابخانه صاحب بن عباد (وزیر نوح سامانی) در ری نیز حدود صد هزار جلد کتاب در فلسفه و منطق داشت بطوریکه فهرست آن، ده مجلد بود. بخش اعظم این کتابخانه در سال ۱۰۵۳ میلادی به آتش کشیده شد.^{۲۵} ثعالبی نیز در باره بخارا و وصف آن از جهت اجتماع دانشمندان و رواج علم، مطالب بسیاری دارد.^{۲۶} اما پیروزی ترکان غزنوی و انقراض سامانیان (۳۹۰هـ=۹۹۹م) بار دیگر کتابخانه های عظیم بخارا را دستخوش آتش و چپاول نمود و فلاسفه و دانشمندان آن شهر را دچار پریشانی و آوازی ساخت.

سلطان محمود غزنوی که بخاطر تعصب شدید مذهبی بقول بیهقی: "بهر عباسیان، انگشت در کرده بود و در همه جهان، قرمطی می جست و بر دار می کشید... و صد هزار کس از بددینان را از جهان برداشته بود"^{۲۷}،

۲۵ - تاریخ یمنی، عتبی، ص ۱۷۸؛ معجم الادبا، ج ۲، ص ۳۱۵؛ همچنین نگاه کنید به: A. Mazaheri : La vie quotidienne des musulmans au moyen-age, p 149.

۲۶ - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۱۵۴؛ همچنین نگاه کنید به: بخارا؛ دستاورد قرون وسطی، ریچارد فرای، صص ۱۵۱-۱۵۲.

۲۷ - تاریخ بیهقی، ص ۲۲۷.

پس از شکست مجدد دولت دیلمی و تصرف ری (۴۲۰هـ=۱۰۲۹م) ضمن قتل عام مردم و خرابی شهر، پنجاه خروار (=۱۵,۰۰۰ کیلو) از کتاب‌های فلسفه و نجوم و رسالات معتزله را آتش زد^{۲۸}. سلطان محمود در سرکوب ملحدین و فلاسفه آنچنان کوشا بود که ضمن قتل عام قرامطه ایران، در آخرین روزهای عمر خود آرزوی فتح مغرب و شام را داشت تا در آن نواحی نیز "... مبتدعان، فلاسفه و زنادقه و ملاحده و قرامطه که علم کفر و ضلالت برافراشته بودند" را سرکوب نماید^{۲۹}. عتبی تأکید می‌کند که سلطان محمود: "منکران توحید باری تعالی را به برهان قاطع شمشیر، مسخر گردانید و بوم اعتقاد ایشان را در دام اسلام افکند"^{۳۰}.

در سال ۴۴۴ هـ (=۱۰۴۸م) کتابخانه معروف شمس الدین ابوالمظفر گیلکی در شهر طبس توسط اشرار و مهاجمان غارت گردید و در آتش سوخت. کتابخانه شهر شاپور (فارس) نیز در حمله سال ۱۰۵۹م توسط مسلمانان متعصب غارت شد بطوریکه ده هزار و چهارصد جلد کتاب خطی در آتش سوخت^{۳۱}.

در حملات متعدد ترکان غز به نیشابور، مرو و سرخس (بسال ۴۳۱هـ=۱۰۲۹م و ۵۴۸هـ=۱۱۶۸م و ۵۴۹هـ=۱۱۶۹م) ضمن قتل عام مردم و ویرانی شهرهای مذکور، ۷ کتابخانه بزرگ نیشابور در آتش سوخت یا غارت گردید و کتاب‌های بسیار "مجموع به نرخ کاغذ و مقوا بفروختند"^{۳۲}.

۲۸ - مجمل التواریخ و القصص، ص ۴۰۴؛ کامل، ابن اثیر، ج ۱۹، حوادث سال ۴۲۰هـ.

۲۹ - تاریخ بیهقی، صص ۳۸۶ و ۴۷۳.

۳۰ - تاریخ یمنی، ص ۳۳۲.

۳۱ - La vie quotidienne des Musulmans, p 149.

۳۲ - راجع الصدور، صص ۱۷۷-۱۸۱؛ کامل، ابن اثیر، حوادث سال‌های ۵۴۸ و ۵۴۹ هـ و ۵۵۶ هجری؛ روضات الجنات، ج ۱، صص ۲۴۴-۲۴۵؛ تاریخ نیشابور، مؤید ثابتی،

در حمله علا الدین جهانسوز غوری به غزنه (۵۵۶=۱۱۶۱م) مدت هفت شبانه روز شهر غزنه در آتش سوخت و بی شک کتاب های بسیاری در این قتل و غارت گسترده از میان رفت از جمله بنظر می رسد که بخش عمده ۳۰ جلد کتاب "تاریخ بیهقی" در این حمله نابود شده باشد. محمدبن علی راوندی در بیان غارت غلامان ترک اتابک محمدبن ایلدگز (۵۶۸-۵۸۱=۱۱۷۲-۱۱۸۵م) در فارس و عراق عجم و آذربایجان گواهی می دهد: "همچنین دیدم که مصاحف و کتب وقفی - که از دارالکتب ها غارت کرده بودند - در همدان به نقاشان می فرستادند و ذکر وقف، محو می کردند و نام و القاب آن ظالمان بر آن نقش می ساختند و به یکدیگر تحفه می ساختند"^{۳۳}.

یاقوت حموی - که چند ماه قبل از قتل عام مردم و ویرانی شهر مرو توسط مغول ها (۱۲۲۰م) از این شهر دیدن کرده - یاد آور می شود: "در این شهر ده خزانه از کتب نفیس وجود داشت. مثلاً تنها در کتابخانه خزانه عزیزیه حدود دوازده هزار جلد کتاب بود... مراجعه و استفاده از کتابخانه ها بسیار آسان بود بطوریکه من - همواره - دوستان جلد کتاب به امانت در خانه خویش داشتم"^{۳۴}. نسوی نیز از کتابخانه های عظیم جرجانیه - به هنگام حمله مغول - یاد می کند.^{۳۵}

صص ۱۶۱-۱۸۱ و ۲۲۱-۲۲۲ و ۲۳۰ و ۲۵۰. انوری در باره بی رحمی ها و غارتگری های ترکان غز در نواحی خراسان، قصیده جانگدازی دارد که با این دو بیت آغاز می شود:

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر نامه اهل خراسان به بر خاقان بر

نامه ای مطلع آن: رنج تن و آفت جان نامه ای مقطع آن: درد دل و خون جگر

در این باره نگاه کنید به مقاله تحلیلی "بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر..."، علی میرفطروس، در: ایرانشناسی، شماره ۱، سال ۱۲، آمریکا، ۱۳۷۹، صص ۱۱۸-۱۳۱.

۳۳ - راحه الصدور، صص ۳۷۷ و ۳۹۲.

۳۴ - معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۱۴.

۳۵ - سیرت جلال الدین منکبرنی، ص ۴۸.

مسلماً اشتباه است اگر همه کتب موجود در کتابخانه‌های این دوران را "کتب اسلامی" بدانیم. ما از نوع کتب بعضی کتابخانه‌های این دوران اطلاعات دقیق‌تری داریم، مثلاً یاقوت حموی در باره کتابخانه خزانه الحکمه علی بن یحیی منجم به موضوعی اشاره می‌کند که در شناخت نوع کتب موجود در آن، اهمیت فراوان دارد. بنا بر نوشته یاقوت: "ابومشعر منجم بلخی از خراسان به قصد حج بیرون آمد. در آن زمان چیز زیادی از نجوم نمی‌دانست. وصف کتابخانه خزانه الحکمه را شنید. به آنجا رفت و کتاب‌ها را بدید و مبهوت شد و از حج صرف نظر کرد و در آنجا اقامت گزید و به تحقیق و بررسی در علم نجوم پرداخت بطوریکه در عقاید دینی او خلل راه یافت، یکباره از حج و اسلام و همه ادیان دل برید و ملحد شد"^{۳۶}. این کتابخانه و کتابخانه بیت الحکمه (خانه فلسفه) در حمله هلاکو خان به بغداد (۵۶۵هـ = ۱۱۶۹م) نابود شد بطوریکه بدستور هلاکو خان مغول، کتاب‌های علمی و فلسفی را به دجله ریختند و آنچه کتب قطور بود - بجای آجر - در ساختن آخور اسبان بکار بردند و جعبه‌های کتاب را هم کاهدان کردند^{۳۷}.

شهر بخارا که در حمله مغول‌ها "بمدت چند روز در آتش سوخت" پس از چندین سال - بار دیگر - آباد و معمور شد بطوریکه جوینی یادآور می‌شود که در حوالی سال ۶۴۰ هجری (۱۲۴۲م) از نظر جمعیت

۳۶ - معجم الادبا، ج ۵، ص ۴۶۷؛ همچنین نگاه کنید به: نشوارالمخاضه، قاضی محسن تنوخی، ج ۲، صص ۳۲۴-۳۲۸.

۳۷ - تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۳، ص ۴۳۸؛ مقایسه کنید با: جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۱ در حمله مغول به بخارا و نابود کردن کتابخانه‌های این شهر. هلاکو خان در حمله به قلعه الموت و فتح آن (در سال ۱۲۵۶م) نیز دستور داد تا کتابخانه سیدنا (متعلق به حسن صباح) را سوزانند و نابود کردند.

و "رونق علم، هیچ شهری در مقابله و موازات آن نمی افتاد... و در هر یک از دو مدرسه خانی و مسعودیه هر روز هزار طالب علم به استفادت اشتغال داشتند"^{۳۸}. با اینحال در سال ۶۷۱هـ (۱۲۷۲م) شهر بخارا - بار دیگر - مورد هجوم و ویرانی قرار گرفت بطوریکه شیخ فضل الله همدانی (وزیر ایلخانیان) تأکید می کند: "... و مدرسه مسعودیگ (مسعودیه) را - که معظم ترین و معمورترین مدارس آنجا بود - آتش زدند و با نفایس کتب سوختند و یک هفته به قتل و غارت اشتغال نمودند... چنان شهری معظم و ولایت آن بکلی خراب شد و مدت هفت سال در آن حوالی هیچ جانور نبود"^{۳۹}.

خواجه رشیدالدین فضل الله در وصیت نامه خود از دو کتابخانه بزرگ یاد می کند که دارای ۶۰ هزار جلد کتاب "در انواع علوم و تواریخ و حکایات" بود^{۴۰}. این دو کتابخانه عظیم پس از قتل فجیع خواجه رشیدالدین (۷۱۸هـ=۱۳۱۸م) دستخوش غارت و چپاول شد و بخش مهمی از کتاب ها سوخت. کتابخانه "ربع رشیدی" در تبریز از آنجمله بود. این کتابخانه در زمان وزارت خواجه غیاث الدین محمد (پسر ادیب و دانشمند رشیدالدین فضل الله) آباد شد اما با قتل غیاث الدین محمد (۷۳۶هـ=۱۳۳۵م) نیز بار دیگر "ربع رشیدی" بوسیله اراذل و اوباش غارت گردید و بسیاری از کتب نفیس آن به تاراج رفت.

در سال ۷۶۰هـ (۱۳۵۸م) امیرمحمد مبارزالدین (حاکم فارس) "به بازوی تقویت دین" در حوالی فارس، کرمان، یزد و صفاهان "حدود سه

۳۸ - تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۸۴-۸۵.

۳۹ - جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۶۷. در باره رونق علم و فلسفه در بخارا، نگاه کنید به:

بخارا؛ دستاورد قرون وسطی، ریچارد فرای، خصوصاً صفحات ۷۹-۱۲۲ و ۱۴۶-۱۵۶.

۴۰ - مکاتبات رشیدی، مکتوب ۳۶.

چهار هزار جلد کتاب فلسفه را به آب شست^{۴۱}. شاه شیجاع - پسر امیر مبارزالدین - نیز بسیاری از کتب ضالّه و ممنوعه (محرّمه الانتفاع) را از میان برد^{۴۲}.

در سال ۹۸۴ هـ (۱۵۷۶م) کتابخانه سلطان ابراهیم میرزا صفوی پس از کشته شدن او بدست برادرش (اسماعیل میرزا یا شاه اسماعیل ثانی) به آتش کشیده شد و همه کتابها، رقعات و اسناد نفیس آن سوخت^{۴۳}. چند سال بعد (سال ۹۹۰-۱۵۸۲م) در حمله شاه عباس صفوی به سبزوار و بیرون کردن اشرار و مخالفان داخلی از آن شهر، سربازان و قلّچیان (خدمه لشکر) شهر سبزوار را غارت کردند بطوریکه: "مجملاً در همان شب، خاک سبزوار را غریبال کرده، هیچ چیزی (باقی) نگذاشتند". بازارها را آتش زدند و چند دکان صحافی را - که در آن مصاحف بسیاری بود - سوختند^{۴۴}.

قاضی احمد قمی در ذکر وقایع سال ۹۹۴ هـ (۱۵۸۵م) یادآور می شود که: عثمان پاشا (سردار عثمانی) در حمله به شهر تبریز "قیصریه (بازار بزرگ شهر) را که از غایت شهرت، محتاج به وصف نیست، آتش زده، تمامی کتاب ها را - که به خطوط استادان تحریر یافته بود - نابود ساخت..."^{۴۵}. قاضی احمد قمی که خود شاهد بسیاری از هجوم ها و غارت های عصر صفویه بود در ذکر حوادث سال ۹۹۸ هـ (۱۵۸۹م) نیز می نویسد: "از یک های مهاجم پس از حمله و تصرف شهر مشهد، چندین

۴۱ - راهنمای کتاب، ج ۸، ۱۳۴۴، ص ۷۲، مقاله "کتابشویان"، محمدتقی دانش پژوه.

۴۲ - تاریخ آل مظفر، محمد کبی، ص ۴۹.

۴۳ - نگاه کنید به: عالم آرای عباسی، اسکندربیک ترکمان، ج ۱، ص ۲۰۹؛ خلاصه

التواریخ، قاضی احمد قمی، ج ۲، ص ۱۰۱۲.

۴۴ - خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۷۵۴.

۴۵ - خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۸۷۴.

هزار مصحف را در آب انداختند و از جمله اکثر آنها را به باغ شاهی برده، آن حوض را انباشتند...^{۴۶}

در سال ۱۳۳۹ هـ (۱۹۲۰م) کتابخانه بزرگ شهر طبس - که بیش از ۸۰۰ سال سابقه تاریخی داشت - در حمله سپاهیان نایب حسین کاشی به این شهر در آتش سوخت. در این کتابخانه قدیمی حدود هشت هزار جلد کتاب نفیس خطی، ضبط و نگهداری می شد.^{۴۷}

ما - در صفحات قبل - به تعداد جمعیت بزرگترین شهرهای اروپا در مقایسه با جمعیت شهرهائی مانند مرو و بخارا اشاره کرده ایم، در اینجا نیز یادآور می شویم: در حالیکه کتابخانه کلیسای جامع شهر کنستانتز (در آلمان) در قرن نهم میلادی، فقط سیصدوپنجاه و شش کتاب و کتابخانه دیر بندیکتی (در آلمان) بسال ۱۰۳۲ میلادی کمی بیش از صد جلد کتاب و کتابخانه کلیسای جامع شهر بامبرگ (در آلمان) بسال ۱۱۳۰ میلادی فقط نودوشش جلد کتاب داشت^{۴۸}، اسناد و ارقام ارائه شده در باره تعداد کتب کتابخانه های ایران در قرون وسطی و کیفیت آنها، از غنای فرهنگی جامعه ایران آن زمان حکایت می کند.^{۴۹}

۴۶ - خلاصه التواریخ، ج ۲، صص ۷۹۸ و ۱۰۷۵-۱۰۷۶.

۴۷ - برای گزارش ارزشمندی از کتابخانه های ایران در قبل و بعد از اسلام نگاه کنید به: کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی ایران، رکن الدین همایونفرخ، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۴۵، همچنین مقالات همین نویسنده در: مجله هنر و مردم، شماره های ۴۳-۵۴، ۱۳۴۵ و شماره های ۵۵-۷۵، ۱۳۴۶؛ نشریه تلاش، شماره ۱، ۱۳۴۵، صص ۷۷-۸۴؛ همچنین نگاه کنید به: نقش ایران در فرهنگ اسلامی، علی سامی، صص ۲۵۲-۲۷۵ و La vie quotidienne des Musulmans, pp. 146-151.

۴۸ - تمدن اسلامی در قرن چهارم، آدم متر، ج ۲، ص ۲۰۲.

۴۹ - در باره پیشرفت علوم و خصوصاً ریاضیات (حساب، هندسه، جبر، مثلثات و نظریه مقدماتی اعداد) در این دوران نگاه کنید به: زندگینامه ریاضیدانان دوره اسلامی از سده سوم

در مورد فرهنگ و دانش توده‌های مردم (عوام) نیز اطلاعات جالبی در دست است. مثلاً مقدسی بهنگام دیدار از بخارا در اوایل قرن چهارم هجری (دهم میلادی) ضمن توصیف آبادی، کثرت جمعیت و بازارها و برزن‌های بزرگ و مجالس پرجماعت شهر تأکید می‌کند: "اگر کسی در این شهر زندگی کند به او خوش خواهد گذشت و عوام شهر بخارا را عالم و دانشمند خواهد یافت"^{۵۰}.

ابن حوقل نیز گزارش جالبی در همین دوران (۳۳۱هـ = ۹۴۲م) از برخورد با مردم خوزستان دارد و یادآور می‌شود: "عوام و پیشه‌وران آنجا مانند خواص و دانشمندان به علم کلام آشنائی دارند و در باره آن گفتگو می‌کنند چنان که حمالی را دیدم که باری سنگین بردوشش بود و با حمالی دیگر - که او نیز بار برداشته بود - راه می‌رفتند و در همان حال در تأویل و حقایق کلام گفتگو می‌کردند بدون آنکه به حالتی که دارند متوجه باشند"^{۵۱}.

شهر هرات نیز که از پرجمعیت‌ترین و آبادترین شهرهای ایران در قرون وسطی بود، طی حملات اعراب، مغول‌ها و دیگر قبایل مهاجم - بارها - ویران گردید. حمدالله مستوفی که در حوالی سال ۷۳۰هـ (۱۳۲۹م) از هرات دیدن کرده، گواهی می‌دهد که: "در شهر هرات ۱۲ هزار دکان، شش هزار حمام و کاروانسرا و طاحونه (آسیاب) و ۳۵۹ مدرسه و خانقاه و آتشکده و ۴۴۴ هزار خانه موجود بود"^{۵۲}. این شهر در حمله تیمور (۷۸۵هـ = ۱۳۸۳م) بار

تا سده یازدهم هجری، ابوالقاسم قربانی؛ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ذبیح الله صفا، ج ۱؛ پارسی نامه، ابوالقاسم قربانی؛ تاریخ ایران (کمبریج)، ج ۴، صص ۳۳۰-۳۶۴.
۵۰ - احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ص ۲۸۰، چاپ لیدن، ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۴۰۶.
۵۱ - صوره الارض، صص ۲۶-۲۷.
۵۲ - نزهه القلوب، صص ۱۵۱-۱۵۲؛ همچنین نگاه کنید به: سفرنامه، ابن بطوطه، ص ۳۸۹؛ معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۵، ص ۳۹۶.

دیگر ویران شد و مردم آن قتل عام گردیدند.^{۵۳} اصفهان نیز بر اثر حملات قبایل مهاجم - بارها - آسیب دید. این شهر از نظر رونق پیشه‌وری و صنعت در قرون وسطی اهمیت فراوانی داشت بطوریکه ناصر خسرو در قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) ضمن اشاره به کاروانسراهایی متعدد، آبادانی و رونق تجارت و پیشه‌وری در اصفهان، تأکید می‌کند که: "من در همه زمین پارسی گویان، شهری نیکوتر و جامع‌تر و آبادان‌تر از اصفهان ندیدم".^{۵۴} ابن بطوطه نیز در قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) ضمن وصف جمعیت و آبادانی و رونق اقتصادی اصفهان، از پیدایش و رشد اصناف و دستجات پیشه‌وری در این شهر یاد می‌کند.^{۵۵} در همین زمان، تیمور پس از حمله و تصرف اصفهان (سال ۷۸۹هـ = ۱۳۸۷م) مالیات سنگینی بر پیشه‌وران و صنعتگران این شهر بست و مبلغ هنگفتی بعنوان "مال امانتی" از مردم مطالبه کرد. مأموران مالیاتی تیمور با چنان خشونت به اخذ مالیات پرداختند که باعث شورش مردم اصفهان گردید بطوریکه بسیاری از سپاهیان تیموری به قتل رسیدند و تیمور برای انتقام و سرکوب شورش مردم، دستور داد تا هزاران تن را کشتند و هفتاد هزار تن را سر بریدند و از سرها منارها ساختند و "همه را بر طشت خون نشاندند...".^{۵۶}

۱. (۱۳۸۷-۱۳۸۸) (بیتا) منارها و طشت خون

۵۳ - نگاه کنید به: روضات الجنات، ج ۲، صص ۴ و ۴۴-۴۵ و ۴۹-۵۵ و ۹۴؛ ظفرنامه، نظام الدین شامی، صص ۸۳-۸۴. در مورد حمله مغول به هرات نگاه کنید به: صفحه ۱۹ کتاب حاضر.

۵۴ - سفرنامه، صص ۱۶۶-۱۶۷.

۵۵ - سفرنامه، ص ۲۱۲.

۵۶ - ظفرنامه، شرف الدین علی یزدی، ج ۱، ص ۳۱۴؛ منتخب التواریخ، معین الدین نظنری، ص ۳۳۶؛ تاریخ آل مظفر، کتبی، ص ۱۱۴؛ روضه الصفا، میرخواند، ج ۶، ص ۱۵۷.

در حمله محمود و اشرف افغان به اصفهان (۱۱۳۵هـ = ۱۷۲۲م) نیز بنا به فتوای ملازعفران (روحانی سنی که محمود و اشرف افغان را تحت نفوذ مذهبی خود داشت) مهاجمین، اوراق و اسناد و مدارک مربوط به دوران صفوی را بعنوان اسناد و مدارک "کافران رافضی" (شیعیان) به زاینده رود ریختند^{۵۷}، و بی تردید بسیاری از کتب و رسالات فلسفی نیز در این پاکسازی ها از میان رفت. چند سال بعد (۱۱۶۳هـ = ۱۷۵۰م) سربازان و سپاهیان زند نیز - که از عشایر لرستان بودند - وقتی داخل شهر اصفهان شدند: "دست به تاراج گشودند و سامان ۲۴۰ ساله خلق اصفهان را برهم زدند"^{۵۸}. شهر تبریز نیز از بزرگترین و آبادترین شهرهای بازرگانی و پیشه‌وری ایران بود بطوریکه ادوریک دوپردن - Odoric de Pordenone - که در حوالی سال ۷۲۰هـ = ۱۳۲۰م از تبریز دیدن کرده، می گوید: "تبریز از جهت اجناس و کالاهای بهترین شهر عالم است، این شهر برای ایلخانیان ایران از تمام مملکت فرانسه جهت پادشاه آن، بیشتر اهمیت دارد"^{۵۹}. اما این شهر پرجمعیت و آباد در حمله عثمان پاشا (سردار عثمانی) به تبریز (بسال ۹۹۴هـ = ۱۵۸۵م) چنان ویران شد که: "... شهر تبریز که رشک بلاد عالم بود به مرتبه ای خراب شده بود که هیچ اثر آبادان در آنجا نبود. بازارها را آتش زده بودند و درخت ها را بریده بودند..."^{۶۰}.

۵۷ - سیاست و اقتصاد عصر صفوی، باستانی پاریزی، ص ۳۵۸.

۵۸ - نگاه کنید به: مجمل التواریخ، ابوالحسن گلستانه، صص ۳۹۰ و ۴۵۸؛ مقایسه کنید با: رستم التواریخ، رستم الحکما، صص ۲۴۸-۲۵۵.

۵۹ - تاریخ مغول، عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۷۱؛ مقایسه کنید با: سفرنامه، ابن بطوطه، ج ۱، ص ۲۵۳.

۶۰ - خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۷۹۷؛ مقایسه کنید با سخن قطران تبریزی در باره حمله غزها به شهرهای آذربایجان: شهریاران گمنام، احمد کسروی، صص ۱۹۱-۱۹۲ و ۱۹۵-۱۹۹.

مناطق شمالی ایران (گیلان و طبرستان) نیز از هجوم های قبایل و کشمکش های امیران داخلی آسیب های فراوان دید. مثلاً: یزیدبن مهلب (سردار اموی) در حمله به گرگان و سرکوب شورش توده ها (۹۸هـ=۷۱۶م) ۴۰ هزار تن از مردم گرگان را کشت^{۶۱}. یزیدبن مهلب در این حمله، گرگان را چنان غارت کرد که در نامه ای به خلیفه اموی نوشت: "چندان غنائم برداشتم که قطار شتر تا به شام رسد"^{۶۲}.

در زمان حکومت عباسیان نیز نواحی طبرستان دستخوش هجوم ها، غارت ها و قتل عام های متعدد بود بطوریکه بدنبال قیام گسترده مردم این نواحی علیه اعراب و عاملان خلیفه (سال ۱۴۲هـ=۷۵۹م) "بیک روز، طبرستان از اصحاب خلیفه خالی شد" شورش دیگری در چالوس و رویان روی داد و عبدالله بن حازم (مأمور خلیفه) به بهانه "دادرسی" و رسیدگی به شکایات مردم، دستور داد تا آنان را در مکان های متعددی جمع کردند و سپس مردم را - یک یک - به حضور طلبیدند و مخفیانه گردن زدند بطوریکه در پایان آنروز "از جمله آن قوم (شورشیان) هیچ نمانده بود... و دیه (چالوس) را چنان خراب کردند که تا سال ها آباد نشد... و املاک مردم به زور می بردند"^{۶۳}.

هارون بزودی عبدالله بن حازم را احضار کرد و برای دلجوئی و کسب اعتماد مردم طبرستان، یحیی بن خالد برمکی و برادرش (موسی) را به حکومت طبرستان منصوب کرد. اما آنان نیز در طبرستان: "ملک های ارباب به قهر می خریدند و تغلب (چیرگی) ها کردند... و از خوف فضل و

۶۱- تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۱۶۴.

۶۲- تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۱۶۵.

۶۳- نگاه کنید به: تاریخ طبرستان، ص ۱۸۳؛ تاریخ رویان، اولیاء الله آملی، ص ۶۹.

جعفر برمکی (وزرای هارون) کسی را زهره آن نبود که ظلم ایشان به هارون عرضه دارد^{۶۴}.

در قرن سوم هجری (نهم میلادی) که نخستین حکومت های مستقل در ایران تأسیس شد، طبرستان نیز به خاندان طاهری سپرده شد و سلیمان بن عبدالله بن طاهر - به عنوان حاکم طبرستان - به این ناحیه اعزام گردید (۲۳۷هـ = ۸۵۱م). سلیمان بن عبدالله مردی بنام محمد بن اوس را به حکومت آمل و رویان و چالوس برگماشت. مأموران حکومتی در این نواحی "هرسال سه خراج ستدندی: یکی برای محمد بن اوس و یکی برای پسر او و دیگری برای مجوسی که وزیر ایشان بودی". ظلم و ستم مأموران و پریشانی و درماندگی روستائیان به آنجا رسید که مردم، جمله املاک خویش فروختند و خانه ها، وا گذاشتند و به ولایت دیگر کوچ کردند^{۶۵}.

در این زمان تعدادی از بازماندگان خاندان علی پس از فرار از جنگ حکومت های اموی و عباسی به نواحی گیلان و طبرستان پناهنده شده و با کمک روستائیان این منطقه به بازسازی و ترمیم زندگی خویش پرداخته بودند. سوابق تاریخی - مذهبی، خاطره شهدای کربلا، مرثیه ها و ظلم و ستم هایی که همواره نسبت به خاندان علی حکایت می شد، زمینه مناسبی بود تا روستائیان و ستم دیدگان این منطقه نسبت به خاندان علی، همدلی، همراهی و گرایش معنوی داشته باشند. در چنان شرایطی، مردم چالوس و آمل - با یاری روستائیان مجاور - متفق شدند و بسال ۲۵۰ هجری (۸۶۴م) نزد حسن بن زید (از بازماندگان خاندان علی) رفته و از

۶۴ - تاریخ طبرستان، ص ۱۹۰؛ همچنین نگاه کنید به: مختصر البلدان، ابن الفقیه، ص ۳۲؛

فتوح البلدان، بلاذری، ص ۱۵۸.

۶۵ - تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ظهیرالدین مرعشی، ص ۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۱۴،

ص ۶۱۳.

وی درخواست کردند تا حکومت طبرستان و مازندران را بپذیرد. "تا به برکات او، این ظلم، خدای از روستائیان بردارد." بدین ترتیب: حسن بن زید با لقب "داعی کبیر" حاکم طبرستان شد و سلسله سادات علوی طبرستان را تأسیس کرد. ^{۶۵} حسن بن زید، مردی "حجیم و بزرگ شکم و سنگین و کثیر اللحم" (گوشت آلود) و در اجرای نماز و آئین های شیعه بسیار سخت گیر بود. او به محض تحکیم قدرت خود، با روستائیان به خشونت رفتار کرد و بقولی: "جمله غله ولایت بسوخت." حکومت حسن بن زید آنچنان با وحشت و خشونت همراه بود که: "دل های مردم چنان هراسان شد که جز طاعت و رضای او فکرتی نماند." او برای آنکه پایه های قدرت خود را مستحکم کند و از بروز شورش های مردم بومی جلوگیری نماید، افراد خاندان خود را از نواحی عریستان به طبرستان آورد بطوریکه در سال ۲۵۳هـ (۸۶۶م) به عدد اوراق اشجار (برگ های درختان)، سادات علویه و بنو هاشم از حجاز و اطراف شام و عراق به خدمت او رسیدند، در حق همه، مهربت و مکرمیت فرمود و چنان شد که هر وقت (حسن بن زید) پسای در رکاب آوردی سیصد نفر علوی شمشیر کشیده گرداگرد او کله بستندی" ^{۶۶}. جانشین حسن بن زید (محمد بن زید یا داعی صغیر) نیز آنچنان با ظلم و خشونت حکومت کرد که در زمان او نیز مردم طبرستان "نفس برتوانستند کشید" ^{۶۷}. ناامیدی مردم در استقرار عدل بوسیله سادات علوی و ظلم و ستم

۶۵ - تاریخ طبرستان، صص ۲۳۹-۲۴۰؛ تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، مرعشی، ص ۱۳۵.

۶۶ - تاریخ طبرستان، ص ۲۵۳. ^{۶۷} - تاریخ طبرستان، ص ۲۵۳.

مأموران و حامیان این خاندان در طبرستان باعث شد تا مردم این منطقه برای رهایی خویش - بار دیگر - چاره اندیشی کنند. بهمین جهت در سال ۲۶۰هـ (۸۷۱م) یعقوب لیث صفاری را بسوی طبرستان دعوت کردند. محمدبن زید به محض آگاهی از حرکت یعقوب به طبرستان، ابتدا سیزده میلیون درهم بقایای خراج را از مردم وصول کرد و سپس به جنگل‌ها و کوههای اطراف متواری شد و در این فرار، او و یارانش "بیشتر پل‌ها را شکسته و راهها را خراب کردند".

اما آغاز حکومت یعقوب نیز پایان رنجها و مصیبت‌های مردم طبرستان نبود زیرا یعقوب نیز "... از قتل و غارت و خرابی شهر و ولایت، دقیقه‌ای نامرعی نگذاشت" ^{۶۸} بطوریکه: "نیک و بد نگذاشت که بکشت، و خانه‌ها را از بن برکند، و به شکنجه و عقوبت، خراج دو ساله - به یک بار - از مردم بستد تا ولایت چنان شد که از طعام و لباس هیچ‌با خلق نماند" ^{۶۹}.

رافع بن هرته (حاکم خلیفه عباسی در خراسان) نیز که ظاهراً برای رفع ستم از مردم بسوی طبرستان شتافته بود (۲۷۳هـ=۸۸۴م) پس از ورود به طبرستان: "هزار هزار (یک میلیون) درهم خراج به آمل قسمت فرمود و به شکنجه و عقوبت حاصل کردند و غله بسوزانید و درخت‌ها ببرید و سنگ آسیا بشکست" ^{۷۰}.

افضل الدین کرمانی و محمدبن ابراهیم - در باره حمله غزها

۶۸ - حبیب السیر، خواندمیر، ج ۲، صص ۳۳۷ و ۴۰۸.

۶۹ - تاریخ طبرستان، صص ۲۴۵-۲۴۷؛ تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ص ۱۳۶.

۷۰ - تاریخ طبرستان، ص ۲۵۴؛ تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ص ۱۳۹. مقایسه کنید با تاریخ بیهقی، صص ۵۸۸ و ۵۹۱-۶۰۱، در قتل و غارت مردم آمل و ساری توسط سپاهیان سلطان مسعود غزنوی.

(بسال ۵۸۵هـ = ۱۱۸۹م) و احمدعلى خان وزيرى در باره حمله آقا محمدخان قاجار به کرمان (۱۲۰۹هـ = ۱۷۹۴م) و حاج ميرزا حسن فسائى و نيز ويلم فلور و لاکهارت در باره حمله افغان ها به اصفهان و شيراز و کرمان (۱۱۳۳ و ۱۱۳۵هـ = ۱۷۲۰ و ۱۷۲۲م) و قحطى و گرسنگى حاصل از اين هجوم ها، اوضاع اين سه شهر را شبیه گزارش عتبى (در باره حمله غزها به کرمان) روايت مى کنند: "مردم از فرط گرسنگى و قحطى، هسته هاى خرما را آرد کرده، مى خوردند و پس از اتمام هسته ها، گرسنگان، نطع ها (سفره هاى چرمين) کهنه و دلوهاى دريده را مى سوختند و مى خوردند. هر روز چند کودک در شهر گم مى شدند که گرسنگان ايشان را به مذبح هلاک مى بردند... و از تراکم مردگان در محلات، زندگان را مجال گذر نماند و کس را پرواى مرده و تجهيز و تکفين نبود... صدهزار آدمى در پنجه و چنگال نکال (شکنجه) ي ايشان (غزها) افتادند و در زير طشت آتش گرفتار شدند... (غزها) هرکجا ناحيتى معمور بود يا خطه مسکونديدند آثار آن، مطموس (نابود) و مدروس گردانيدند... تا کار به جائى رسيد که کرمان - که از فرط راحت و کثرت نعمت با سغد و سمرقند لاف زيادى ميزد - امروز در خرابى، ديار لوط و زمين سبا را سه ضربه نهاد"^{۷۱}.

۷۱ - بدايع الزمان (تاريخ افضل)، صص ۸۹ و ۹۱-۹۳؛ سلجوقيان و غز در کرمان، ص ۱۳۱؛ تاريخ کرمان، ص ۳۶۲ مقايسه کنيد با: فارسنامه ناصرى، گفتار اول، ص ۱۶۱؛ انقراض سلسله صفويه، لاکهارت، صص ۱۳۱ و ۱۸۸-۱۸۹ و ۱۹۴؛ برافتادن صفويان برآمدن محمود افغان، صص ۷۸ و ۲۰۵-۲۱۱؛ همچنين نگاه کنيد به: تاريخ جديد يزد، ص ۹۰، در باره محاصره شهر يزد بوسيله تيمور و قحطى و مرگ و مير مردم، روضات الجنات، ج ۲، ص ۵۳ در مورد قحطى شهر هرات؛ خلاصه التواريخ، قاضى احمد قمى، ج ۲، صص ۸۹۷-۸۹۸، در حمله و غارت مشهد توسط ازبک ها و قحط و غلا شهر؛ جامع جعفرى، ص ۴۷۳ در تخریب خانه ها و آبادى هاى شهر کرمان بدستور آقا محمدخان قاجار.

یکی از مأموران دولتی که در سال ۵۹۶هـ (۱۱۹۹م) از منطقه کرمان دیدار کرده بود، می نویسد: "شهرهای جیرفت و زرنند و سیرجان که هریک دارای ۲۰۰ هزار، ۱۰۰ هزار و ۵۰ هزار آدمی بوده، اکنون در بعضی دیاری (کسی) نبود و در بعضی کم از ۱۰۰ تن و کم از ۵۰ تن بود"^{۷۲}.

افضل الدین کرمانی و محمدبن ابراهیم در باره نتایج شوم حمله ترکان غز به کرمان یادآور می شوند:

"آتش محنت و دود وحشت در (کرمان) افتاد. از هر محله، نوحه ای و از هر خانه ای، ناله ای و از هر گوشه ای، فریاد بی توشه ای. نفس مملکت کرمان - که از ضعف و بی طاقتی به سینه رسیده بود - به لب رسید و مسالک (جاده ها) ی قوافل به سبب اضطراب، بسته شد و امداد - که از اقطار متواصل بود - منقطع گردید و مخایل (نشانه ها) ی قحط روی نمود... مشتی رعیت بیچاره که از بی درمانی و ناامنی راه در مضایق اضطراب مانده بودند، در تاریکی شب، مشت می زدند و به تحمل و احتیال (چاره اندیشی) به انتظار فرج، روزی به شب می بردند"^{۷۳}.

ویلم فلور نیز گزارش های ارزنده ای از غارت و تاراج شهرهای تجارتي کرمان، لار در زمان صفویان و حمله افغان ها و قحط و غلای آن دوران بدست می دهد. نگاه کنید به: برافتادن صفویان برآمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی)، صص ۲۹-۳۵، ۴۴-۴۵، ۶۰-۶۳، ۷۸، ۸۲، ۲۰۵-۲۱۱، ۲۷۸-۲۸۵ و ۳۰۵.

۷۲ - جامع التواریخ حسنی، نسخه خطی کتابخانه ملی، نقل از: آسیای هفت سنگ، باستانی پاریزی، ص ۱۸۱.

۷۳ - سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۱۲۹ و ۱۳۴ و ۱۴۳-۱۴۴، بذایع الزمان، ص ۸۹. در مورد حملات دیگر و قتل عام مردم، ویرانی شهرها و فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی منطقه کرمان، نگاه کنید به: سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۵۹، ۶۲، ۷۷-۷۸، ۱۰۰-۱۰۴، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۳-۱۴۴، ۱۷۷، ۲۰۱، ۲۰۳ و ۲۰۷؛ تاریخ

چنانکه گفتیم: در بسیاری از حملات و هجوم‌ها، ویران کردن شهرها و خراب کردن سدها و بندها در نظر مهاجمین نوعی "فتح" بشمار می‌رفت مثلاً در حمله شاهرخ تیموری به سیستان (۶۹۵هـ = ۱۲۹۴م) وقتی لشکریان شاهرخ از محاصره و فتح سیستان خسته و مأیوس شدند، میرساقی (مشاور سلطان شاهرخ که جمعی از اقوام او توسط سیستانی‌ان کشته شده بودند) به سلطان شاهرخ گفت: "... قسمی از فتح است که کل مملکت را خراب سازیم و بندها را از هیرمند برداریم..." جمعی از سران لشکر نیز نظر میرساقی را نیکو دانستند و لذا، اردوی سلطان شاهرخ را بر سر بند هاوَنگ آوردند. هاوَنگ سدی بود بطول چهل و به عرض هشت فرسخ که آبادی و رونق منطقه سیستان از وجود آن بود بطوریکه محلات و شهرهای دور (تا فاصله دوازده فرسخ) از آب این سد و سایر سدها (مثل بند حمزه بلواخان، بند یکاب) استفاده می‌کردند. سپاهیان شاهرخ این سد بزرگ و سایر بندها و سدها را خراب کردند و بقولی: "تیشه به ریشه مردم زدند و سدهای چند هزار ساله را شکستند"^{۷۴}

آل مظفر، صص ۸۷ و ۸۹. در مورد آبادانی و رونق اقتصادی منطقه کرمان در قرون وسطی نگاه کنید به: مختصر البلدان، ابن فقیه، ص ۲۰؛ صوره الارض، ابن حوقل، ص ۷۷؛ حدود العالم، یاقوت حموی، ص ۱۲۶؛ سرزمین‌های خلافت شرقی، لسترنج، صص ۳۲۱-۳۳۹؛ سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۶۲ و ۱۰۰ و ۱۰۳. ۷۴ - نگاه کنید به: احیاء الملوك، صص ۱۸ و ۱۱۳-۱۱۴؛ مطلع السعدین، عبدالرزاق سمرقندی، ج ۲، صص ۷۵ و ۶۵۲؛ در مورد آبادانی و رونق اقتصادی سیستان در قرون وسطی نگاه کنید به: احیاء الملوك، صص ۱۳ و ۱۴ و ۸۶ و ۴۴۱؛ صوره الارض، ابن حوقل، صص ۱۵۲-۱۵۳ و ۱۵۵ و ۱۶۰-۱۶۱؛ مختصر البلدان، ابن فقیه، ص ۲۲. در مورد حملات دیگر، قتل عام‌های مردم، ویرانی شهرها و فروپاشی شبکه‌های آبیاری و کشاورزی در منطقه سیستان نگاه کنید به: احیاء الملوك، صص ۸۳ و ۹۸ و ۱۰۰ و ۱۰۴؛ ظفرنامه، نظام الدین شامی، ص ۹۲.

۲- حوادث طبیعی: قحطی‌ها، خشکسالی‌ها، زمین لرزه‌ها و...

گفتیم که بسیاری از شهرهای مهم ایران که در مسیر حملات اقوام و قبایل مهاجم قرار داشتند - بارها - ویران گردیدند بطوریکه - مثلاً - کرزن و لاکهارت در مورد نیشابور تأکید می‌کنند که: "هیچ شهری در جهان به اندازه نیشابور، ویران و بازسازی نشده است"^{۷۵}.

در اینجا، بی آنکه بخواهیم به قرینه سازی‌های ظاهری دچار گردیم، یادآور می‌شویم که حمله عراق به ایران (۱۳۵۹) و تداوم ۸ سال جنگ خونین و بیهوده، و نتایج سهمگین این جنگ در ویرانی شبکه‌های اقتصادی و صنعتی ایران، نابودی بناهای تاریخی و تلفات عظیم انسانی (خصوصاً نیروهای تولیدی و جوان جامعه) می‌تواند یک مصداق عینی در تکمیل نظرات ما باشد. "انستیتو بین‌المللی تحقیقات در باره صلح" (سیپری) در استکهلم، خسارت جنگ ۸ ساله ایران و عراق را بیش از درآمد نفتی این دو کشور در یک قرن اخیر دانسته است. منابع دیگر، خسارت جنگی ایران را ۷۴ تا ۹۱ بیلیون دلار ذکر کرده‌اند.

روزنامه کیهان (۱۴ اردیبهشت ۶۸) ضمن چاپ لیستی از آثار تاریخی و فرهنگی آسیب دیده در جریان جنگ ایران و عراق به نقل از رئیس "سازمان میراث فرهنگی کشور" نوشت: "استقرار تأسیسات نظامی و پایگاههای هوایی در جوار شهرهای باستانی و اقدام به سنگرکشی در محوطه‌های باستانی، نمونه‌هایی از بی‌توجهی به سیاست عدم استقرار مواضع نظامی در جوار آثار باستانی است. یکی از دلایل تخریب آثار تاریخی ایران در طول جنگ تحمیلی همین امر بوده است". وی به عنوان نمونه به معبد چغا زنبیل - یکی از ۳ آثار فرهنگی ثبت شده در میراث فرهنگی جهانی در خوزستان - اشاره کرده که "سپاه پاسداران در محوطه آن، پایگاه نظامی احداث نموده و به همین جهت امکان سرکشی و جبران خسارت وارده وجود نداشته است".

براساس گزارش روزنامه جمهوری اسلامی (۱۴ اردیبهشت ۷۴): ۸۰٪ آثار تاریخی شهر تازه کشف شده در اطراف "بrazجان" بدلیل حفاری‌های غیرمجاز توسط افراد سودجو، رو به نابودی است. این شهر تاریخی که متعلق به دوره ساسانیان است دارای یک آتشگاه، یک معبد میترائی (مهرپرستی)، دژ دفاعی و آثار دیگر می‌باشد. ۸۷ - ۷۵ - ایران و قضیه ایران، کرزن، ج ۱، ص ۲۴۷؛ مقاله نیشابور، لورنس لاکهارت، مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال سوم، شماره ۴، ص ۳۳۸. در مورد اهمیت علمی و فرهنگی

شهرها و ولایاتی که از حملات مهاجمان، دور و در "امان" ماندند (مانند فارس) امروزه دارای آثار تاریخی فراوان است. اینکه سعدی میگوید: "اقلیم فارس را غم از آسیب دهر نیست" در واقع اشاره به عدم هجوم های قبایل بیابانگرد به این منطقه می باشد وگرنه فارس نیز مانند بسیاری از ولایات ایران، بارها در اثر حوادث طبیعی (مانند: وبا، قحطی، خشکسالی، زمین لرزه و...) دچار آسیب های بسیار شد مثلاً: در سال ۶۹۹هـ (۱۲۹۹م) بر اثر وبا و قحط و غلای گسترده در فارس، بسیاری از گرسنگی مردند بطوریکه بقول و صاف: "... در دارالملک (شیراز) و سایر ولایات فارس، بیش از صدهزارتن از گرسنگی هلاک شدند... و سی و سه موضع از بهترین مواضع خراجی، از سکنه خالی شد و هیچ آدمی و چارپای در آن حدود نماند"^{۷۶}.

ناصر خسرو یادآور می شود که در زمین لرزه شهر تبریز (در سال ۱۰۳۲/۴۳۴م) قریب ۴۰ هزار تن هلاک شدند.^{۷۷} در سال های ۶۷۱ و ۱۱۹۴هـ (۱۲۷۲ و ۱۷۷۸م) نیز زمین لرزه های دیگری شهر تبریز را بسختی لرزاند و باعث کشتار و ویرانی های فراوان گردید.^{۷۸}

شهر نیشابور در قرون وسطی نگاه کنید به مقاله لاکهارت در مجله فوق الذکر، صص ۳۳۷-۳۵۰؛ نیشابور مرکز خراسان، قدیم ترین پایگاه علوم اسلامی، عبدالحمید مولوی، نشریه دانشکده معقول و منقول مشهد، شماره ۱، ۱۳۴۷، صص ۱۸۲-۲۲۶؛ نیشابور به روایت تاریخ، عباس شریفی نارانی، نشریه میراث فرهنگی، شماره ۳-۴، صص ۷۵-۸۰.

۷۶ - تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۸ همچنین نگاه کنید به: صص ۲۱۵-۲۱۶ و ۳۶۲.

۷۷ - سفرنامه، ص ۹.

۷۸ - جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۶۷؛ در باره زمین لرزه های شهر تبریز نگاه کنید به مقاله عزیز دولت آبادی در: نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۲، سال ۱۶، ۱۳۴۳، صص ۱۳۷-۱۶۲؛ زمین لرزه های تبریز، یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۹. برای آگاهی از زمین لرزه های

نیشابور - مرکز خراسان - که در اواخر قرن چهارم هجری (دهم میلادی) میعادگاه بازرگانان نواحی مختلف و مرکز توزیع کالا به فارس و سند و کرمان بود و ساکنان آن ثروتمندترین مردم خراسان بشمار می رفتند، بر اثر قحطی و خشکسالی سال ۴۰۱ هـ (۱۰۱۰ م) دچار آسیب های شدید گردید بطوریکه بقول عتبی: تنها در نیشابور صد هزار تن از قحطی و خشکسالی هلاک شدند.^{۷۹} قحطی مهیب سال ۱۸۷۲ میلادی نیز چنان لطمه ای به جمعیت خراسان وارد کرد که بقول کرزن "هیچ وقت جبران پذیر نخواهد بود"^{۸۰}.

شهرهای مهم ایران نگاه کنید به کتاب ارزشمند: تاریخ زمین لرزه های ایران، تألیف ن.ن. آمیرسز و ج.پ. ملویل.

۷۹ - تاریخ یمینی، صص ۲۷۶-۲۷۸. ^{۸۰} - ایران و قضیه ایران ج ۱، ص ۲۴۸. ^{۸۱} - ایران و قضیه ایران ج ۱، ص ۲۴۸.

۳- جنگ های سرداران و شاهزادگان محلی

در کنار حملات و هجوم های قبایل نیمه وحشی و عشایر چادر نشین و بروز حوادث طبیعی، باید از جنگ های داخلی شاهزادگان و امیران محلی و دست بدست گشتن حکومت ها نیز یاد کرد که هریک در ویرانی شهرها و فروپاشی اقتصاد، فرهنگ و امنیت ولایات نقشی اساسی داشتند مثلاً: محمد بن علی راوندی در ذکر حوادث عصر سلطان سنجر سلجوقی (۵۳۵هـ = ۱۱۴۰م) می نویسد: "چون جمله خراسان، سنجر را مسلم شد، امرای دولت و حشم او در مهلت ایام دولت و قسمت اسباب نعمت، باغی شدند و چون دستی بالای دست خود ندیدند، دست تطاول از آستین بیرون کشیدند و به رعایا، ستم آغاز نهادند... بی رسمی ها در ماوراء النهر آغاز کردند... ولایت خراسان از وطانت (ظلم و فشار) لشکر خراسان و ناهمواری های حشم و اتباع ایشان بستوه آمدند..."^{۸۱}

با مرگ تیمور (۸۰۸هـ = ۱۴۰۵م) و سلطنت شاهرخ، هرج و مرج و اختلافات درونی حکومت تیموری آشکار گردید بطوریکه احمد بن حسین می نویسد: "امرا و شاهزادگان به هم برآمدند و هریک آنچه توانستند از گنج و لشکر برداشتند و متوجه ولایتی و سرحدی گشتند و آنجا را در تصرف آوردند... و بنیاد ظلم و تعدی نهادند و قتل عام شد و طمع در مال تاجران و رعایا و زارعان کردند... خرابی در ولایت ها راه یافت و

۸۱ - راحه الصدور، صص ۱۷۱-۱۷۲. راوندی در ذکر ظلم و ستم های ترکان غزن در خراسان نیز یاد آور می شود که: غزان در خراسان بی رسمی ها کردند و بی رحمی ها نمودند که "اگر بشرح آید ده کتاب چنین باشد" راحه الصدور، صص ۳۷۷ و ۳۹۳-۳۹۴. یزدی، صص ۵۷

مردم پراکنده گشتند... در تمام بلاد ایران، قحط و وبا واقع شد"^{۸۲}. یار احمد خوزانی - یکی از سرداران شاه اسماعیل صفوی در حمله به نواحی ماوراء النهر - در شهر نسف یا نخشب (تزدیک بخارا) به کشتار همه موجودات زنده - چه انسان و چه حیوان - فرمان داد. پس از اجرای این دستور هولناک، او در پاسخ به اعتراض تنی از یارانش گفت: "حال، اندک در تسلی شد، عوض قتل عام چنگیز و تیمور را کردم"^{۸۳}.

۴- زردوخوردها و کشمکش های مذهبی

زد و خوردها و کشمکش های فرقه های مذهبی نیز در ویرانی و قتل و غارت شهرهای مهم ایران نقش مهمی داشت مثلاً پس از حمله غزاها به نیشابور و قتل عام مردم و کشتار دانشمندان این شهر (سال ۵۴۸هـ = ۱۱۵۳م) به تصریح راوندی: "چون غزان برفتند، مردم شهر را بسبب اختلاف مذاهب، حقایق قدیم بود. هر شب

۸۲ - تاریخ جدید یزد، صص ۲۴۹-۲۵۰. برای آگاهی از جنگ های داخلی، حمله ها، کشتار مردم و خصوصاً غارت تجار خارجی و داخلی و فروپاشی اقتصاد شهرها و روستاهای فارس، خوزستان، بیهق، لار، کرمان و... از جمله نگاه کنید به: روضات الجنات معین الدین اسفزاری، ج ۲، صص ۱۹۰-۱۹۱ و ۱۹۸؛ حبیب السیر، خواندمیر، ج ۴، ۴۳۹؛ تاریخ آل مظفر، صص ۴۳ و ۱۰۸-۱۰۹؛ راجح الصدور، صص ۳۷۷ و ۳۸۱ و ۳۹۲؛ سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۵۸-۶۰؛ تاریخ بیهق، ابوالحسن بیهقی، صص ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۱؛ تاریخ و صاف، ص ۳۶۱؛ ظفرنامه، شرف الدین علی یزدی، ج ۱، صص ۲۶۳ و ۴۲۷ و ۵۴۱ و ۵۵۹-۵۶۲؛ تاریخ احوال حزین، صص ۱۰۳-۱۰۸؛ برافتادن صفویان بر آمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی)، ویلم فیلور، صص ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۴۴، ۴۵، ۶۳، ۷۸، ۸۲، ۲۰۵-۲۱۱ و...؛

۸۳ - نگاه کنید به: تاریخ عالم آرای صفوی، مؤلف ناشناس، بکوشش یدالله شکری، ص ۳۷۲. برای نمونه های دیگری از کشمکش های سرداران و امیران داخلی و ویرانی شهرها در این دوره نگاه کنید به صفحات ۹۶، ۲۲۰، ۲۲۵ و...؛ تاریخ عالم آرای صفوی.

فرقتى از محلتى حشر مى کردند و آتش در محلت مخالفان مى زدند تا خرابه ها - که از غزان مانده بود - اطلال شد و قحط و ويا بدیشان (مردم نیشابور) پیوست تا هر که از تیغ و شکنجه جسته بود، به نیاز بمرد^{۸۴}. بی شک این اختلافات مذهبی، همبستگی و تعاون ملی را دچار تفرقه مى ساخت و زمینه را برای هجوم و تسلط اقوام و قبایل بیگانه مهیا مى کرد. یاقوت حموی که قبل از حمله مغول از ری دیدار کرد (بسال ۶۱۷هـ = ۱۲۲۰م) مى نویسد که بر اثر زردخوردۀ های مذهبی بین شیعیان و اهل سنت و سپس میان حنفی ها و شافعی ها، شهر ری چنان ویران شد که بهنگام حمله مغول، نیروهای دفاعی آن بسیار کم و ضعیف بودند^{۸۵}.

وصاف، نتیجه روحی و معنوی این ظلم و ستم ها، پریشانی ها و ویرانی ها را چنین توصیف مى کند:

"در هر سرائی، نوحه سرائی، و در هر کاشانه ای، غم خانه ای و در هر جگری از سوزش مصیبت، تیغی و همراه هر نفسی، ناله و دریغی"^{۸۶}.

چنین شرایطی، زمینه مناسبی برای رشد مذهب و بروز تمایلات صوفیانه بوده است. مردمی که امنیت اجتماعی و تکیه گاه زمینی خود را از دست داده بودند، در چنین شرایطی دست توکل بسوی آسمان برده و از نیروهای غیبی استمداد و استعانت جستند. آنان در دین و باورهای صوفیانه آرامش مى یافتند

۸۴ - راجه الصدور، ص ۱۸۲، همچنین نگاه کنید به: کامل، ابن اثیر، ج ۱۷، صص ۲۲۸-۲۲۹، حوادث سال ۴۸۸ و ج ۲۱، ص ۱۷۵، حوادث سال ۵۵۴هـ.

۸۵ - نگاه کنید به: معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۹۳ مقایسه کنید با روایت خواندمیر و مستوفی در: حبیب السیر، ج ۳، ص ۲؛ نزه القلوب، ص ۵۷، همچنین نگاه کنید به: زندگی من، احمد کسروی، ص ۱۳؛ ویژگی های تاریخی شهرنشینی در ایران دورۀ اسلامی، احمد اشرف، در: نامه علوم اجتماعی، سال اول، شماره ۴، ۱۳۵۳، صص ۳۰-۳۲.

۸۶ - تاریخ وصاف، ص ۳۶۱، مقایسه کنید با گزارش محمدبن ابراهیم در: سلجوقیان و غز در کرمان، صص ۱۲۹ و ۱۳۴ و ۱۴۴ و گزارش سیف بن محمد هروی در: تاریخ نامه هرات، صص ۸۲-۸۳ و گزارش افضل الدین کرمانی در: بدایع الزمان، ص ۸۹.

- آرامشی که آنرا در هستی تاراج شده خود توانسته بودند بدست آورند - و شگفت نیست که بیدادگری و دین در طول تاریخ - همواره - همگام و همراه یکدیگر پیش رفته اند.

نتیجه و پایان سخن

از مجموع آنچه که گفته ایم می توان ملاحظات و نتایج زیر را یاد آور شد:

- ایران بخاطر شرایط سیاسی - جغرافیائی خویش، بعنوان یک چهارراه جهانی، از یکطرف کانون تلاقی تمدن ها و فرهنگ های مختلف بوده و از طرف دیگر: همواره مورد هجوم اقوام و قبایل مختلف بوده است.

- حدود ۹۰۰ سال از تاریخ ایران بعد از اسلام تا دوره قاجار (یعنی تا آغاز قرن بیستم میلادی) در واقع، تاریخ تکرار حمله و سلطه حکومت های قبیله ای در ایران و تداوم ساختار فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی ناشی از آن بوده است.

- این حملات و هجوم ها - هر بار - با غارت ها و قتل عام های گسترده و با ویران کردن سدها و شبکه های آبیاری، نابودی نیروهای تولیدی و فروپاشی مناسبات اقتصادی - اجتماعی، باعث وقفه ها و گسست های متعدد در تکامل تاریخی جامعه ایران گردید.

- این حملات و هجوم ها در تسلسل تاریخی خود، باعث دلسردی و عدم علاقه روستائیان و پیشه وران به تعمیر و ترمیم شبکه های آبیاری و

کشاورزی و احیاء امور مربوط به حرفه و فن (صنعت) گردید.

- سلطه سلاطین و امیران وقت در امور آبیاری و پیشه‌وری، جدا شدن صنعت و مناسبات شهری از اقتصاد روستائی و پدید نیامدن شهرهای خودمختار و مستقل (آنچنانکه در تحولات اجتماعی غرب شاهد آن بودیم) از جمله نتایج این حملات و گسست‌های تاریخی بوده‌اند.

- حملات ایلات و قبایل، و نیز ویرانی‌ها و پریشانی‌های ناشی از خشکسالی‌ها، قحطی‌ها و زمین لرزه‌ها، همچنین جنگ‌های سرداران و شاهزادگان محلی و زدوخوردهای فرقه‌های مذهبی تأثیرات مخرب خود را بر شعور اجتماعی جامعه ایران باقی گذاشته و باعث تضعیف همبستگی‌های ملی و قطع رابطه جامعه با بعد تاریخی خویش گردیدند.

هر حمله‌ای با ویرانی مدارس بزرگ علمی، آتش زدن کتابخانه‌ها و با آوارگی و فلاکت فلاسفه و دانشمندان همراه بود. بعبارت دیگر: این حملات و هجوم‌ها - هر یک - شمشیری بودند که - هر بار - جامعه ایران را از ریشه و گذشته خویش قطع کردند بطوریکه ما مجبور شدیم - هر بار - از صفر آغاز کنیم؛ بدون آگاهی تاریخی، بی هیچ خاطره‌ای از گذشته، بی هیچ دورنمایی از آینده و...

فصل دوم

استقرار اسلام، چه در شبه جزیره عربستان و چه در کشورهای اشغال شده (مانند ایران) عموماً با علاقه و تمایل قلبی مردم همراه نبوده، بلکه قهر و خشونت - بعنوان شیوه‌ای برای اعمال حاکمیت - در مسلمان سازی قبایل عربستان و ملل مغلوب، نقشی مهم و حتی اساسی داشته است.

اسلام یک دین سامی است و لذا بسیاری از خصوصیات قوم سامی را داراست. این خصوصیات - که حاصل شرایط جغرافیائی، تاریخی و اقتصادی- اجتماعی قوم سامی است - در فرهنگ و هنر و دین آنان نیز تبلور یافته است. قوم سامی - عموماً - قومی تند، زودخشم، حساس و تیز است. اختلاف میان هندی و عرب این حقیقت را آشکار می نماید: هندی - که برجسته ترین خصایل قوم آریائی را دارد - با همه حساسیت ها و دقت ها و ریزه کاریهائی که در اندیشه و خیالش هست (و این در مذهب، فلسفه، هنر و موسیقی اش هویدا است) اساساً انسانی آرام و صبور است. یک آرامش پنهان و صبوری سنگین در او هست که بسیار چشم گیر می باشد. برعکس، عرب، انسانی ست متلاطم، مهاجم، تند، آشفته و ناآرام: شادیش؛ تند، خشمش؛ تند، غمش؛ تند، عشقش؛ تند، کینه اش؛ تند، قضاوتش؛ تند، جنگش؛ تند و... خصوصیات یک عرب - عموماً - با تندی توأم است. سامی، اساساً قومی تند و سریع و شتابزده است.

موسیقی و رقص عربی نیز از این خصوصیت او حکایت می کند، در این مورد مشهورترین و جهانی ترین ترانه عرب (یامصطفی، یامصطفی...) را می توان بیاد آورد.

در مورد اسم ها نیز همین خصوصیت به چشم می خورد: اسم های آریانی در تلفظ، آرام، سنگین، خاطرجمع و بادوام هستند مانند: جمشید، داریوش، سیروس، مهرداد، اشکانیان، هخامنشیان و... اما اسم های سامی را باید زود تلفظ و زود تمام کرد. راحت و آرام و بادوام و طمأنینه نمی توان آنها را تلفظ کرد. به مقایسه و معادل کلمات زیر توجه کنید:

عربی	فارسی
قلم	خامه
ورق	برگ
قمر	ماه
اسد	شیر
بقره	گاو
ید	دست
عِثِق	گردن
نَسَب	تبار
شجره	درخت
عمل	کردار
فوق	فراز
طرف	سوی، سمت
قسم	سوگند
طیران	پرواز
غنم	گوسفند

هم آریائی و هم سامی معتقدند که در پایان هر دوره یک "مرد بزرگ" و یک "منجی" ظهور خواهد کرد. این دوره، نزد آریائی ها هزار سال است و نزد سامی ها، صد سال. در نزد آریائی ها، هر قرن، صد سال است، اما در نزد سامی ها، سی سال. بطور کلی سامی، مطلق اندیش و مطلق بین است و آریائی، نسبی بین و نسبی اندیش. سامی یک بعدی است و آریائی چند بعدی. بقول نیکل سون (Nickolson): "سامی درخت را می بیند و نه جنگل را، اما آریائی، هم جنگل را می بیند و هم درخت را".

تجلی همین تفاوت روحی و معنوی را می توان در ادبیات داستانی اقوام آریائی و سامی نیز مشاهده کرد، مثلاً: لیلی و شیرین. لیلی پرورده جامعه ای است که عاشق شدن و دل باختن را آغاز انحراف و فحشا می داند. در محیطی اینچنین دشوار، یک لبخند محبت آمیز دختر، "گناه کبیره" و یا داغ ننگی بر جبین حیثیت افراد خانواده و قبیله می تواند باشد. اما در دیار شیرین، منعی برای معاشرت و مصاحبت زن و مرد نیست. پسران و دختران با هم می نشینند و با هم به گردش و شکار می روند و با هم در جشن ها و میهمانی ها شرکت می کنند. قیم و سرپرست شیرین، زنی است از جنس خودش، آشنا با عوا - دلدادگی و حالات عاطفی دختران جوان. اما وضع لیلی چنین نیست. او محکوم محیط حرمسرائی تازیان است و جرایم بسیار: یکی آنکه زن دنیا آمده و چون زن است از هر اختیار و انتخابی محروم است. گناه دیگرش زیبایی و زندگی در محیطی است که بجای تربیت مردان به محکومیت زنان متوسل می شوند و برای آنکه کار عاشقی به رسوائی نکشد، لیلی را از درس و مدرسه محروم می کنند تا چشم مرد به جمالش نیفتد. در دیار لیلی، حکومت مطلق با خشونت است و مردانگی به قبضه شمشیر بسته است، حتی به مراسم لطیفی چون خواستگاری هم با طبل و جنگ و تیر

خدنگ می‌روند. اما در فضای داستان شیرین ارزش‌ها بکلی متفاوت است. در دیار لیلی اثری از مدارا و مردمی نیست، همه، خشونت و عقده‌گشائی است. در سرزمین شیرین - اما - مدارا است و مردمی و ملاطفت و گذشت. پیامبران سامی و آریائی نیز چنین اند: داستان پیغمبران آریائی داستان اندیشیدن، گوشه‌گیری، عشق ورزیدن پنهان و ریاضت آرام و خاموش است، نمونه‌اش: بودا و زرتشت. داستان پیغمبران سامی - اما - داستان خون و جهاد و قیام و کشتار و درهم کوبیدن است، نمونه‌اش: موسی و محمد.^{۸۷}

بنابراین: اسلام بخاطر سرشت سامی خود - اساساً - دینی خشن، تند و مهاجم است. اینکه در قرآن آنهمه به جهاد و قتال تأکید شده برای اینست که اسلام، خیر را - اساساً - در شمشیر می‌بیند و در نگاهش قدرت و شوکت، تنها در سایه شمشیر بدست می‌آید. الخیر کله فی السیف و تحت ظل السیف و لاتقیم الناس الا بالسیف.

حضرت محمد معتقد بود: "من با شمشیر فرستاده شده‌ام و آنچه نیکوست در شمشیر و با شمشیر است... من فرستاده شده‌ام تا درو کنم نه بکارم".^{۸۸} و یا: "بهشت، زیر سایه شمشیرها است". "شمشیرها، کلید

۸۷ - نگاه کنید به: بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، علی شریعتی، صص ۲۶۵-۲۷۷، م. آ. ۲۷؛ سیمای دو زن (براساس شیرین و لیلی نظامی گنجوی)، علی اکبر سعیدی سیرجانی، صص ۷-۳۴؛ مقاله نادر نادریور در تفاوت عرفان ایرانی با ادیان سامی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) و تفاوت ادیان سامی با ادیان آسیائی (برهمنی، بودائی و زرتشتی): نشریه مهرگان، شماره ۳، پانیز ۷۲، صص ۴۲ و ۴۳-۴۵. همچنین نگاه کنید به مقالات پانیکار و همایون کبیر، در: اساس فرهنگ هند، صص ۸ و ۱۵-۲۰؛ نه شرقی، نه غربی، انسانی، عبدالحسین زرین کوب، ص ۷.

۸۸ - نگاه کنید به: البیان والبیّن، جاحظ، ج ۱، ص ۱۵۹؛ تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبه، ج ۴، ص ۱۴۹؛ تفسیر طبری، سورة الحجر، آیه ۱۴ و سورة البروج، آیه ۳۲؛ سیمای

محمد، علی شریعتی، ص ۸۰

بهشت اند“^{۸۹}.

چنین عقیده ای بیانگر اهمیت قهر و خشونت و نقش شمشیر در استقرار و قوام اسلام است. عایشه (زن پیغمبر) نیز تأکید می کند: “چشم پیغمبر بر هیچکس نمی گریست، وقتی غمش سخت می شد، ریش خود را می گرفت“^{۹۰}.

تاریخ رشد و گسترش اسلام را نمی توان فهمید مگر آنکه ابتدا خصلت خشن، تند و مهاجم آنرا بشناسیم. اینکه بعضی از محققین برجسته تاریخ اسلام (مانند ماکسیم رودنسون Maxime Rodinson) حضرت محمد را یک “پیغمبر مسلح” نامیده اند ناظر بر این واقعیت تاریخی است^{۹۱}. دکتر علی شریعتی نیز تأکید می کند: “محمد پیغمبری بود که شعارها و پیامها را می رساند و برای تحقق این پیغام ها... شمشیر می کشید و به همه اعلام می کرد: یا تسلیم این راه (اسلام) شوید یا از سر راه من کنار بروید... و هرکس نرفت به رویش شمشیر می کشم“^{۹۲}.

چگونگی استقرار اسلام و شرح جنگ ها و قتل عام های فجیع و گسترده برای مسلمان سازی قبایل عربستان، شرح بسیار مفصلی است که صفحات فراوانی را طلب می کند و در حوزه “ملاحظات” ما نیست^{۹۳}. با اینحال، سخن کوتاه حضرت محمد به فرستادگان قبیله بنی حارث و نیز کلام

۸۹ - نگاه کنید به: نهج الفصاحه، سخنان حضرت محمد، ص ۱۱۵، حدیث ۵۷۶ و ص ۲۸۰، حدیث ۱۷۸۷.

۹۰ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۹۲. مقایسه کنید با: سیمای محمد، دکتر علی شریعتی، ص ۵۵. 91- Mahomet, Editions du Seuil, chapitre V, Paris, 1961, pp. 179-248.

۹۲ - امت و امامت، صص ۶۱۸-۶۱۹، م. ۲۶۲.

۹۳ - برای آگاهی از این جنگ ها و قتل عام ها نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۳ و ۴؛ مغازی یا تاریخ جنگ های پیامبر، محمد بن عمرو اقدی، ج ۱ و ۳؛ سیرت رسول الله (سیره النبی)، ابن هشام، ج ۲.

حباب بن منذر (یکی از اصحاب و یاران نزدیک پیغمبر) می تواند نمونه ای برای شناخت چگونگی استقرار اسلام در شبه جزیره عربستان و نواحی دیگر باشد:

در سال دهم هجری (۶۳۰م) پیغمبر، خالد بن ولید را برای مسلمان سازی قبیله بنی حارث بسوی این طایفه فرستاد و تأکید کرد که در صورت عدم پذیرش اسلام، با آنان جنگ نماید. خالد (که در قتل عام طوایف عربستان شهرت بسیار داشت) در ملاقات با سران بنی حارث یادآور شد: "اسلام بیاورید تا به سلامت مانید!". سران بنی حارث نیز از ترس قتل عام مردم، به اسلام گرویدند و همراه خالد نزد حضرت محمد رفتند. پیغمبر در ملاقات با سران قبیله بنی حارث تأکید کرد: "اگر خالد ننوشته بود که اسلام آورده اید، سرهای تان را زیر پای تان می انداختم"^{۹۴}. حباب بن منذر در چگونگی مسلمان شدن قبایل عربستان، خطاب به یاران و سرداران پیغمبر گفت: "در سایه شمشیر شما، کسان (قبایل عربستان) به اسلام گرویده اند"^{۹۵}.

حضرت محمد ضمن استفاده از شیوه نفاق و دامن زدن به کشمکش های قبایل عربی، در استقرار اسلام، خصوصاً از شمشیر و خشونت کسانی چون خالد بن ولید، استفاده کرد. خالد از پهلوانان معروف قریش بود که قبل از فتح مکه، اسلام پذیرفت و حضرت محمد از مسلمان شدن او شادمان گردید آنچنانکه او را به ریاست سواران منصوب کرد. خالد بن ولید یکی از خشن ترین و خونخوارترین سرداران صدر اسلام بود که در استقرار اسلام، جنگ های بسیار کرد بطوریکه پیغمبر او را "سیف الله" (شمشیر خدا) نامید. این "شمشیر خدا" در

۹۴ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۲۵۶-۱۲۵۸.

۹۵ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۴۶.

مسلمان سازی قبایل عربستان و در سرکوب "اهل رده" (توده های عربی که بلافاصله پس از مرگ پیغمبر از اسلام برگشته و مرتد شده بودند) نقش فراوان داشت. او در ادامه سرکوب ها و قتل عام های گسترده، بسیاری را از فراز خانه ها و بلندی کوهها به زیر انداخت و کشت و برخی را نیز در آتش سوزانید و آنچنان ترس و وحشتی در میان قبائل عرب برقرار ساخت که "همگی به قبول اسلام گردن نهادند"^{۹۶}.

اعمال قهر و خشونت در مسلمان سازی قبایل عربستان، اگرچه کارساز بود، اما مرگ حضرت محمد (سال ۱۱هـ = ۶۳۱م) و درگیری ها و کشمکش های موجود برای جانشینی او، به قبایل عربستان فرصت داد تا اعتراض و انزجار خویش را از اسلام ابراز نمایند. بقول عروۀ بن زبیر: "وقتی پیغمبر درگذشت، هریک از قبایل - همگی یا بعضی شان - از دین بگشتند... و بیشتر مردم در هرجا چنین بودند"^{۹۷}.
مجالدین سعد گوید: "کفر سر برداشت و آشوب شد و هریک از قبایل، همگی یا بعضی شان از دین بگشتند"^{۹۸}.

مردم غطفان، بحرین، حطم، عمان، یمن، مهره، عک، اشعریان، حضرموت، بنی سلیم و... از اسلام برگشتند و "بیشتر مردم، در همه جا چنین بودند"^{۹۹}.

۹۶ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۰۶-۱۴۱۱ و ۱۴۱۹ و مقایسه کنید با روایت طبری در قتل عام ایرانیان توسط خالد: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۹۳-۱۴۹۴؛ از پرویز تا چنگیز، سیدحسن تقی زاده، ص ۱۸۲. اسلام شناسی (پرتوی در مطالعات اسلامی)، علی میرفطروس، صص ۴۲ و ۴۳ و ۴۴.

۹۷ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۶۹.

۹۸ - همان مأخذ.

۹۹ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۵۴-۱۴۶۴؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، صص ۳۷-۹۸؛ التنبیه و الاشراف، مسعودی، ص ۲۶۱؛ روضه الصفا، ج ۲، صص ۶۰۳-۶۱۴.

قبایل و طوایفی که از اسلام برگشته و مرتد شده بودند، در ولایات مختلف "عامل رسول (حضرت محمد) را بکشتند و زنان خویش را بفرمودند تا دست‌ها رنگ کردند از شادی وفات رسول، و دف‌ها زدند"^{۱۰۰}.

جنگ‌های خونین "رده" (برگشتن از دین) که در سراسر دوران حکومت ابوبکر، عمر، عثمان و علی ادامه داشت، برای سرکوب شورش‌های ارتدادی و بخاطر مسلمان سازی دوباره قبایل عرب بود، بطوریکه ابوبکر و جانشینانش فرمان دادند تا "هرکه را که از دین برگشته باشد، با شمشیر گردن زنند و به آتش بسوزانند و زن و بچه‌اش را اسیر کنند و از هیچکس جز اسلام نپذیرند"^{۱۰۱}.

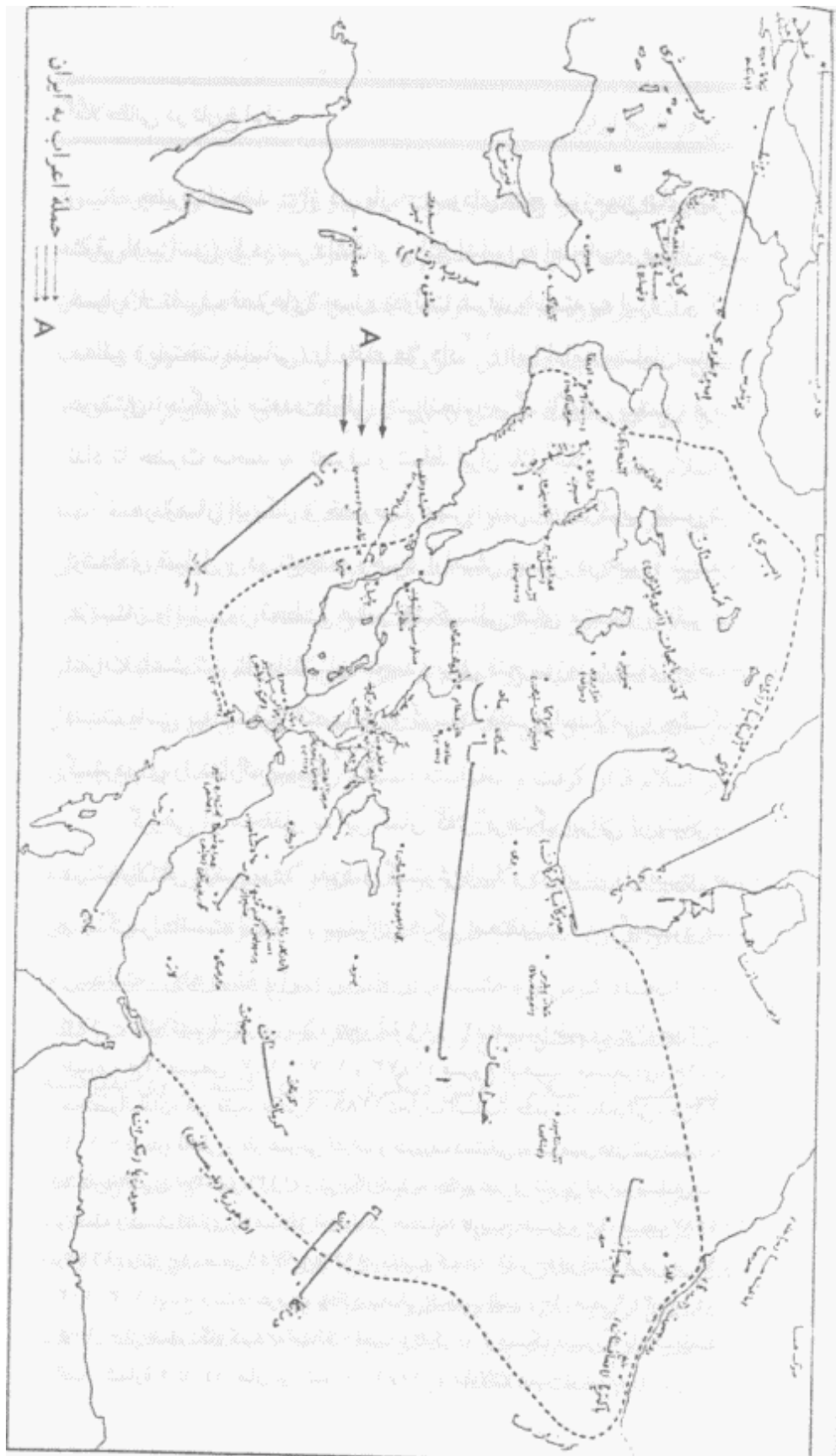
ابوبکر در سرکوب قبایل مرتد بیش از هر چیز از شمشیر سردارانی چون خالد بن ولید (شمشیر خدا) استفاده کرد. خالد در قبایل و ولایات عربستان، عاملین قتل نمایندگان پیغمبر را کشت و اجسادشان را به آتش کشید: "... و آنان که دست رنگ کرده بودند (از شادی وفات پیغمبر) همه را بکشت و به آتش بسوخت و بفرمود تا سرهای‌شان، گرد کنند و پایه دیگ کنند و آتش در تن‌های ایشان زد و همه را بسوخت... همه بیچاره شدند و رسول به نزد ابوبکر فرستادند و گفتند: ما بازگشتیم از آنچه می‌گفتیم، پس از این نماز کنیم و زکوة دهیم و همه آن کنیم که تو فرمائی، این مرد (خالد بن ولید) را بازخوان"^{۱۰۲}.

۱۰۰ - قصص الانبیا، نیشابوری، ص ۴۵۵.

۱۰۱ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۷۹-۱۳۸۰ و ۱۳۹۴ و ۱۴۰۷ و ۱۴۱۰؛ الفتوح، ابن اعثم کوفی، ص ۱۵. مقایسه کنید با فرمان حضرت علی در: تاریخ طبری، ج ۶، صص ۲۴۲ و ۲۶۶۵.

و نیز مقایسه کنید با سخن حضرت محمد در: آئین شهرداری (معالم القریه)، ابن اخوه، ص ۳۵.

۱۰۲ - قصص الانبیا، صص ۴۵۵-۴۵۶؛ مقایسه کنید با: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۰۹-۱۴۱۰؛ الفتوح، صص ۱۵-۱۸ و ۳۷-۴۵.



حضرت محمد - از دیر باز - سودای فتح سرزمین های ایران و روم شرقی (بیزانس) را در سر داشت و بر این اساس به اصحاب و یاران خویش - همواره - تصرف قصرهای حیره (دولت عرب وابسته به ایران) و کاخ های مدائن (پایتخت ساسانی) را وعده می داد^{۱۰۳}. اما ادامه مسلمان سازی قبایل عربستان، جنگهای متعدد داخلی و سرانجام، مرگ ناگهانی پیغمبر، فرصت آنرا نداد تا حضرت محمد به تصرف و تسلط ایران نائل آید.

در زمان ابوبکر و خصوصاً عمر، پس از سرکوب شورش های ارتدادی قبایل و در نتیجه، وجود آرامش نسبی در حوزه شبه جزیره عربستان و نیز بروز قحطی ها و خشکسالی های متعدد و فقر عمومی اعراب باعث شد تا جانشینان محمد، برای فتح سرزمین های حاصلخیز و دست یابی به منابع اقتصادی و توسعه قلمرو اسلامی، جنگ های گسترده ای را تدارک ببینند^{۱۰۴}.

گروهی از محققان به این گمان که: "فرهنگ ایرانی از بنیاد و ناگزیر در تحولاتش دینی بوده" نفوذ و گسترش اسلام در ایران را امری طبیعی و ناگزیر دانسته اند^{۱۰۵}. بسیاری دیگر معتقدند که: "وجود فساد و

۱۰۳ - نگاه کنید به: قرآن، سوره فتح، آیه ۱۹-۲۰؛ تفسیر طبری، ج ۷، ص ۱۲۳؛ تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۰۷۰-۱۰۷۱ و ۱۰۷۳؛ مروج الذهب، مسعودی، ج ۱، ص ۶۶۴؛ مختصر البلدان، ابن فقیه، صص ۹-۱۸۸؛ تجارب السلف، هندوشاه نخجوانی، ص ۲۶.

۱۰۴ - در باره قحطی و فقر عمومی اعراب و ضرورت دستیابی به سرزمین های ثروتمند، نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۳؛ و نیز نگاه کنید به خطابه عمر در تشویق اعراب مسلمان به مهاجرت و حمله و دست اندازی به مناطق حاصلخیز همسایه: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۵۸۷-۱۵۸۹ و ۱۶۵۵؛ و نیز ج ۵، صص ۱۷۵۹ و ۱۹۳۶، مقایسه کنید با: الفتوح، ابن اعثم کوفی ص ۹۴ و صص ۱۰۲-۱۰۳ (پاسخ فرستاده عرب به یزدگرد ساسانی)؛ حبيب السیر، ج ۱، صص ۳۰۲ و ۴۰۱.

۱۰۵ - از جمله نگاه کنید به مقاله: "امتناع تفکر در فرهنگ دینی"، بابک بامدادان در: الفبا، شماره ۱ تا ۴؛ زمان نو، شماره ۱۰ و ۱۱، مقالات همین نویسنده.

تبعیض‌های طبقاتی در جامعه و نفرت مردم از رژیم ساسانی و روحانیون زرتشتی، باعث شد تا ایرانیان، اسلام را با آغوش باز بپذیرند... بطوریکه "ایرانی بعد از برخورد با اسلام اولیه احساس کرد که دین اسلام همان گمشده‌ای است که به دنبالش می‌گشته است... برای همین، مذهب خودش را ول کرد، ملیت خودش را ول کرد، سنت‌های خودش را ول کرد و بطرف اسلام رفت..."^{۱۰۶} این نظرات مختلف، دارای دو وجه مشترک اند: اول اینکه همه آنها به نقش قهر و سرکوب در تصرف ایران و مسلمان‌سازی مردم، اعتنایی ندارند. دوم اینکه این نظرات به مقاومت‌های متعدد و مبارزات طولانی ایرانیان علیه تسلط اعراب و اسلام توجهی نمی‌کنند بطوریکه مثلاً دکتر شریعتی آنچنان اغراق می‌کند که معتقد است: "کجا ایرانی از همان اول در برابر اسلام قرار گرفت و نخواسته اسلام را بپذیرد؟ کجا چنین چیزی است؟ یک جا، یک نمونه نیست"^{۱۰۷}. واقعیت اینست که اسلام در مناطق و کشورهای اشغال شده (خصوصاً در ایران) اساساً از طریق اعمال قهر و خشونت، قتل‌عام‌های گسترده، ایجاد ترس و وحشت و از طریق انواع فشارهای اجتماعی و خصوصاً اقتصادی (مثل خراج و جزیه) مستقر گردید. قرآن تأکید می‌کند: "هرکس غیر از اسلام از دین دیگری پیروی کند از وی پذیرفته

۱۰۶ - علی، حیات بارورش پس از مرگ، علی شریعتی، صص ۴۱۷-۴۱۸ و ۴۳۴-۴۳۵؛ م. آ. ۲۶؛ بازشناسی هویت... صص ۱۲ و ۱۳ و ۵۲؛ م. آ. ۲۷؛ مقایسه کنید با: اسلام و مالکیت، سید محمود طالقانی، ص ۱۶۰؛ غرب زدگی، جلال آل احمد، صص ۴۷ و ۴۸ و ۴۹؛ خدمات متقابل ایران و اسلام، مرتضی مطهری، صص ۸۲ و ۱۱۲.
۱۰۷ - علی، حیات بارورش پس از مرگ، ص ۴۲۵؛ م. آ. ۲۶؛ مقایسه کنید با نظر سید محمود طالقانی: اسلام و مالکیت، ص ۱۶۰.

نیست“^{۱۰۸} یا: ”با کسانی که به خدا ایمان ندارند و یا کسانی که پیرو دین خویش اند - حتی با آنان که کتاب داشته اند - پیکار کنید تا اسلام را بپذیرند و یا با حقارت و ذلت جزیه (مالیات سرانه) پردازند“^{۱۰۹}.

نمایندگان عرب نیز هنگام ملاقات با یزدگرد سوم به او یادآور شدند: ”پیغمبر، ما را وصیت کرد که در جهان بگردید، هرکس این دین (اسلام) قبول کند - نعم کرامه - و اگر قبول نکند با او حرب کنید تا دین ما بپذیرد یا جزیت بدهد“^{۱۱۰}.

یکی از سرداران عرب در فتح مدائن (پایتخت ساسانی) می گوید: پس از فتح شهر، ما ایرانیان را دعوت کردیم و گفتیم: ”سه چیز است، هریک را که می خواهید انتخاب کنید“. ایرانیان گفتند: ”چیست؟“ گفتیم: ”یکی اسلام و اگر نمی خواهید، جزیه بدهید و اگر نمی خواهید جنگ می کنیم...“ ایرانیان گفتند: ”به اولی (اسلام) و آخری (جنگ) حاجتی نداریم، میانی (پرداخت جزیه) را می پذیریم“^{۱۱۱}.

مسلمانان بعضی قبایل مناطق عرب نشین امپراطوری ساسانی - در مجاورت قلمرو اسلامی - پس از حمله اعراب مسلمان، اسلام را پذیرفتند (چیزی که محققان اسلامی - به تکرار - آنرا ”استقبال ایرانیان از اعراب و اسلام“ قلمداد کرده اند). با اینحال، باید دانست که بیشتر نواحی

۱۰۸ - سوره آل عمران، آیه ۳۲ و ۸۵ و ۱۳۲.

۱۰۹ - سوره توبه، آیه ۲۹. همچنین نگاه کنید به: سوره بقره، آیه ۱۹۳ و ۲۱۶؛ سوره تحریم، آیه ۹؛ سوره توبه، آیه ۵ و ۲۳ و ۳۶ و ۱۲۰ و ۱۲۹؛ سوره مائده، آیه ۲۷ و ۳۳ و ۴۰؛ سوره نسا، آیه ۷۶ و ۹۱؛ سوره احزاب، آیه ۲۵؛ سوره انفال، آیه ۳۹؛ سوره محمد، آیه ۴.

۱۱۰ - ترجمه تاریخ طبری، بلعمی، ص ۲۹۵. مقایسه کنید با: الفتوح، ابن اعثم کوفی، ص ۵۱.

۱۱۱ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۸۱۲-۱۸۱۳. همچنین نگاه کنید به: صفحات ۱۸۰۶ و ۱۸۰۷ و ۱۸۱۶ و ۱۸۲۳ و ۱۸۳۷ و ۱۸۴۱؛ ج ۴، صص ۱۴۷۹-۱۴۸۰ و ۱۴۸۱ و ۱۴۸۹ و ۱۵۰۴ و ۱۵۰۵ و...

عرب نشین ایران (مانند حیره، انبار، فرات، نواحی سواد و...) پس از جنگ با اعراب مسلمان، از پذیرفتن اسلام خودداری کردند و تنها به پرداخت جزیه گردن گذاشتند. این امر آنچنان عجیب بود که خشم سرداران و فاتحان عرب را برانگیخته بود.^{۱۱۲}

فساد و اختلافات درونی دربار ساسانی، بروز جنگهای طولانی با دولت روم شرقی (بیزانس) و خالی شدن خزانه دولت و تشدید فشار و تحمیل مالیات های سنگین بر توده ها و نیز قحط و غلا و شیوع وبا، بی توجهی روحانیون و موبدان زرتشتی، اختلاف بین لشکریان خراسان و عراق عجم، خودسری آخرین شاهان ساسانی در بدبینی و تحقیر نسبت به سرداران لایق و فداکار (مانند بهرام چوبینه، خر خسرو، مردانشاه و...)، کشته شدن خسرو پرویز و آشفته گی های سیاسی - نظامی متعاقب آن و خصوصاً همکاری بعضی افراد عادی و خیانت بعضی سرداران سپاه ساسانی (مانند سیاه دیلمی و شیرویه) - بی شک - عوامل مساعدی در حمله اعراب به ایران و شکست سپاهیان ساسانی بوده اند. این امر، حتی از اسناد و پیش بینی های بعضی از سرداران ساسانی نیز پیدا است. مثلاً رستم فرخزاد (سردار معروف ایرانی) در نامه ای به برادرش، شکست سپاهیان ایران از اعراب را پیش بینی کرده بود.^{۱۱۳}

۱۱۲ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۸۰ و ۱۴۸۲ و ۱۴۹۷ و ۱۴۹۸ و ۱۵۰۱ و ۱۵۰۸ و ۱۵۱۲ و ۱۵۱۳ و...

۱۱۳ - از این پس شکست آید از تازیان ستاره نگردهد مگر بر زبان شود بنده بی هنر شهریار نژاد و بزرگی نیاید به کار چو این خانه از پادشاهی تهی است نه هنگام پیروزی و فرهی است چو آگاه گشتم از این راز چرخ که ما را از او نیست جز رنج، برخ (بهره) به ایرانیان زار و گریان شدم ز ساسانیان نیز بریان شدم خلاصه شاهنامه فردوسی، ص ۸۲۴، مقایسه کنید با سخن سیاه دیلمی (یکی دیگر از سرداران معروف ساسانی) به فرماندهان سپاه اصفهان: تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۹۰۴-۱۹۰۵

همه این عوامل - اما - باعث "پیشواز ایرانیان از اعراب و استقبال مردم از اسلام" نگردید، بلکه تقریباً در همه شهرها و ولایات ایران، اعراب مسلمان با مقاومت های سخت مردم روبرو شدند.^{۱۱۴} در اکثر شهرها، پایداری و مقاومت ایرانیان بیرحمانه سرکوب گردید، مثلاً در سقوط مدائن و خصوصاً مقاومت مردم در جنگ جلولاء (۶۳۶هـ = ۶۳۶م) اعراب مسلمان، خشونت بسیاری از خود نشان دادند آنچنانکه مورخین از آن بنام "واقعه هولناک جلولاء" یاد کرده اند. در این جنگ، صدهزار تن از ایرانیان کشته شدند و تعداد فراوانی از زنان و کودکان ایرانی به اسارت رفتند و بسیار کشته، دشت را پوشانیده بود که نمودار جلال جنگ بود.^{۱۱۵}

در حمله به دهکده الیس (هم مرز قلمرو اسلامی) جاپان - سالار دهکده الیس - راه را بر خالد بن ولید بست. جنگی سخت بین سپاهیان عرب و ایران در کنار رودی که بسبب همین جنگ بعدها به "رود خون" معروف گردید درگرفت. در برابر مقاومت و پایداری سرسختانه ایرانیان، خالد نذر کرد که اگر بر ایرانیان پیروز گردید "چندان از آنها بکشم که خون هاشان را در رودشان روان کنم" و چون پارسیان مغلوب شدند، بدستور خالد "گروه گروه از آنهایی را که به اسارت گرفته بودند، می آوردند و در رود گردن می زدند." مغیره گوید که: "بر رود، آسیاب ها بود و سه روز

۱۱۴ - دینوری حتی تأکید می کند که پس از شکست ایرانیان در جنگ جلولاء و فرار یزدگرد

به قم، "مردم در همه جا به هیجان آمدند و از هر سو برای اجابت ندای کمک و استعانت

یزدگرد، حرکت کردند و مردم از قومس (دامغان) طبرستان و گرگان و دماوند و ری و اصفهان و همدان و ماهان بسوی یزدگرد روی آوردند و گروهی از جنگجویان بر او گرد آمدند:

اخبار الطوال، ص ۱۴۶. ۱۱۵ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۸۲۹؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۴۰؛ فتوح البلدان،

بلاذری، صص ۶۵-۶۶؛ اخبار الطوال، دینوری، ص ۱۴۱. ۱۱۶ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۸۲۹؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۴۰؛ فتوح البلدان،

پياپى با آب خون آلود، قوت سپاه را كه هيچده هزار كس يا بيشتر بودند، آرد كردند... كشتگان دشمن (پارسيان) در ايس هفتاد هزار تن بود^{۱۱۶}.

در جنگ نهاوند (۶۴۲=۲۲هـ) نيز ايرانيان مقاومت بسيار و اعراب، خشونت بسيار از خود نشان دادند بطوريكه عروۀ بن زيب (شاعر عرب) از جنگ نهاوند نيز بعنوان "پيكار هولناك" نام مى برد^{۱۱۷}. مقدسى در باره جنگ نهاوند و مقاومت ايرانيان مى نويسد: "... و دسته هاى ايرانى - كه گويند چهارصد هزار نفر بودند... در آنجا بودند و به شكيبائى و پايدارى سوگند ياد كرده بودند... و اعراب از ايشان (ايرانيان) چندان كشتند كه خدا داند... و از اموال و غنيمت ها، چندان نصيب اعراب مسلمان گرديد كه در هيچ كتابى اندازه آن ذكر نشده است."^{۱۱۸}

در شوشتر (تستر)، مردم وقتى كه از تهاجم قريب الوقوع اعراب باخبر شدند، خارهاى سه پهلوى آهنيين بسيار ساختند و در صحرا پاشيدند. چون قشون اسلام - خالى الذهن - به آن حوالى رسيدند، خارها به دست و پاى ايشان بنشست، متحير گرديدند و مدتى در آنجا توقف كردند... پس از تصرف شوشتر، لشكر اسلام در شهر به قتل و غارت پرداختند و آنانى را كه از پذيرفتن اسلام خوددارى كرده بودند، گردن زدند^{۱۱۹}. در فتح استخر (۶۴۸=۲۸هـ) مردم شهر، قتل عام شدند و بقول

۱۱۶ - تاريخ طبرى، ج ۴، صص ۱۴۹۱-۱۴۹۴. مقايسه كنيد با عمل يزيدين مهلب و

عبدالله بن عاص در سرکوب مردم گرگان و استخر، صص ۷۶ و ۷۸. كتاب حاضر، صص ۲۶۱-۲۶۲.

۱۱۷ - اخبار الطوال، صص ۱۵۱-۱۵۰.

۱۱۸ - آفرينش و تاريخ، ج ۵، ص ۱۹۲.

۱۱۹ - الفتوح، ص ۲۲۳؛ تذکرۀ شوشتر، سيدعبدالله شوشترى، ص ۱۶.

طبری: اعراب مسلمان "کشتاری بزرگ کردند". با اینحال مردم از پذیرفتن اسلام خودداری کردند بلکه با حفظ آئین خود، به پرداخت جزیه (مالیات سرانه) گردن نهادند.^{۱۲۰}

رامهرمز نیز پس از جنگی سخت به تصرف سپاهیان اسلام درآمد و فاتحان عرب، بسیاری از مردم شهر را کشتند و زنان و کودکان فراوانی را برده ساختند و مال و متاع هنگفتی به چنگ آوردند.^{۱۲۱} در حمله به سیستان، مردم، مقاومت بسیار و اعراب مسلمان، خشونت بسیار کردند بطوریکه ربیع بن زیاد (سردار عرب) برای اعراب مردم و کاستن از شور مقاومت آنان، دستور داد: "تا صدری بساختند از آن کشتگان (یعنی اجساد کشته شدگان جنگ را روی هم انباشتند)... و هم از آن کشتگان، تکیه گاهها ساختند و ربیع بن زیاد بر شد و بر آن نشست" (بدین ترتیب) "اسلام در سیستان متمکن شد و قرار شد که هر سال از سیستان هزار هزار (یک میلیون) درهم به امیرالمؤمنین دهند با هزار وصیف (غلام بچه) و..."^{۱۲۲}

در حمله اعراب به ری (تزدیک تهران کنونی) مردم این شهر پایداری و مقاومت بسیار کردند بطوریکه مغیره (سردار عرب) در این جنگ چشمش را از دست داد. بقول طبری: "مردم جنگیدند و پایمردی کردند... و چندان از آنها کشته شد که کشتگان را با نی شماره کردند و غنیمتی که خدا از ری نصیب مسلمانان کرد همانند غنائم مدائن بود..."^{۱۲۳} بقول ابن فقیه: "در اخبار آل محمد آمده است که ری نفرین شده است زیرا اهل ری

۱۲۰ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۹.

۱۲۱ - الفتوح، ص ۲۱۵.

۱۲۲ - تاریخ سیستان، صص ۸۰-۸۲؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۱۷.

۱۲۳ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۵.

از پذیرش حق (دین اسلام) سر باز زنند^{۱۲۴}.
در حمله اعراب به آذربایجان، خراسان و همدان نیز، مردم به سختی جنگیدند و در برابر اعراب مسلمان مقاومت کردند آنچنانکه بقول طبری: "جنگ و مقاومت مردم همدان در عظمت، همانند جنگ نهاوند بود... و از پارسیان چندان کشته شد که بشمار نبود"^{۱۲۵}.
در حمله به شاپور نیز، مردم پایداری و مقاومت بسیار کردند بطوریکه عییدا (سردار عرب) بسختی مجروح شد آنچنان که به هنگام مرگ، وصیت کرد تا به خونخواهی او، مردم شاپور را قتل عام کنند، سپاهیان عرب نیز "چنان کردند و بسیاری از مردم شهر را بکشتند"^{۱۲۶}.
در حمله به سرخس، اعراب مسلمان "همه مردم - مگر ۱۰۰ تن - را کشتند"^{۱۲۷}.

در حمله به نیشابور، مردم امان خواستند که موافقت شد، اما مسلمانان چون از اهل شهر کینه داشتند به قتل و غارت مردم پرداختند بطوریکه "آن روز از وقت صبح تا نمازِ شام می کشتند و غارت می کردند"^{۱۲۸}.

مردم کرمان نیز - سالها - در برابر اعراب مقاومت کردند تا سرانجام در زمان عثمان حاکم کرمان با پرداخت دومیلیون درهم و دوهزار غلام و کنیز

۱۲۴ - مختصر البلدان، ص ۱۱۱.

۱۲۵ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۳. همچنین نگاه کنید به: فتوح البلدان، صص ۲۸۶-۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۵-۲۹۷ و ۲۹۹ و ۳۰۳-۳۰۴ و ۳۰۷-۳۰۹.

۱۲۶ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۱۱. همچنین نگاه کنید به: فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۶.

۱۲۷ - کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۸.

۱۲۸ - الفتوح، ص ۲۸۲.

- بعنوان خراج سالانه - با اعراب مهاجم صلح کردند^{۱۲۹}. مردم قومس (دامغان) نیز با پرداخت پانصد هزار درهم از اعراب مسلمان خواستند "تا کسی را نکشند و به اسیری نبرند و آتشکده ای ویران نکنند"^{۱۳۰}. مردم اصفهان نیز پس از جنگی سخت، صلح کردند و پذیرفتند که با حفظ آئین خود، جزیه بپردازند^{۱۳۱}. ناحیه قم نیز با جنگ فتح گردید (۶۴۳=۲۳هـ) و بقول طبری: "عبدا بن عتبان (سردار عرب) در قم هر چهارپائی را که یافت - از شتر و گوسفند - که عدد آن خدا می دانست، همه را جمع کرد و آنرا غنیمت کرد"^{۱۳۲}. در حمله اعراب به گرگان (۶۵۰=۳۰هـ) مردم با سپاهیان اسلام به سختی جنگیدند بطوریکه سردار عرب (سعید بن عاص) از وحشت، نماز خوف خواند^{۱۳۳}. پس از مدتها پایداری و مقاومت، سرانجام مردم گرگان امان خواستند و سعید بن عاص به آنان "امان" داد و سوگند خورد که "یک تن از مردم شهر را نخواهد کشت...". مردم گرگان، تسلیم شدند اما سعید بن عاص همه مردم را بقتل رساند - بجز یک تن - و در توجیه نقض عهد خویش گفت: "من قسم خورده بودم که یک تن از مردم را نکشم!..." تعداد سپاهیان عرب در حمله به گرگان هشتاد هزار تن بود^{۱۳۴}.

۱۲۹ - البلدان، یعقوبی، ص ۶۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۱۴.

۱۳۰ - فتوح البلدان، صص ۱۴۸ و ۲۶۷-۲۶۵.

۱۳۱ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۹۶۳-۱۹۶۵.

۱۳۲ - ترجمه تاریخ طبری، بلعمی، ص ۳۵۳، همچنین نگاه کنید به: تاریخ قم، حسن بن محمد قمی، ص ۲۵.

۱۳۳ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۶.

۱۳۴ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۲۱۱۶-۲۱۱۸؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، صص ۱۷۸-۱۷۹.

وقتی اسیران جنگ نهاوند را به مدینه آوردند، یکی از اسیران به نام ابولؤلؤ (فیروز ایرانی) هر اسیر کوچک یا بزرگی را که می دید، بر سرش دست نوازش می کشید و می گریست و می گفت: "عمر، جگرم را بخورد"^{۱۳۵}. همین فیروز ایرانی بعدها با کشتن عمر (عامل و آمر حمله به ایران) سرانجام انتقام گرفت. جشن "عمر سوزان" در بسیاری شهرها و ولایات ایران - امروزه - شاید یادآور کینه ایرانیان نسبت به عمر و حمله اعراب باشد.^{۱۳۶}

تقریباً در همه شهرها و نواحی ایران، مقاومت های درازمدت یا کوتاه مدتی در برابر سپاهیان اسلام بوقوع پیوست و اعراب مسلمان - آنچنان که بعضی ها تصور می کنند - به آسانی موفق به فتح ایران نشدند.

اشغال نظامی ایران توسط اعراب، بمعنای فتح روحی ایرانیان و بمنزله پایان مقاومت ها و مخالفت های آنان علیه دین و دولت اسلامی نبود بلکه در طول سال های سلطه اعراب، ایرانیان همچنان علیه حاکمیت اعراب و اسلام مبارزه می کردند:

پس از فتح استخر (در سال ۲۸هـ = ۶۴۸م) مردم آنجا سر به شورش برداشتند و حاکم عرب شهر را کشتند... اعراب مسلمان مجبور شدند تا برای بار دوم استخر را محاصره و تصرف کنند. مقاومت و پایداری مردم شهر آنچنان بود که فاتح استخر (عبدالله بن عاص) را سخت هراسان و خشمگین ساخت بطوریکه: "سوگند خورد که چندان بکشد از مردم استخر

۱۳۵ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۸؛ دو قرن سکوت، ص ۷۷.

۱۳۶ - اسلام شناسی، صص ۸۶-۸۸.

که خون براند... پس به استخر آمد و (آنجا را) به جنگ بستد... و خون همگان مباح گردانید و چندانکه کشتند؛ خون نمی رفت، تا آب گرم به خون ریختند، پس برفت... و عده کشتگان که نام بردار بودند چهل هزار کشته بود بیرون از مجهولان...^{۱۳۷}

پس از فتح ری نیز مردم آنجا - بارها - علیه والیان عرب شورش کردند بطوریکه عمر و عثمان مجبور شدند به ری لشکرکشی کرده و شورش مردم را سرکوب نمایند.^{۱۳۸}

مردم آذربایجان نیز در زمان عمر شورش کردند و با سپاهیان عرب بسختی جنگیدند. در زمان عثمان نیز شورشهای متعددی در آذربایجان روی داد بطوریکه: "ولید بن عقبه به جنگ ایشان رفت و غنیمت و اسیران فراوان بدست آورد"^{۱۳۹}.

مردم خراسان نیز - بارها - طغیان کردند و "ردت آوردند" بطوریکه عثمان فرمان داد آنان را سرکوب کنند.^{۱۴۰}

مردم فارس نیز بسال ۲۸ هجری (۶۴۸م) - بار دیگر - شورش کردند و عبیدالله بن معمر (حاکم عرب) را کشتند... مردم دارابگرد نیز طغیان کردند.^{۱۴۱}

مردم گیلان و طبرستان و دیلمستان حدود ۲۵۰ سال در برابر سپاهیان اسلام پایداری کردند. در زمان عثمان، برای فتح طبرستان تلاش

۱۳۷ - فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۶ و نیز نگاه کنید به: کامل، ابن اثیر، ج ۳، صص ۱۶۳-۱۶۴؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۹.

۱۳۸ - فتوح البلدان، ص ۱۴۹؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، صص ۳۰ و ۳۳-۳۴.

۱۳۹ - فتوح البلدان، صص ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۳۲۶.

۱۴۰ - مجمل التواریخ و القصص، ص ۲۸۳؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۳.

۱۴۱ - کامل، ج ۳، ص ۱۶۳.

بسیار گردید و سعیدبن عاص بدستور عثمان بسوی طبرستان روانه شد... در این هجوم، امام حسن و امام حسین (فرزندان حضرت علی) نیز با سعیدبن عاص همراه بودند، اما اعراب هیچگاه نتوانستند حاکمیت خود را بر نواحی گیلان و طبرستان برقرار نمایند، بطوریکه اعراب این نواحی را "ثغر" می خواندند و "ثغر" در نزد مسلمانان عرب، مرزی بود که شهرهای آنان را از ولایات "اهل کفر" جدا می ساخت. در ضرب المثل های عرب نیز از مردم گیل و دیلم بعنوان "دشمنان اسلام" یاد شده است.^{۱۴۲}

مردم گرگان در زمان عثمان بار دیگر شورش کردند و از دادن خراج و جزیه خودداری کردند.^{۱۴۳} در زمان سلیمان بن عبدالملک اموی نیز مردم گرگان شورش کردند و عامل خلیفه را کشتند و چنانکه گفته ایم: یزیدبن مهلب (سردار عرب) در سال ۹۸ هجری (۷۱۶ م) با لشگری فراوان بسوی گرگان شتافت و بقول مورخین: ۴۰ هزار تن از مردم گرگان را بقتل رساند. مقاومت گرگانیان چنان بود که سردار عرب سوگند خورد تا با خون گرگانیان آسیاب بگرداند... پس به گرگان آمد و ۴۰ هزار تن از مردم گرگان را گردن زد، و چون خون، روان نمی شد (برای آنکه سردار عرب را از کفاره سوگند نجات دهند) آب در جوی نهادند و خون با آن به آسیاب بردند و گندم، آرد کردند و یزیدبن مهلب از آن، نان بخورد تا سوگند خویش وفا کرده باشد... پس شش هزار کودک و زن و مرد جوان را اسیر کرد و همه را به بردگی فروختند... و فرمود تا در مسافت دوفرسخ (۱۲ کیلومتر) دارها زدند و پیکر کشتگان را بر دو جانب طریق (جاده)

۱۴۲ - نگاه کنید به: مختصر البلدان، ابن فقیه، ص ۱۵۲؛ فتوح البلدان، ص ۱۸۳؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۶؛ اسلام شناسی، علی میرفطرس، صص ۹۲-۹۴.
۱۴۳ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۸.

بیاویختند^{۱۴۴}. سال‌ها بعد (۱۳۰هـ = ۷۴۷م) قحطبه بن شیب (عامل خلیفه عباسی) نیز قریب ۳۰ هزار تن از مردم گرگان را کشت^{۱۴۵}.
مردم سیستان نیز - بارها - قیام کردند و حکام عرب آنجا را از شهر بیرون کردند^{۱۴۶}.

در مدت کوتاه خلافت حضرت علی نیز، شورش‌های متعددی در ایران روی داد. در این زمان، مردم استخر - بار دیگر - قیام کردند و حضرت علی، زیادبن ابیه را به سرکوبی آنان فرستاد^{۱۴۷}. مردم فارس و کرمان نیز شورش کردند و حکام و نمایندگان علی را از شهر بیرون راندند و از دادن خراج و جزیه خودداری کردند و بقول طبری: "علی، زیاد را با جمعی بسیار بسوی فارس فرستاد که مردم فارس را سرکوب کرد و خراج دادند"^{۱۴۸}.

مردم ری نیز در زمان علی - بار دیگر - طغیان کردند و از پرداخت خراج و جزیه خودداری کردند بطوریکه: "در خراج آن دیار، کسری پدید آمد". حضرت علی، ابوموسی را با لشکری فراوان بسوی ری فرستاد. بقول بلاذری: "پیش از این نیز ابوموسی بدستور علی بجنگ با مردم ری شتافته بود و امور آنجا را بحال نخستین بازآورده بود"^{۱۴۹}.

۱۴۴ - تاریخ گردیزی، ص ۲۵۱؛ همچنین نگاه کنید به: تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۱۶۴؛ فتوح البلدان، صص ۱۸۴-۱۸۹؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۴۰؛ زین الاخبار، گردیزی، ص ۱۱۲؛ روضه الصفا، ج ۳، ص ۳۱۱؛ حبیب السیر، ج ۲، ص ۱۶۹.

۱۴۵ - تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۴۵۷۷.

۱۴۶ - نگاه کنید به: فتوح البلدان، ص ۲۷۲؛ مجمل التواریخ و القصص، ص ۲۸۳.

۱۴۷ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۷۲۲. در باره این سردار معروف اسلام نگاه کنید به: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹؛ آفرینش و تاریخ، ج ۶، ص ۴؛ انقلاب‌های اسلامی، خریوطلی، ص ۵۹.

۱۴۸ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۶۵۷.

۱۴۹ - فتوح البلدان، ص ۱۵۰.

مردم خراسان نیز در زمان علی بار دیگر سر به شورش برداشتند و "کافر شدند و مقاومت کردند". حضرت علی، جعده بن هبیره را بسوی خراسان فرستاد و او، مردم نیشابور را - مدت ها - محاصره کرد تا مجبور به صلح شدند. مردم مرو نیز - بار دیگر - طغیان نموده و سپس با وی صلح کردند.^{۱۵۰}

مردم استخر نیز در زمان حضرت علی - بار دیگر - سر به شورش برداشتند و این بار عبدا بن عباس شورش مردم استخر را سرکوب کرد "و خلاق بی اندازه بکشت".^{۱۵۱}

بطوریکه اشاره کرده ایم: پایداری های ایرانیان در برابر اعراب و سلطه اسلام به دوران خلافت ابوبکر، عمر و علی، محدود نبوده بلکه در سراسر دوران حکومت های اموی و عباسی نیز ادامه داشت: در زمان معاویه نیز خراسانیان "خروج کردند و بر امیران و عاملان خلیفه تاختند و آنان را از شهرهای خویش بیرون کردند و با سپاهیان خلیفه به جنگ پرداختند".^{۱۵۲} نرشخی در باره شورش مردم بخارا یادآور می شود

۱۵۰ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۸۲؛ فتوح البلدان، ص ۲۹۲.

۱۵۱ - فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۷. با اینهمه، محققان شیعه (خصوصاً دکتر علی شریعتی)، در توضیح مسلمان شدن و شیعه گرایی ایرانیان معتقدند: "علی، برای توده مردم ایران، هم مرجعی بود که اسلام محمد را با اطمینان مطلق از او فرا می گرفتند و هم اسلامی بود که بروی آنان شمشیر نرده بود و هم امامی که سرشان را به بند حکومت جبارانه نکشیده بود و هم مجسمه آن حق خواهی و عدالت طلبی بود که از قرن ها پیش در تلاش و آرزوی آن بودند... برای همین، (ایرانیان) مذهب خویش را ول کردند، ملیت خویش را ول کردند، سنت های خویش را ول کردند و بطرف اسلام رفتند..." بازشناسی هویت ایرانی-اسلامی، ص ۱۹۴؛ علی و حیات بارورش پس از مرگ، صص ۴۳۴-۴۳۵ و ۴۳۷ و ۴۴۲، م. آ. ۲۶.

۱۵۲ - تاریخ طبری، ج ۷، صص ۳۱۷۲ و ۳۱۷۳.

که: معاویه، عبید بن زیاد را برای سرکوبی مردم بسوی بخارا فرستاد و عبید پس از نبردی سخت آنجا را - بار دیگر - تصرف کرد. "عبید" فرمود تا درختان می‌کنند و دیه‌ها را خراب می‌کردند و شهر (بخارا) را نیز خطر بود، خاتون (حاکم بخارا) کس فرستاد و امان خواست، صلح افتاد به هزار هزار (یک میلیون) درهم با چهارهزار برده^{۱۵۳}.

اما، بزودی مردم بخارا - بار دیگر - از پیمان صلح خود، سر باز زدند. سعید بن عثمان (عامل معاویه) در سال ۵۶ هجری (۶۷۵ م) بسوی بخارا شتافت و "در آنجا کشتاری عظیم کرد" تا توانست بار دیگر شهر را تصرف کند^{۱۵۴}. سعید بن عثمان با سی هزار برده و مال بسیار از بخارا بازگشت^{۱۵۵}. گروهی از بزرگ زادگان بخارا نیز بعنوان "گروگان" در شمار این اسیران بودند که مورد شکنجه، توهین و تحقیر فاتحان عرب بودند بطوریکه: "ایشان (اسیران بخارائی) بغایت تنگدل شدند و گفتند: این مرد (سعید بن عثمان) را چه خواری ماند که با ما نکرد؟... چون در استخفاف (خواری) خواهیم هلاک شدن - باری - بفائده هلاک شویم... (پس) به سرای سعید اندر آمدند، درها را بستند و سعید (سردار عرب) را بکشتند و خویشتن را نیز به کشتن دادند"^{۱۵۶}.

در زمان یزید بن معاویه نیز مردم بخارا شورش کردند و یزید، مسلم بن زیاد را مأمور سرکوب آنان ساخت، سپاهیان یزید پس از جنگی سخت با مردم بخارا توانستند آنجا را - بار دیگر - تصرف کنند^{۱۵۷}.

۱۵۳ - تاریخ بخارا، صص ۵۲-۵۳.

۱۵۴ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲.

۱۵۵ - تاریخ بخارا، ص ۵۶.

۱۵۶ - تاریخ بخارا، صص ۵۴-۵۷، مقایسه کنید با فتوح البلدان، بلاذری، ص ۲۹۸.

۱۵۷ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۲.

در سال ۹۰ هجری (۷۰۹م) مردم بخارا - بار دیگر - کافر شدند و این بار قتیبه بن مسلم بسوی بخارا شتافت. مردم بخارا در جنگی سخت ابتدا بر سپاهیان عرب پیروز شدند و مسلمانان را درهم شکستند بطوری که "وارد اردوگاه قتیبه شدند و از آن گذشتند". اما - سرانجام - قتیبه مردم بخارا را هزیمت داد و بار دیگر بر شهر تسلط یافت.^{۱۵۸}

قتیبه در ادامه فتوحات خویش، با مردم طالقان (نزدیک بلخ) نیز بخاطر نقض پیمان جنگید و "بسیاری از مردم آنجا را بکشت و اجساد کشتگان را در دو صف چار فرسنگی (۲۴ کیلومتری) بر دو سوی جاده بیاویخت"^{۱۵۹}.

مردم فاریاب نیز بار دیگر پیمان شکستند و "ردت آوردند" و علیه حاکمان عرب شوریدند، بطوریکه قتیبه در ادامه حملات خود به نواحی بخارا - بار دیگر - بسوی فاریاب شتافت و مردم آنجا را قتل عام کرد و شهر را در آتش سوخت بطوریکه از آن پس، شهر فاریاب را "سوخته" نامیدند.^{۱۶۰}

در حمله به کش و نسف (واقع در افغانستان امروز) حجاج بن یوسف ثقفی به قتیبه دستور داد: "... کش را بکوب و نسف را ویران ساز"^{۱۶۱}.

در حمله و تصرف جام گرد (یکی از ولایات خوارزم) سپاهیان عرب، چهار هزار اسیر گرفتند که آنان را نزد قتیبه آوردند و او همگی را بکشت.

۱۵۸ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۲۵. مقایسه کنید با عمل یزیدبن مهلب در حمله به گرگان، ص ۷۲ کتاب حاضر.

۱۵۹ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۲۸. مقایسه کنید با عمل خالدبن ولید و یزیدبن مهلب در حمله و سرکوب مردم الیس و گرگان در صفحات ۷۱-۷۲ و ۷۸ کتاب حاضر.

۱۶۰ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۴۵. مقایسه کنید با عمل یزیدبن مهلب در صفحات ۷۱-۷۲ کتاب حاضر.

۱۶۱ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۴۵. مقایسه کنید با عمل یزیدبن مهلب در صفحات ۷۱-۷۲ کتاب حاضر.

طبری می نویسد: "وقتی اسیران را بیاوردند، قتیبه بگفت تا تخت وی را بیرون آوردند و میان کسان جای گرفت و بگفت تا هزار کس از اسیران را پیش روی او بکشند و هزار کس را طرف راست وی، هزار کس را طرف چپ وی و هزار کس را پشت سر وی. مهلب می گوید: در آن روز، شمشیر سران قوم را گرفتند و با آن گردن می زدند، بعضی شمشیرها بود که نمی برید و زخم می زد (لذا) شمشیر مرا گرفتند و به هر چه زدند، جدا کرد و بعضی کسان از خاندان قتیبه بر من حسد آوردند و به کسی که با شمشیر می زد اشاره شد که آنرا کج کن، کمی آنرا کج کرد که به دندان مقتول خورد و آنرا شکافت"^{۱۶۲}.

اهالی سغد نیز - بار دیگر - پیمان شکستند و نقض عهد کردند و قتیبه - بار دیگر - به آن شهر لشکر کشید. مردم سغد پس از پایداری بسیار، سرانجام مغلوب شدند و صلح شد که هر سال یک میلیون و دویست هزار درهم به اعراب بدهند. همچنین قرار شد که آن سال ۳۰ هزار برده جوان بدهند و شهر را خالی کنند "تا مرد جنگی در آن نباشد و در آنجا مسجد بسازند تا قتیبه در آن نماز کند"^{۱۶۳}. بقولی: "قتیبه از خوارزم یکصد هزار اسیر به دست آورد"^{۱۶۴}.

در حمله قتیبه به بیکند (نزدیک بخارا) مردم شهر، مقاومت درخشانی کردند بطوریکه: "مدت پنجاه روز مسلمانان بیچاره شدند و رنج دیدند". پس از دو ماه محاصره، سرانجام مردم شهر تقاضای صلح کردند.

اما پس از پیمان صلح، حاکم عرب آنجا (ورقا بن نصر باهلی) سالار

۱۶۲ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۵۴. ۱۶۳ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۹، صص ۳۸۵۶-۳۸۵۹. ۱۶۴ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۵۴.

نگهبانان قتيبه در خراسان را كشتند و لذا قتيبه دستور داد تا بيكند را غارت كنند... و "خون و مال مردم بيكند را مباح گردانيد". و... هر كه در بيكند اهل حرب بود همه را بكشت و هر كه باقى ماند، برده ساخت چنانكه اندر بيكند كس نماند و بيكند خراب شد... "بقول نرشخي: "در اين زمان (۸۸هـ=۷۰۷م) بيكند را زيادت از هزار رباط (كاروانسرا) بوده است به عدد ديهاي بخارا"^{۱۶۵}.

نرشخي در ذكر حمله هاي قتيبه به بخارا ياد آور مي شود: "هر بار اهل بخارا مسلمان شدند و باز چون عرب بازگشتند، ردت (برگشتن از دين) آوردند و قتيبه بن مسلم سه بار ايشان را مسلمان کرده بود. باز ردت آورده كافر شده بودند. اين بار چهارم قتيبه حرب کرده، شهر بگرفت و از بعد رنج بسيار، اسلام آشكار كرد و مسلماني اندر دل ايشان (مردم بخارا) بنشانده، بهر طريقي، كار بر ايشان سخت كرد و هر كه در احكام شريعت تقصيري كرد، عقوبت مي كرد..."^{۱۶۶}

دوران حمله و تسلط قتيبه بر نواحى خوارزم، بخارا، مرو، سمرقند و ديگر شهرهاي خراسان و ماوراء النهر يكي از سياه ترين و خونبارترين دوران تاريخ ايران است. حملات و قتل و غارت هاي قتيبه در اين نواحى، جمعيت، آبادانى و رونق شهرها را نابود ساخت و باعث فروپاشى مناسبات اقتصادى - اجتماعى و زوال فرهنگى گرديد. يكي از شعراى اين دوران مى گويد: "قتيبه به هر شهرى جاى گيرد يا سوي آن رود، سوارانش در آنجا گودالى بر جاى نهند"^{۱۶۷}.

۱۶۵ - تاريخ بخارا، صص ۶۱-۶۲، ۶۳-۶۴، ۶۵-۶۶، ۶۷-۶۸، ۶۹-۷۰، ۷۱-۷۲، ۷۳-۷۴، ۷۵-۷۶، ۷۷-۷۸، ۷۹-۸۰، ۸۱-۸۲، ۸۳-۸۴، ۸۵-۸۶، ۸۷-۸۸، ۸۹-۹۰، ۹۱-۹۲، ۹۳-۹۴، ۹۵-۹۶، ۹۷-۹۸، ۹۹-۱۰۰، ۱۰۱-۱۰۲، ۱۰۳-۱۰۴، ۱۰۵-۱۰۶، ۱۰۷-۱۰۸، ۱۰۹-۱۱۰، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۳-۱۱۴، ۱۱۵-۱۱۶، ۱۱۷-۱۱۸، ۱۱۹-۱۲۰، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۲۵-۱۲۶، ۱۲۷-۱۲۸، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۳۱-۱۳۲، ۱۳۳-۱۳۴، ۱۳۵-۱۳۶، ۱۳۷-۱۳۸، ۱۳۹-۱۴۰، ۱۴۱-۱۴۲، ۱۴۳-۱۴۴، ۱۴۵-۱۴۶، ۱۴۷-۱۴۸، ۱۴۹-۱۵۰، ۱۵۱-۱۵۲، ۱۵۳-۱۵۴، ۱۵۵-۱۵۶، ۱۵۷-۱۵۸، ۱۵۹-۱۶۰، ۱۶۱-۱۶۲، ۱۶۳-۱۶۴، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۶۷-۱۶۸، ۱۶۹-۱۷۰، ۱۷۱-۱۷۲، ۱۷۳-۱۷۴، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۷۷-۱۷۸، ۱۷۹-۱۸۰، ۱۸۱-۱۸۲، ۱۸۳-۱۸۴، ۱۸۵-۱۸۶، ۱۸۷-۱۸۸، ۱۸۹-۱۹۰، ۱۹۱-۱۹۲، ۱۹۳-۱۹۴، ۱۹۵-۱۹۶، ۱۹۷-۱۹۸، ۱۹۹-۲۰۰، ۲۰۱-۲۰۲، ۲۰۳-۲۰۴، ۲۰۵-۲۰۶، ۲۰۷-۲۰۸، ۲۰۹-۲۱۰، ۲۱۱-۲۱۲، ۲۱۳-۲۱۴، ۲۱۵-۲۱۶، ۲۱۷-۲۱۸، ۲۱۹-۲۲۰، ۲۲۱-۲۲۲، ۲۲۳-۲۲۴، ۲۲۵-۲۲۶، ۲۲۷-۲۲۸، ۲۲۹-۲۳۰، ۲۳۱-۲۳۲، ۲۳۳-۲۳۴، ۲۳۵-۲۳۶، ۲۳۷-۲۳۸، ۲۳۹-۲۴۰، ۲۴۱-۲۴۲، ۲۴۳-۲۴۴، ۲۴۵-۲۴۶، ۲۴۷-۲۴۸، ۲۴۹-۲۵۰، ۲۵۱-۲۵۲، ۲۵۳-۲۵۴، ۲۵۵-۲۵۶، ۲۵۷-۲۵۸، ۲۵۹-۲۶۰، ۲۶۱-۲۶۲، ۲۶۳-۲۶۴، ۲۶۵-۲۶۶، ۲۶۷-۲۶۸، ۲۶۹-۲۷۰، ۲۷۱-۲۷۲، ۲۷۳-۲۷۴، ۲۷۵-۲۷۶، ۲۷۷-۲۷۸، ۲۷۹-۲۸۰، ۲۸۱-۲۸۲، ۲۸۳-۲۸۴، ۲۸۵-۲۸۶، ۲۸۷-۲۸۸، ۲۸۹-۲۹۰، ۲۹۱-۲۹۲، ۲۹۳-۲۹۴، ۲۹۵-۲۹۶، ۲۹۷-۲۹۸، ۲۹۹-۳۰۰، ۳۰۱-۳۰۲، ۳۰۳-۳۰۴، ۳۰۵-۳۰۶، ۳۰۷-۳۰۸، ۳۰۹-۳۱۰، ۳۱۱-۳۱۲، ۳۱۳-۳۱۴، ۳۱۵-۳۱۶، ۳۱۷-۳۱۸، ۳۱۹-۳۲۰، ۳۲۱-۳۲۲، ۳۲۳-۳۲۴، ۳۲۵-۳۲۶، ۳۲۷-۳۲۸، ۳۲۹-۳۳۰، ۳۳۱-۳۳۲، ۳۳۳-۳۳۴، ۳۳۵-۳۳۶، ۳۳۷-۳۳۸، ۳۳۹-۳۴۰، ۳۴۱-۳۴۲، ۳۴۳-۳۴۴، ۳۴۵-۳۴۶، ۳۴۷-۳۴۸، ۳۴۹-۳۵۰، ۳۵۱-۳۵۲، ۳۵۳-۳۵۴، ۳۵۵-۳۵۶، ۳۵۷-۳۵۸، ۳۵۹-۳۶۰، ۳۶۱-۳۶۲، ۳۶۳-۳۶۴، ۳۶۵-۳۶۶، ۳۶۷-۳۶۸، ۳۶۹-۳۷۰، ۳۷۱-۳۷۲، ۳۷۳-۳۷۴، ۳۷۵-۳۷۶، ۳۷۷-۳۷۸، ۳۷۹-۳۸۰، ۳۸۱-۳۸۲، ۳۸۳-۳۸۴، ۳۸۵-۳۸۶، ۳۸۷-۳۸۸، ۳۸۹-۳۹۰، ۳۹۱-۳۹۲، ۳۹۳-۳۹۴، ۳۹۵-۳۹۶، ۳۹۷-۳۹۸، ۳۹۹-۴۰۰، ۴۰۱-۴۰۲، ۴۰۳-۴۰۴، ۴۰۵-۴۰۶، ۴۰۷-۴۰۸، ۴۰۹-۴۱۰، ۴۱۱-۴۱۲، ۴۱۳-۴۱۴، ۴۱۵-۴۱۶، ۴۱۷-۴۱۸، ۴۱۹-۴۲۰، ۴۲۱-۴۲۲، ۴۲۳-۴۲۴، ۴۲۵-۴۲۶، ۴۲۷-۴۲۸، ۴۲۹-۴۳۰، ۴۳۱-۴۳۲، ۴۳۳-۴۳۴، ۴۳۵-۴۳۶، ۴۳۷-۴۳۸، ۴۳۹-۴۴۰، ۴۴۱-۴۴۲، ۴۴۳-۴۴۴، ۴۴۵-۴۴۶، ۴۴۷-۴۴۸، ۴۴۹-۴۵۰، ۴۵۱-۴۵۲، ۴۵۳-۴۵۴، ۴۵۵-۴۵۶، ۴۵۷-۴۵۸، ۴۵۹-۴۶۰، ۴۶۱-۴۶۲، ۴۶۳-۴۶۴، ۴۶۵-۴۶۶، ۴۶۷-۴۶۸، ۴۶۹-۴۷۰، ۴۷۱-۴۷۲، ۴۷۳-۴۷۴، ۴۷۵-۴۷۶، ۴۷۷-۴۷۸، ۴۷۹-۴۸۰، ۴۸۱-۴۸۲، ۴۸۳-۴۸۴، ۴۸۵-۴۸۶، ۴۸۷-۴۸۸، ۴۸۹-۴۹۰، ۴۹۱-۴۹۲، ۴۹۳-۴۹۴، ۴۹۵-۴۹۶، ۴۹۷-۴۹۸، ۴۹۹-۵۰۰، ۵۰۱-۵۰۲، ۵۰۳-۵۰۴، ۵۰۵-۵۰۶، ۵۰۷-۵۰۸، ۵۰۹-۵۱۰، ۵۱۱-۵۱۲، ۵۱۳-۵۱۴، ۵۱۵-۵۱۶، ۵۱۷-۵۱۸، ۵۱۹-۵۲۰، ۵۲۱-۵۲۲، ۵۲۳-۵۲۴، ۵۲۵-۵۲۶، ۵۲۷-۵۲۸، ۵۲۹-۵۳۰، ۵۳۱-۵۳۲، ۵۳۳-۵۳۴، ۵۳۵-۵۳۶، ۵۳۷-۵۳۸، ۵۳۹-۵۴۰، ۵۴۱-۵۴۲، ۵۴۳-۵۴۴، ۵۴۵-۵۴۶، ۵۴۷-۵۴۸، ۵۴۹-۵۵۰، ۵۵۱-۵۵۲، ۵۵۳-۵۵۴، ۵۵۵-۵۵۶، ۵۵۷-۵۵۸، ۵۵۹-۵۶۰، ۵۶۱-۵۶۲، ۵۶۳-۵۶۴، ۵۶۵-۵۶۶، ۵۶۷-۵۶۸، ۵۶۹-۵۷۰، ۵۷۱-۵۷۲، ۵۷۳-۵۷۴، ۵۷۵-۵۷۶، ۵۷۷-۵۷۸، ۵۷۹-۵۸۰، ۵۸۱-۵۸۲، ۵۸۳-۵۸۴، ۵۸۵-۵۸۶، ۵۸۷-۵۸۸، ۵۸۹-۵۹۰، ۵۹۱-۵۹۲، ۵۹۳-۵۹۴، ۵۹۵-۵۹۶، ۵۹۷-۵۹۸، ۵۹۹-۶۰۰، ۶۰۱-۶۰۲، ۶۰۳-۶۰۴، ۶۰۵-۶۰۶، ۶۰۷-۶۰۸، ۶۰۹-۶۱۰، ۶۱۱-۶۱۲، ۶۱۳-۶۱۴، ۶۱۵-۶۱۶، ۶۱۷-۶۱۸، ۶۱۹-۶۲۰، ۶۲۱-۶۲۲، ۶۲۳-۶۲۴، ۶۲۵-۶۲۶، ۶۲۷-۶۲۸، ۶۲۹-۶۳۰، ۶۳۱-۶۳۲، ۶۳۳-۶۳۴، ۶۳۵-۶۳۶، ۶۳۷-۶۳۸، ۶۳۹-۶۴۰، ۶۴۱-۶۴۲، ۶۴۳-۶۴۴، ۶۴۵-۶۴۶، ۶۴۷-۶۴۸، ۶۴۹-۶۵۰، ۶۵۱-۶۵۲، ۶۵۳-۶۵۴، ۶۵۵-۶۵۶، ۶۵۷-۶۵۸، ۶۵۹-۶۶۰، ۶۶۱-۶۶۲، ۶۶۳-۶۶۴، ۶۶۵-۶۶۶، ۶۶۷-۶۶۸، ۶۶۹-۶۷۰، ۶۷۱-۶۷۲، ۶۷۳-۶۷۴، ۶۷۵-۶۷۶، ۶۷۷-۶۷۸، ۶۷۹-۶۸۰، ۶۸۱-۶۸۲، ۶۸۳-۶۸۴، ۶۸۵-۶۸۶، ۶۸۷-۶۸۸، ۶۸۹-۶۹۰، ۶۹۱-۶۹۲، ۶۹۳-۶۹۴، ۶۹۵-۶۹۶، ۶۹۷-۶۹۸، ۶۹۹-۷۰۰، ۷۰۱-۷۰۲، ۷۰۳-۷۰۴، ۷۰۵-۷۰۶، ۷۰۷-۷۰۸، ۷۰۹-۷۱۰، ۷۱۱-۷۱۲، ۷۱۳-۷۱۴، ۷۱۵-۷۱۶، ۷۱۷-۷۱۸، ۷۱۹-۷۲۰، ۷۲۱-۷۲۲، ۷۲۳-۷۲۴، ۷۲۵-۷۲۶، ۷۲۷-۷۲۸، ۷۲۹-۷۳۰، ۷۳۱-۷۳۲، ۷۳۳-۷۳۴، ۷۳۵-۷۳۶، ۷۳۷-۷۳۸، ۷۳۹-۷۴۰، ۷۴۱-۷۴۲، ۷۴۳-۷۴۴، ۷۴۵-۷۴۶، ۷۴۷-۷۴۸، ۷۴۹-۷۵۰، ۷۵۱-۷۵۲، ۷۵۳-۷۵۴، ۷۵۵-۷۵۶، ۷۵۷-۷۵۸، ۷۵۹-۷۶۰، ۷۶۱-۷۶۲، ۷۶۳-۷۶۴، ۷۶۵-۷۶۶، ۷۶۷-۷۶۸، ۷۶۹-۷۷۰، ۷۷۱-۷۷۲، ۷۷۳-۷۷۴، ۷۷۵-۷۷۶، ۷۷۷-۷۷۸، ۷۷۹-۷۸۰، ۷۸۱-۷۸۲، ۷۸۳-۷۸۴، ۷۸۵-۷۸۶، ۷۸۷-۷۸۸، ۷۸۹-۷۹۰، ۷۹۱-۷۹۲، ۷۹۳-۷۹۴، ۷۹۵-۷۹۶، ۷۹۷-۷۹۸، ۷۹۹-۸۰۰، ۸۰۱-۸۰۲، ۸۰۳-۸۰۴، ۸۰۵-۸۰۶، ۸۰۷-۸۰۸، ۸۰۹-۸۱۰، ۸۱۱-۸۱۲، ۸۱۳-۸۱۴، ۸۱۵-۸۱۶، ۸۱۷-۸۱۸، ۸۱۹-۸۲۰، ۸۲۱-۸۲۲، ۸۲۳-۸۲۴، ۸۲۵-۸۲۶، ۸۲۷-۸۲۸، ۸۲۹-۸۳۰، ۸۳۱-۸۳۲، ۸۳۳-۸۳۴، ۸۳۵-۸۳۶، ۸۳۷-۸۳۸، ۸۳۹-۸۴۰، ۸۴۱-۸۴۲، ۸۴۳-۸۴۴، ۸۴۵-۸۴۶، ۸۴۷-۸۴۸، ۸۴۹-۸۵۰، ۸۵۱-۸۵۲، ۸۵۳-۸۵۴، ۸۵۵-۸۵۶، ۸۵۷-۸۵۸، ۸۵۹-۸۶۰، ۸۶۱-۸۶۲، ۸۶۳-۸۶۴، ۸۶۵-۸۶۶، ۸۶۷-۸۶۸، ۸۶۹-۸۷۰، ۸۷۱-۸۷۲، ۸۷۳-۸۷۴، ۸۷۵-۸۷۶، ۸۷۷-۸۷۸، ۸۷۹-۸۸۰، ۸۸۱-۸۸۲، ۸۸۳-۸۸۴، ۸۸۵-۸۸۶، ۸۸۷-۸۸۸، ۸۸۹-۸۹۰، ۸۹۱-۸۹۲، ۸۹۳-۸۹۴، ۸۹۵-۸۹۶، ۸۹۷-۸۹۸، ۸۹۹-۹۰۰، ۹۰۱-۹۰۲، ۹۰۳-۹۰۴، ۹۰۵-۹۰۶، ۹۰۷-۹۰۸، ۹۰۹-۹۱۰، ۹۱۱-۹۱۲، ۹۱۳-۹۱۴، ۹۱۵-۹۱۶، ۹۱۷-۹۱۸، ۹۱۹-۹۲۰، ۹۲۱-۹۲۲، ۹۲۳-۹۲۴، ۹۲۵-۹۲۶، ۹۲۷-۹۲۸، ۹۲۹-۹۳۰، ۹۳۱-۹۳۲، ۹۳۳-۹۳۴، ۹۳۵-۹۳۶، ۹۳۷-۹۳۸، ۹۳۹-۹۴۰، ۹۴۱-۹۴۲، ۹۴۳-۹۴۴، ۹۴۵-۹۴۶، ۹۴۷-۹۴۸، ۹۴۹-۹۵۰، ۹۵۱-۹۵۲، ۹۵۳-۹۵۴، ۹۵۵-۹۵۶، ۹۵۷-۹۵۸، ۹۵۹-۹۶۰، ۹۶۱-۹۶۲، ۹۶۳-۹۶۴، ۹۶۵-۹۶۶، ۹۶۷-۹۶۸، ۹۶۹-۹۷۰، ۹۷۱-۹۷۲، ۹۷۳-۹۷۴، ۹۷۵-۹۷۶، ۹۷۷-۹۷۸، ۹۷۹-۹۸۰، ۹۸۱-۹۸۲، ۹۸۳-۹۸۴، ۹۸۵-۹۸۶، ۹۸۷-۹۸۸، ۹۸۹-۹۹۰، ۹۹۱-۹۹۲، ۹۹۳-۹۹۴، ۹۹۵-۹۹۶، ۹۹۷-۹۹۸، ۹۹۹-۱۰۰۰، ۱۰۰۱-۱۰۰۲، ۱۰۰۳-۱۰۰۴، ۱۰۰۵-۱۰۰۶، ۱۰۰۷-۱۰۰۸، ۱۰۰۹-۱۰۱۰، ۱۰۱۱-۱۰۱۲، ۱۰۱۳-۱۰۱۴، ۱۰۱۵-۱۰۱۶، ۱۰۱۷-۱۰۱۸، ۱۰۱۹-۱۰۲۰، ۱۰۲۱-۱۰۲۲، ۱۰۲۳-۱۰۲۴، ۱۰۲۵-۱۰۲۶، ۱۰۲۷-۱۰۲۸، ۱۰۲۹-۱۰۳۰، ۱۰۳۱-۱۰۳۲، ۱۰۳۳-۱۰۳۴، ۱۰۳۵-۱۰۳۶، ۱۰۳۷-۱۰۳۸، ۱۰۳۹-۱۰۴۰، ۱۰۴۱-۱۰۴۲، ۱۰۴۳-۱۰۴۴، ۱۰۴۵-۱۰۴۶، ۱۰۴۷-۱۰۴۸، ۱۰۴۹-۱۰۵۰، ۱۰۵۱-۱۰۵۲، ۱۰۵۳-۱۰۵۴، ۱۰۵۵-۱۰۵۶، ۱۰۵۷-۱۰۵۸، ۱۰۵۹-۱۰۶۰، ۱۰۶۱-۱۰۶۲، ۱۰۶۳-۱۰۶۴، ۱۰۶۵-۱۰۶۶، ۱۰۶۷-۱۰۶۸، ۱۰۶۹-۱۰۷۰، ۱۰۷۱-۱۰۷۲، ۱۰۷۳-۱۰۷۴، ۱۰۷۵-۱۰۷۶، ۱۰۷۷-۱۰۷۸، ۱۰۷۹-۱۰۸۰، ۱۰۸۱-۱۰۸۲، ۱۰۸۳-۱۰۸۴، ۱۰۸۵-۱۰۸۶، ۱۰۸۷-۱۰۸۸، ۱۰۸۹-۱۰۹۰، ۱۰۹۱-۱۰۹۲، ۱۰۹۳-۱۰۹۴، ۱۰۹۵-۱۰۹۶، ۱۰۹۷-۱۰۹۸، ۱۰۹۹-۱۱۰۰، ۱۱۰۱-۱۱۰۲، ۱۱۰۳-۱۱۰۴، ۱۱۰۵-۱۱۰۶، ۱۱۰۷-۱۱۰۸، ۱۱۰۹-۱۱۱۰، ۱۱۱۱-۱۱۱۲، ۱۱۱۳-۱۱۱۴، ۱۱۱۵-۱۱۱۶، ۱۱۱۷-۱۱۱۸، ۱۱۱۹-۱۱۲۰، ۱۱۲۱-۱۱۲۲، ۱۱۲۳-۱۱۲۴، ۱۱۲۵-۱۱۲۶، ۱۱۲۷-۱۱۲۸، ۱۱۲۹-۱۱۳۰، ۱۱۳۱-۱۱۳۲، ۱۱۳۳-۱۱۳۴، ۱۱۳۵-۱۱۳۶، ۱۱۳۷-۱۱۳۸، ۱۱۳۹-۱۱۴۰، ۱۱۴۱-۱۱۴۲، ۱۱۴۳-۱۱۴۴، ۱۱۴۵-۱۱۴۶، ۱۱۴۷-۱۱۴۸، ۱۱۴۹-۱۱۵۰، ۱۱۵۱-۱۱۵۲، ۱۱۵۳-۱۱۵۴، ۱۱۵۵-۱۱۵۶، ۱۱۵۷-۱۱۵۸، ۱۱۵۹-۱۱۶۰، ۱۱۶۱-۱۱۶۲، ۱۱۶۳-۱۱۶۴، ۱۱۶۵-۱۱۶۶، ۱۱۶۷-۱۱۶۸، ۱۱۶۹-۱۱۷۰، ۱۱۷۱-۱۱۷۲، ۱۱۷۳-۱۱۷۴، ۱۱۷۵-۱۱۷۶، ۱۱۷۷-۱۱۷۸، ۱۱۷۹-۱۱۸۰، ۱۱۸۱-۱۱۸۲، ۱۱۸۳-۱۱۸۴، ۱۱۸۵-۱۱۸۶، ۱۱۸۷-۱۱۸۸، ۱۱۸۹-۱۱۹۰، ۱۱۹۱-۱۱۹۲، ۱۱۹۳-۱۱۹۴، ۱۱۹۵-۱۱۹۶، ۱۱۹۷-۱۱۹۸، ۱۱۹۹-۱۲۰۰، ۱۲۰۱-۱۲۰۲، ۱۲۰۳-۱۲۰۴، ۱۲۰۵-۱۲۰۶، ۱۲۰۷-۱۲۰۸، ۱۲۰۹-۱۲۱۰، ۱۲۱۱-۱۲۱۲، ۱۲۱۳-۱۲۱۴، ۱۲۱۵-۱۲۱۶، ۱۲۱۷-۱۲۱۸، ۱۲۱۹-۱۲۲۰، ۱۲۲۱-۱۲۲۲، ۱۲۲۳-۱۲۲۴، ۱۲۲۵-۱۲۲۶، ۱۲۲۷-۱۲۲۸، ۱۲۲۹-۱۲۳۰، ۱۲۳۱-۱۲۳۲، ۱۲۳۳-۱۲۳۴، ۱۲۳۵-۱۲۳۶، ۱۲۳۷-۱۲۳۸، ۱۲۳۹-۱۲۴۰، ۱۲۴۱-۱۲۴۲، ۱۲۴۳-۱۲۴۴، ۱۲۴۵-۱۲۴۶، ۱۲۴۷-۱۲۴۸، ۱۲۴۹-۱۲۵۰، ۱۲۵۱-۱۲۵۲، ۱۲۵۳-۱۲۵۴، ۱۲۵۵-۱۲۵۶، ۱۲۵۷-۱۲۵۸، ۱۲۵۹-۱۲۶۰، ۱۲۶۱-۱۲۶۲، ۱۲۶۳-۱۲۶۴، ۱۲۶۵-۱۲۶۶، ۱۲۶۷-۱۲۶۸، ۱۲۶۹-۱۲۷۰، ۱۲۷۱-۱۲۷۲، ۱۲۷۳-۱۲۷۴، ۱۲۷۵-۱۲۷۶، ۱۲۷۷-۱۲۷۸، ۱۲۷۹-۱۲۸۰، ۱۲۸۱-۱۲۸۲، ۱۲۸۳-۱۲۸۴، ۱۲۸۵-۱۲۸۶، ۱۲۸۷-۱۲۸۸، ۱۲۸۹-۱۲۹۰، ۱۲۹۱-۱۲۹۲، ۱۲۹۳-۱۲۹۴، ۱۲۹۵-۱۲۹۶، ۱۲۹۷-۱۲۹۸، ۱۲۹۹-۱۳۰۰، ۱۳۰۱-۱۳۰۲، ۱۳۰۳-۱۳۰۴، ۱۳۰۵-۱۳۰۶، ۱۳۰۷-۱۳۰۸، ۱۳۰۹-۱۳۱۰، ۱۳۱۱-۱۳۱۲، ۱۳۱۳-۱۳۱۴، ۱۳۱۵-۱۳۱۶، ۱۳۱۷-۱۳۱۸، ۱۳۱۹-۱۳۲۰، ۱۳۲۱-۱۳۲۲، ۱۳۲۳-۱۳۲۴، ۱۳۲۵-۱۳۲۶، ۱۳۲۷-۱۳۲۸، ۱۳۲۹-۱۳۳۰، ۱۳۳۱-۱۳۳۲، ۱۳۳۳-۱۳۳۴، ۱۳۳۵-۱۳۳۶، ۱۳۳۷-۱۳۳۸، ۱۳۳۹-۱۳۴۰، ۱۳۴۱-۱۳۴۲، ۱۳۴۳-۱۳۴۴، ۱۳۴۵-۱۳۴۶، ۱۳۴۷-۱۳۴۸، ۱۳۴۹-۱۳۵۰، ۱۳۵۱-۱۳۵۲، ۱۳۵۳-۱۳۵۴، ۱۳۵۵-۱۳۵۶، ۱۳۵۷-۱۳۵۸، ۱۳۵۹-۱۳۶۰، ۱۳۶۱-۱۳۶۲، ۱۳۶۳-۱۳۶۴، ۱۳۶۵-۱۳۶۶، ۱۳۶۷-۱۳۶۸، ۱۳۶۹-۱۳۷۰، ۱۳۷۱-۱۳۷۲، ۱۳۷۳-۱۳۷۴، ۱۳۷۵-۱۳۷۶، ۱۳۷۷-۱۳۷۸، ۱۳۷۹-۱۳۸۰، ۱۳۸۱-۱۳۸۲، ۱۳۸۳-۱۳۸۴، ۱۳۸۵-۱۳۸۶، ۱۳۸۷-۱۳۸۸، ۱۳۸۹-۱۳۹۰، ۱۳۹۱-۱۳۹۲، ۱۳۹۳-۱۳۹۴، ۱۳۹۵-۱۳۹۶، ۱۳۹۷-۱۳۹۸، ۱۳۹۹-۱۴۰۰، ۱۴۰۱-۱۴۰۲، ۱۴۰۳-۱۴۰۴، ۱۴۰۵-۱۴۰۶، ۱۴۰۷-۱۴۰۸، ۱۴۰۹-۱۴۱۰، ۱۴۱۱-۱۴۱۲، ۱۴۱۳-۱۴۱۴، ۱۴۱۵-۱۴۱۶، ۱۴۱۷-۱۴۱۸، ۱۴۱۹-۱۴۲۰، ۱۴۲۱-۱۴۲۲، ۱۴۲۳-۱۴۲۴، ۱۴۲۵-۱۴۲۶، ۱۴۲۷-۱۴۲۸، ۱۴۲۹-۱۴۳۰، ۱۴۳۱-۱۴۳۲، ۱۴۳۳-۱۴۳۴، ۱۴۳۵-۱۴۳۶، ۱۴۳۷-۱۴۳۸، ۱۴۳۹-۱۴۴۰، ۱۴۴۱-۱۴۴۲، ۱۴۴۳-۱۴۴۴، ۱۴۴۵-۱۴۴۶، ۱۴۴۷-۱۴۴۸، ۱۴۴۹-۱۴۵۰، ۱۴۵۱-۱۴۵۲، ۱۴۵۳-۱۴۵۴، ۱۴۵۵-۱۴۵۶، ۱۴۵۷-۱۴۵۸، ۱۴۵۹-۱۴۶۰، ۱۴۶۱-۱۴۶۲، ۱۴۶۳-۱۴۶۴، ۱۴۶۵-۱۴۶۶، ۱۴۶۷-۱۴۶۸، ۱۴۶۹-۱۴۷۰، ۱۴۷۱-۱۴۷۲، ۱۴۷۳-۱۴۷۴، ۱۴۷۵-۱۴۷۶، ۱۴۷۷-۱۴۷۸، ۱۴۷۹-۱۴۸۰، ۱۴۸۱-۱۴۸۲، ۱۴۸۳-۱۴۸۴، ۱۴۸۵-۱۴۸۶، ۱۴۸۷-۱۴

در تأسف و تحسّر از ویرانی سمرقند یکی از شاعران سمرقندی در قرن سوم هجری (نهم میلادی) می گوید:

سمرقند کند مند! پذیرت که افکند
از چاچ ته بهی همی شه ته خهی

سمرقند آبادان! که ترا بدین حال و روز افکنده است؟ تو از چاچ^{۱۶۸} بهتری، همیشه تو خوبی^{۱۶۹}.

حکومت های اسلامی برای درهم شکستن مقاومت مردم شهرها و جلوگیری از بروز شورش ها، کوشیدند تا عده ای از قبایل عرب را به شهرها و روستاهای ایران منتقل کنند تا بعنوان "چشم و گوش خلیفه" بر زندگی مردم نظارت نمایند. بر این اساس، اعراب فاتح در صلحنامه ها - از جمله - قید می کردند که "مردم مغلوب، بایستی اعراب مسلمان را در خانه های خویش جای دهند و دارائی خویش را با آنان قسمت کنند"^{۱۷۰}.

در زمان معاویه (۴۱-۶۱ه) ۵۰ هزار سپاهی عرب به همراه خانواده های شان در نیشابور و بلخ و مرو و دهات طخارستان و دیگر نواحی خراسان اسکان داده شدند^{۱۷۱}.

بقول نرشخی: "قتیبه فرمود تا (مردم بخارا) یک نیمه از خانه های

۱۶۸ - چاچ یکی از آبادترین شهرهای ماوراالنهر در قرون وسطی بوده است. تاشکند کهنه - امروزه - باقیمانده آن شهر است. در باره چاچ نگاه کنید به: صوره الارض، صص ۲۳۳-۲۳۵.

۱۶۹ - شاعران هم عصر رودکی، احمد اداره چی گیلانی، ص ۲۱؛ مسالک الممالک، ابن خردادبه، صص ۲۲-۲۳؛ دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین کوب، ص ۱۲۱.

۱۷۰ - نگاه کنید به: فتوح البلدان، بلاذری، صص ۱۰۱ و ۱۶۷-۱۶۸ و ۲۸۸؛ تاریخ الرسل و الملوک، طبری، صص ۴۱۴ و ۴۲۲ و ۴۲۷.

۱۷۱ - کامل، ج ۷، ص ۸۶؛ فتوح البلدان، صص ۲۹۴ و ۳۰۹. همچنین نگاه کنید به: شهریاران گمنام، احمد کسروی، ص ۱۴۳؛ نظری به تاریخ آذربایجان، محمدجواد مشکور، ص ۱۳۵.

خویش به عرب دادند تا عرب با ایشان باشند و از احوال ایشان باخبر باشند تا بضرورت، مسلمان باشند. بدین طریق، مسلمانی آشکار کرد و احکام شریعت به ایشان لازم گردانید و مسجدها بنا کرد و آثار کفر و رسم گبری برداشت و جد عظیم کرد.^{۱۷۲} بلاذری نیز تأکید می کند که: قتیبه گروهی از اعراب را "به حیل و ستم در بخارا جای داد"^{۱۷۳}. در حمله مسلم بن زیاد به بخارا (در زمان یزید بن معاویه) نیز قرار شد: "... از خانه ها و ضیاع (زمین ها) یک نیمه به مسلمانان دهند و علف ستوران عرب و هیزم، و آنچه خرج گردد (هم دهند)"^{۱۷۴}.

بنظر می رسد که اختلاط ایرانیان با اعراب از همین زمان آغاز شده باشد بطوریکه در یکی دو قرن بعد، بخش هایی از شهرها و روستاهای مهم ایران بوسیله قبایل مهاجر عرب اشغال شده بود. یعقوبی بسال ۲۷۸هـ (۸۸۹م) در باره شهرهای سیروان، صیمره (در پشتکوه لرستان)، حلوان (تزدیک قصر شیرین)، دینور، کرج، نهاوند، نیشابور، مرو، بخارا، طوس، قزوین و آذربایجان یادآور می شود که: "اهالی آنجا، مردمی بهم آمیخته از عرب و عجم اند"^{۱۷۵}. یعقوبی در باره شهر قم می نویسد که: "بیشتر مردمش از قبیله مذحج و از اشعریان اند"^{۱۷۶} در باره اصفهان می گوید: "بیشتر اهالی آن، عجم و از اشراف دهگان اند، و در آن، قومی عرب است که از کوفه و بصره، از ثقیف و بنی تمیم و بنی ضبه و خزاعه و

۱۷۲ - تاریخ بخارا، ص ۶۶.

۱۷۳ - فتوح البلدان، ص ۳۰۹.

۱۷۴ - تاریخ بخارا، ص ۶۹. مقایسه کنید با: فتوح البلدان، ص ۲۸۸ و ۲۹۴ در فتح "مرو".

۱۷۵ - البلدان، صص ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۵۰-۵۱ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵.

۱۷۶ - البلدان، ص ۴۹.

بنی حنیفه و بنی عبدالقیس و... بدانجا منتقل گشته اند^{۱۷۷}. انتقال قبایل عرب به ایران و مجاورت آنان با ایرانیان - غالباً - با تعرض و تصرف املاک دهقانان ایران همراه بود بطوریکه بلاذری و ابن فقیه تأکید می کنند: "چون تازیان در آذربایجان فرود آمدند، عشیره های عرب از کوفه و بصره و شام به آنجا روی آوردند، هر قوم (عرب) بر هرچه که توانست، مسلط گردید...^{۱۷۸}". در قم، اعراب مسلمان - در یک روز - ۷۰ تن از سران مجوس (زرتشتی) را سر بریدند تا مردم به مجاورت آنان راضی شدند^{۱۷۹}. همین مؤلف در شرح چگونگی نفوذ و قدرت یابی دو تن از اعراب مهاجر (بنام اخوص و عبدا) و مصادره املاک مردم، می نویسد: "عرب، دست برآوردند و سدها که در میان رودخانه ها نهاده بودند - مجموع - خراب کردند... و کشتزارهای انار و تیمره بکلی خشک گشتند و خراب شدند و همه اوقات عرب با ایشان (مردم قم) کارزار می نمودند و مردم ایشان را به اسیری می گرفتند و بدیشان مضرت و زیان می رسانیدند و سدها و رودخانه ایشان می شکافتند و خراب می کردند... و ایشان (مردم قم) در دفع عرب، هیچ چاره و حیل نداشتند و مقاومت نمی توانستند کرد پس بناچار به حکم عرب فرود آمدند و گفتند که ما مطیع و منقادیم و طلب رضای شما می کنیم و متابعت سیرت شما می نمایم... و هرگاه عرب بانگ نماز گفستی، دهقانان آن ناحیت او را دشنام دادندی...^{۱۸۰}".

۱۷۷ - البلدان، ص ۵۰.

۱۷۸ - فتوح البلدان، ص ۲۸۸؛ مختصر البلدان، ص ۱۲۶.

۱۷۹ - نگاه کنید به: تاریخ قم، حسن بن محمد قمی، صص ۲۵۴-۲۵۶.

۱۸۰ - تاریخ قم، صص ۴۸ و ۲۶۲ و ۲۶۳.

ستم عرب های مهاجر در قم به جایی رسید که مردم آن منطقه مجبور شدند زمین ها و اراضی خویش را به اعراب مسلمان بفروشند و خود، از شهر مهاجرت نمایند^{۱۸۱}.

انتقال قبایل عرب به ایران و ضرورت حفاظت شهرهای مفتوحه و نیز لزوم جلوگیری از شورش مردم و سرکوب مقاومت آنان باعث شد تا خلفای عرب - بتدریج - در هریک از شهرهای مهم ایران پادگان هانی ایجاد کنند و سپاهیان فراوانی از طوایف و قبایل عرب را در آن ها مستقر سازند بطوریکه چندی بعد، تنها در خراسان ۴۷ هزار تن و در طبرستان بیش از ۳۰ هزار تن جنگاور عرب حضور داشتند^{۱۸۲}.

در کنار تحمیل انواع فشارهای اجتماعی و اقتصادی، محدودیت های مذهبی و ویران کردن آتشکده های زرتشتی و کلیساها و ساختن مسجد به جای آنها نیز رواج کامل داشت. به گفته ابن اخوه: اهل ذمه متعهد شدند که در شهرهای خود کلیسا و دیر نسازند و کلیساهای ویران را مرمت و آباد نکنند، آنها همچنین موظف شدند تا اسب سوار نشوند و شمشیر حمل نکنند و سلاح برنگیرند^{۱۸۳}.

قاضی احمد غفاری از خراب کردن آتشکده های زرتشتی حتی در قرن

۱۸۱ - نگاه کنید به: تاریخ قم، صص ۲۶۱-۲۶۲. بروایت قمی در این زمان (۹۹۰هـ=۷۱۷م) قم دارای ۹۰۰ ده و ۵۱ آسیاب بود. این رقم نشانه آبادی و رونق مناسبات ارضی در این ناحیه خشک و کم آب می تواند باشد. قمی همچنین یادآور می شود که "از ناحیه هریسان قم - هر سال - چهار هزار جریب اناردانه به مطبخ کسری (انوشیروان) می برده اند. تاریخ قم، صص ۸۴ و ۲۶۲.

۱۸۲ - نگاه کنید به تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۰؛ تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، ص ۱۷۹.

۱۸۳ - آئین شہرداری (معالم القرية فی احکام الجسبه)، صص ۳۷ و ۳۸ و ۳۹-۴۰.

سوم هجری (نهم میلادی) یاد می‌کند^{۱۸۴}. با اینهمه، سیاحان اسلامی از وجود آتشکده‌های بسیار در قرن سوم و چهارم هجری خبر می‌دهند، مثلاً: یعقوبی از آتشکده‌های زرتشتی در نواحی قزوین یاد می‌کند^{۱۸۵}. ابن حوقل و اصطخری - سه قرن پس از حمله اعراب به ایران - در ذکر آتشکده‌های فارس تأکید می‌کنند: "در فارس آتشکده‌های بسیار وجود دارد... شهری و ناحیه‌ای و روستائی نیست مگر آنکه آتشکده‌ای فراوان دارد"^{۱۸۶}.

اعراب فاتح، ایرانیان را "عجم" (یعنی گنگ و بی‌زبان) و یا "موالی" (بندگان آزاد کرده) می‌دانستند و آنها را به پست‌ترین کارها مجبور می‌کردند. در هر موردی به ایرانیان اهانت و آزار می‌نمودند بطوریکه در کوچه و خیابان، هر گاه عربی - با بار - با ایرانی نامسلمانی برخورد می‌کرد، ایرانی مجبور بود تا بار اعرابی را - بی‌اجر و مزد - تا منزل وی حمل کند و اگر شخص عرب، پیاده بود و او سواره، مجبور بود عرب مسلمان را بر اسب خود سوار کند و به مقصد برساند. اگر غیرمسلمانی، مسلمانی را دشنام می‌داد، شکنجه می‌شد و چنانچه او را می‌زد، بقتل می‌رسید^{۱۸۷}.

مأموران مالیاتی و مسئولین جمع‌آوری خراج (مالیات ارضی) و جزیه (مالیات سرانه)، مردم غیرمسلمان را تحت فشار و شکنجه قرار می‌دادند. "اهل ذمه" (مسیحی‌ها و یهودی‌ها) نیز که با قبول پرداخت جزیه، ظاهراً تحت حمایت حکومت اسلامی درآمده بودند، مانند

۱۸۴ - تاریخ نگارستان، ص ۹۲.

۱۸۵ - البلدان، ص ۴۳.

۱۸۶ - صورة الارض، ص ۴۳؛ مسالك الممالك، اصطخری، ص ۱۰۶. همچنین نگاه کنید

به: حدود العالم، یاقوت حموی، صص ۱۳۰ و ۱۳۱.

۱۸۷ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ و ۱۹۶۵ و ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸.

و ۱۹۸۱ و ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴.

زرتشتی ها، با آزارها و شکنجه ها و تحقیرهای فراوان روبرو بودند. حضرت علی در نامه ای به عامل خود تأکید می کند: "در مورد یهودیان و نصاری (مسیحی ها): خراج را بر ایشان سخت بگیر و با کسانی که آنسوی ایشانند نبرد کن"^{۱۸۸}. ابن اخوه (که خود کارگزار حکومت و مسئول و محاسب خراج بود) در مورد چگونگی وصول جزیه از "اهل ذمه" یاد آور می شود: "چون محاسب برای اخذ جزیه نزد ذمی آید، او را پیش خود بایستاند و به او پس گردنی زند و گوید: جزیه را بپرداز، ای کافر!"^{۱۸۹}. علاوه بر خراج و جزیه، هر سال - بهنگام نوروز و جشن مهرگان - مالیاتی بنام "عیدی" نیز از مردم اخذ می کردند بطوریکه در زمان معاویه این "عیدی" به ۱۰ میلیون درهم می رسید^{۱۹۰}. همچنین در روستاها، محصول باغها را به بهائی ارزان تر از معمول، تخمین می زدند و مطابق ارزیابی ظالمانه خود از روستائیان مالیات می گرفتند^{۱۹۱}. اینگونه غارت ها و چپاول ها از یکطرف باعث فقر و فلاکت مردم و موجب عدم علاقه آنان به حفظ و احیاء شبکه های آبیاری و کشاورزی و گسترش پیشه وری می شد و از طرف دیگر با دخالت حکومت در امور آبیاری و کشاورزی، ثروت سرشاری نصیب حاکمان عرب می گردید بطوریکه خالد بن عبدا قسری (حاکم خراسان از سال ۱۰۵-۱۲۰ هجری

۱۸۸ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۷.

۱۸۹ - آئین شهرداری (معالم القریه)، ص ۴۱. مقایسه کنید با سخن مغیره بن شعبه در:

الفتوح، ابن اشم کوفی، ص ۱۰۴.

۱۹۰ - نگاه کنید به: تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۱۴۵ و ۲۸۰.

۱۹۱ - نگاه کنید به: مالک و زارع در ایران، لمبتون، ص ۱۱۲؛ تاریخ تمدن اسلام، جرجی

زیدان، ج ۲، ص ۲۳۲.

= ۷۲۳-۷۳۷ میلادی) ضمن وصول بیست میلیون درهم حقوق سالانه خود، مبلغ صد میلیون درهم دیگر نیز از طریق غارت مردم بدست می آورد. درآمد فرزند او نیز ۱۰ میلیون دینار بود^{۱۹۲}. عبدالرحمن بن زیاد (عامل معاویه در خراسان) پس از عزل خود می گفت: "به اندازه ای مال با خود (از خراسان) آورده ام که صد سال مرا بقرار روزی هزار درهم بس است"^{۱۹۳}.

اخذ مالیات ها - همواره - با شکنجه و کشتار مردم همراه بود بطوریکه مثلاً: اسد و اشرس بن عبدا (برادران خالد قسری) در اخذ مالیات های گوناگون از مردم خراسان: "تعصب ها کردند با مردمان، جماعتی را تازیانه زدند و دست های مردم را نعل کردند و به رعایا از ستم ها و بیدادگری های فراوان، هیچ فرونگذاشتند"^{۱۹۴} و یا مردم اصفهان بمدت سه سال از پرداخت خراج خودداری کردند. حجاج (حاکم کوفه) عربی را مأمور وصول خراج اصفهان کرد. عرب مذکور به اصفهان رفت و چند تن از آبرومندان شهر را ضمانت گرفت و برای خراج شهر، دو ماه به آنان فرصت داد. پس از دو ماه چون خراج را نپرداختند، حاکم عرب، ضمان ها را احضار و مطالبه خراج کرد. ماه رمضان بود. آنها گفتند: "آفتی به ما رسیده است و گرنه پیمان خویش را نقض نکرده ایم". اعرابی که چنین دید، قسم خورد که افطار نمی کند تا خراج را دریافت کند والا آنان را گردن زند. یکی از ضامنان را پیش آورد و گردن وی را زد و روی آن نوشت:

۱۹۲ - حجه الحق، ابوعلی سینا، سیدصادق گوهرین، ص ۶۶؛ البدایه والنهایه، ابن کثیر شامی، ج ۹، ص ۳۲۵.

۱۹۳ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.

۱۹۴ - نگاه کنید به: زین الاخبار، گردیزی، صص ۱۱۲-۱۱۵، مقایسه کنید با: تاریخ طبری، ج ۹، صص ۴۱۶۶-۴۱۶۷.

”فلان پسر فلان قرض خود را ادا کرده“. و سر را در كیسه‌ای نهاد و مهر کرد. سپس دومی را پیش آورد و با او نیز چنین کرد. چون مردم دیدند كه حاكم، سرها را بریده و بجای پول در كیسه مى‌نهد، گفتند: ”ای امیر! درنگ كن تا پول را حاضر كنیم“. حاكم نیز درنگ كرد و مردم شهر، خراج را - سرعت - تهیه کرده و پرداختند.^{۱۹۵}

وجود انواع فشارهای مالی، تبعیض‌های نژادی و تحقیرهای اجتماعى و مذهبى، جان توده‌های ایرانی را بر لب آورد و آنان را برای رهانى از آن شرایط دشوار - بتدریج - به تسلیم و پذیرش اسلام كشانید. اشیولر (محقق آلمانى) بدرستى مى‌نویسد: ”انگیزه و اسباب عمده در گرایش ایرانیان به اسلام از جنبه‌های اقتصادى و از میل به فرار از مالیات‌های سنگین و رهانى از فشارهای گوناگونى كه در مجموع سخت و دشوار بود، ناشى مى‌شده است“^{۱۹۶}.

احمد امین (محقق معروف عرب) نیز تأکید مى‌كند كه: ”فرار مردم از پرداخت جزیه و قبول اسلام به اندازه‌ای بود كه بعضى از امیران و سرداران عرب دچار حیرت شده بودند“^{۱۹۷}.

نخستین گروه‌هائى كه به اسلام گرویدند، اشراف و اعیان ایرانی بودند. آنان برای حفظ مالکیت و منافع اقتصادى خود، به اسلام گرویدند، بطوریکه خالدبن ولید در نامه‌ای به اشراف ایرانی نوشت: ”به دین ما درآئید تا شما را با سرزمین تان واگذاریم و سوى اقوام دیگر رویم“^{۱۹۸}.

بقول بلاذرى: ”گروهى از بزرگ زادگان اصفهان در جفریاد و نیز در

۱۹۵ - نگاه كنید به: مروج الذهب، ج ۲، صص ۱۷۳-۱۷۴.

۱۹۶ - جهان اسلام، ص ۲۸۰.

۱۹۷ - پرتو اسلام، ج ۱، ص ۱۲۴.

۱۹۸ - تاريخ طبرى، ج ۴، ص ۱۵۰۷.

قلعه‌ای بنام ماریین، دژ و بارو داشتند. چون جی (مرکز اصفهان) فتح شد، سر اطاعت فرود آورده و خراجگزار گردیدند و نیز از پرداخت جزیه سر باز زدند (یا پرداخت جزیه را بسود خود ندیدند) و اسلام آوردند^{۱۹۹}. ابن فقیه همدانی نیز یادآور می‌شود: "قزوینیان از پرداخت جزیه سر باز زدند و اظهار اسلام کردند"^{۲۰۰}. به جراح (حاکم خراسان در سال ۱۰۰ هـ / ۷۱۸ م) گفتند: "مردم به اسلام روی آورده‌اند و این به سبب نفرت از جزیه دادن است"^{۲۰۱}. اشرس (حاکم خراسان در سال ۱۱۰ هـ) به یکی از عاملان خود نوشت: "شنیده‌ام که مردم سغد و امثال آنها از روی دلبستگی اسلام نیاورده‌اند بلکه برای فرار از جزیه به مسلمانی روی آورده‌اند"^{۲۰۲}. ابوالصیدا (سردار عرب در خراسان به سال ۱۱۰ هـ) نیز مردم سمرقند و اطراف آنرا به اسلام خواند به شرط آنکه جزیه از آنها برداشته شود و کسان با شتاب به مسلمانی روی آوردند"^{۲۰۳}.

گرایش مردم به اسلام - بشرط ندادن جزیه - آنچنان بود که باعث بحران مالی حکومت‌های اسلامی شد بطوریکه چندی بعد علیرغم مسلمان شدن مردم، اعراب مسلمان کوشیدند تا - بار دیگر - اخذ جزیه را برقرار نمایند^{۲۰۴}. این امر باعث نارضایتی و طغیان توده‌ها گردید بطوریکه مثلاً: "مردم سغد و بخارا - بار دیگر - کافر شدند و مردم نواحی ماوراءالنهر را به جنبش آوردند"^{۲۰۵}.

۱۹۹ - فتوح البلدان، صص ۶۶ و ۱۳۹.

۲۰۰ - مختصر البلدان، ص ۱۲۲.

۲۰۱ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۶۰.

۲۰۲ - تاریخ طبری، ج ۹، صص ۴۰۹۳-۴۰۹۴.

۲۰۳ - تاریخ طبری، ج ۹، ص ۴۰۹۳. مقایسه کنید با: فتوح البلدان، بلاذری، ص ۶۶.

۲۰۴ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۹، صص ۲۹۶۰ و ۴۰۹۴.

۲۰۵ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۹، صص ۴۰۹۵ تا ۴۱۰۸.

مذاهب و مکتب‌های مختلف، هر یک با اهداف و منافع خاص خود، در صدد تسلط بر ایران و تحمیل مذهب و عقاید خود بر ایرانیان بوده‌اند. این امر در طول تاریخ، بارها تکرار شده و باعث رنجش و آزار ایرانیان شده است. در نتیجه، ایرانیان مجبور شده‌اند تا برای حفظ هویت و استقلال خود، با این حملات و تهاجمات روبرو شوند. این امر باعث شده است تا ایرانیان به یکدیگر نزدیک شوند و با هم متحد گردند. این امر باعث شده است تا ایرانیان به یکدیگر نزدیک شوند و با هم متحد گردند. این امر باعث شده است تا ایرانیان به یکدیگر نزدیک شوند و با هم متحد گردند.

نتیجه و پایان سخن

حمله اعراب به ایران، چه از نظر سیاسی و چه از نظر اجتماعی - اقتصادی، مهم‌تر و مؤثرتر از حملات اقوام دیگر (نظیر اسکندر، مغول‌ها، غزها، تیموریان و...) بود، چرا که برخلاف دیگر اقوام مهاجم، اعراب، با شمشیر و قرآن از یکطرف کوشیدند تا با اشغال نظامی ایران، استقلال و شکل سیاسی حکومت ایران را نابود کنند (سرنگونی امپراطوری ساسانی) و از طرف دیگر تلاش کردند تا با قرآن و اسلام، ملت ایران را در امت اسلام و دین و فرهنگ و زبان و خط ایرانی را در دین و فرهنگ و زبان و خط عربی "حل" کنند. این امر باعث شده است تا ایرانیان به یکدیگر نزدیک شوند و با هم متحد گردند. این امر باعث شده است تا ایرانیان به یکدیگر نزدیک شوند و با هم متحد گردند. این امر باعث شده است تا ایرانیان به یکدیگر نزدیک شوند و با هم متحد گردند.

اسلام، اساساً از طریق توسل به قهر و خشونت و کشتارهای گسترده و با تحمیل انواع فشارهای طاقت فرسای اقتصادی - اجتماعی و مذهبی، وارد ایران شد.

توده‌های ایرانی پس از مبارزه‌ها و مقاومت‌های بسیار در برابر اعراب و اسلام - سرانجام - در تسلسل همه آن حملات و هجوم‌ها، ستم‌ها و سرکوب‌ها، ویرانی‌ها و پریشانی‌ها، بتدریج از "خود" بی خود شدند، خاطره مزدک‌ها و بابک‌ها را از دست دادند و چهره حضرت علی و امام حسین را بخاطر کشیدند و آنان را بعنوان تجسم مظلومیت‌ها و محرومیت‌های خویش، با خود "خودی" ساختند. توده‌های ایرانی با گرایش به خاندان علی و با یادآوری خاطره شهادت کربلا، مظلومیت‌ها و محرومیت‌های خویش را فراموش می‌کردند و "آرامش" می‌یافتند،

آرامشی که آنرا در هستی تاراج شده خود نتوانسته بودند بدست آورند. - یکی دیگر از نتایج این حملات و تداوم حکومت های مطلقه قبیله ای در ایران، این بود که نهاد دین و دولت در شخصیت خلفا و سلاطین متمرکز شد. حکومت تک قدرتی و سلطه سلاطین پدرسالار قبیله ای - بعنوان نماینده و خلیفه خدا در زمین - باعث تنزل اقشار و طبقات اجتماعی به "رعیت" و "بنده" و موجب رواج روحیه اطاعت، بنده پروری و مریدی در ایران شد. - انتقال و اسکان قبایل عرب در ایران، ترکیب جمعیت و بافت شهرها و مناسبات شهرنشینی را دگرگون ساخت و باعث رواج روابط و روحیات قبیله ای در ایران شد. حملات و هجوم های قبایل بعدی (ترکان غزنوی، سلجوقی، مغول ها، تیموری ها... و قاجارها) روند فروپاشی و عقب ماندگی جامعه ایران را شدیدتر کرد.

فصل سوم

انقلاب مشروطیت (۱۹۰۶م)، اگرچه ضربات مهمی بر سیادت شریعتمداران و سلطه دیرپای علمای مذهبی وارد ساخت اما بخاطر محدودیت های تاریخی و ضعف نیروهای نوین اجتماعی جهت پی گیری در اعمال نظرات شان برای خاتمه دادن به سلطه دین در حاکمیت دولت، منجر به نوعی مصالحه در تدوین قانون اساسی مشروطیت و نظارت هیأتی از مجتهدین و علمای اسلام در تدوین و تنظیم قوانین شد.^{۲۰۶}

جنبش سوسیال دموکراسی ایران نیز از آغاز پیدایش خود (اجتماعیون - عامیون به سال ۱۹۰۵م) در برخورد با دین - عموماً - و با دین اسلام - خصوصاً - هیچگاه سیاست درست و قاطعی نداشته است. در ماده ۱۱ نظامنامه اجتماعیون - عامیون تصریح شده بود که "مجموع کار و رفتار اعضا حزب، باید متوجه یک نکته باشد: نیکروزی و ترقی، ولی به نحوی که به شرف و قدس مذهب، خللی وارد نیاید..."^{۲۰۷}

سرشت اساساً مذهبی بسیاری از بنیانگذاران و رهبران اولیه سوسیال

۲۰۶ - نگاه کنید به: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، صص ۴۱۲-۴۱۳ و ۴۱۶؛ لویح، شیخ فضل الله نوری، صص ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹.

۲۰۷ - دستورنامه حزب سوسیال دموکراتهای ایران - اسناد جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۱، ص ۴۳. همچنین نگاه کنید به: تعهدنامه جمعیت اجتماعیون - عامیون، اسناد جنبش کارگری، ج ۳، ص ۱۲.

دموکراسی در ایران، استبداد سیاسی حکومت‌های وقت و سرکوب مداوم روشنفکران ترقیخواه، باعث شد تا اولاً: جامعه معاصر ایران از حافظه تاریخی- سیاسی محروم بماند و از انتقال تجربه‌ها و علل شکست مبارزات نسل‌های گذشته به نسل‌های آینده جلوگیری شود و ثانیاً: محروم کردن جامعه از برخورد با اندیشه‌های نوین و ممنوعیت انتشار تحقیقات علمی در باره تاریخ واقعی اسلام، راه را برای رشد مذهب و شریعتمداران و گسترش هرچه بیشتر نهادهای مذهبی (مساجد، خانقاه‌ها، امام‌زاده‌ها و...) باز گذاشت.

مجموعه این عوامل، ضمن ایجاد عدم علاقه به تحقیقات تاریخی، باعث شد تا افراد، گروه‌ها و سازمان‌های مترقی و مارکسیستی با التقاط ماتریالیسم و ایده آلیسم و عدم مرزبندی روشن با دین و نیز با ناآگاهی از تعالیم اجتماعی اسلام و بی‌اطلاعی از زندگی، تعالیم و عملکردهای پیشوایان "اسلام راستین" و خصوصاً با ناآگاهی از عقاید سیاسی- اجتماعی آیت‌الله خمینی، از ایفای نقش تاریخی خویش در ارتقای آگاهی، سازماندهی و هدایت توده‌ها باز بمانند.

در این میان، نقش حزب توده در توهم‌زائی، التقاط ماتریالیسم و ایده آلیسم و شبیه جلوه دادن تعالیم اجتماعی اسلام و سوسیالیسم، بسیار موثر بود.

حزب توده ایران در اوایل فعالیت خود، طی اعلامیه‌ای بتاريخ ۲۵ دیماه ۱۳۲۵ اعلام نمود: "... حزب توده ایران نه فقط مخالف مذهب نیست، بلکه به مذهب - بطور کلی - و مذهب اسلام - خصوصاً - احترام می‌گذارد و روش حزبی خود را با تعلیمات عالیّه مذهب محمدی منافی نمی‌داند بلکه معتقد است که در راه هدف‌های مذهب اسلام می‌کوشد. حزب ما فوق‌العاده خرسند و مسرور و مفتخر خواهد بود که از طرف

روحانیون روشنفکر و دانشمند مورد حمایت قرار گیرد و آرزو دارد که تمام متدینین به دیانت اسلام مطمئن باشند که حزب توده ایران حامی جدی تعالیم مقدس اسلام خواهد بود و با آن ذره ای معانده و مخالفت نخواهد داشت و هرگونه مخالفتی را (با اسلام) ابلهانه خواهد پنداشت و هرکسی را که بنام حزب توده ایران دم از مخالفت با دین بزند، آناً و شدیداً از صفوف خود طرد خواهد کرد^{۲۰۸}.

حزب توده ایران در تأیید و حمایت از شورش ارتجاعی ۱۵ خرداد ۴۲ نیز در مقاله ای خطاب به "پیشوایان دینی و روحانی" نوشت: "آیت الله خمینی مستغنی از توصیف است. مردم از همه روحانیون - بخصوص از پیشوایان مبرز مذهبی - انتظار دارند که مانند آیت الله خمینی، آیت الله میلانی، آیت الله طالقانی و آیت الله شریعتمداری و امثال آنها در این جهاد مقدس و عمومی آزادیخواهانه و استقلال طلبانه مردم ایران شرکت کنند و نیروی معنوی خود را در راه پیروزی این جهاد بکار اندازند"^{۲۰۹}.

احسان طبری - بعنوان بزرگترین نظریه پرداز حزب توده ایران - در تطبیق مارکسیسم و اسلام و شبهه آفرینی بین سوسیالیسم و اسلام کوشش بسیار کرد. در این مورد مقاله وی بنام "سوسیالیسم و اسلام" دارای اهمیت فراوان است^{۲۱۰}. طبری از "اسلام انقلابی" و "آزادی بخش" چنین

۲۰۸ - مردم، ارگان مرکزی حزب توده ایران، شماره ۶۲، اول تیرماه ۴۲.

۲۰۹ - مردم، شماره ۱، دوره پنجم، ۱۵ خرداد ۴۳. همچنین نگاه کنید به مقاله ب. کیا: حزب توده ایران و روحانیت مبارز (بمناسبت سالگشت جنبش ۱۵ خرداد ۴۲)، دنیا، شماره ۳، ۱۳۵۹، صص ۱۱۱-۱۲۳.

۲۱۰ - ما و روحانیت مرفعی، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۸؛ مقاله "سوسیالیسم و اسلام"، احسان طبری، در: دنیا، شماره ۶ و ۷، مهرماه ۱۳۵۷ و مقایسه کنید با مقاله نورالدین کیانوری در: دنیا، آذرماه ۱۳۵۵، صص ۶-۷.

یاد می‌کند: "اگر این نکات: مانند زندگی گرائی، خردگرایی، انسان‌گرایی، پیکاردوستی، دشمنی با اشراف و مال‌اندوزان و عشق به ناتوانان روی زمین را در اسلام و قرآن برجسته کنیم، از آن تعبیری اصیل و انقلابی پدید می‌شود که می‌تواند پاسخگوی خواست‌های امروزی باشد. اسلام نوین انقلابی که در وجود امام خمینی مظهریت می‌یابد در این سیل، پویاست و سنن دموکراتیک اسلام - مانند شورا، بیعت و اجماع - را مورد تأکید قرار می‌دهد و به این دین - که در زیر غبار قرون، جلوه خود را از دست داده بود - جلای نو می‌بخشد... گرچه متأسفانه برخی، تنگ‌نظرانه نمی‌خواهند این قرابت (اسلام) با سوسیالیسم را ببینند یا در "مصلحت" خود ندانند... ما اکیداً خواستاریم که این قرابت دو بینش (بینش توحیدی اسلامی و بینش سوسیالیسم علمی) در کنار هم قرار بگیرند تا بتوانند اسوه حسنه را در همه زمینه‌ها بوجود آورند و بر جذابیت اسلام انقلابی باز هم بیفزایند"^{۲۱۱}.

بعد از ۲۸ مرداد ۳۲، بتدریج چپ‌نویسی در عرصه سیاسی ایران شکل گرفت که گریزان از خط و مشی حزب توده، در جستجوی راه دیگری بود. اما چپ نوین ایران نیز بخاطر فقدان آگاهی‌های تنوریک و تاریخی، اساساً تحت تأثیر پوپولیسم و مارکسیسم عامیانه حزب بوده قرار داشت. بر این اساس است که مثلاً مارکسیست معروفی مانند مصطفی شجاعیان - گاندی‌وار - بسال ۱۳۴۳ در مقاله‌ای بنام "جهاد امروز یا تری برای تحرک"، تر تحریم (عدم خرید روزنامه و سیگار، عدم استفاده از بانک‌ها و...) را برای مبارزه با رژیم سرمایه‌داری شاه ارائه می‌دهد. او نیز با

۲۱۱ - دنیا، شماره ۳، سال ۱۳۵۸، صص ۱۲ و ۱۳ و مقایسه کنید با مقاله "نگرشی نو از دیدگاه اسلام و تشیع"، رحیم نامور: دنیا، شماره ۱، مرداد ۵۸.

تکیه بر روحانیون و پایگاه اجتماعی آنان و با توجه به شبکه گسترده مساجد در شهرها و روستاها معتقد است که: "ما فکر می کنیم که فتوی دادن این جامعه (روحانیت) در باره بانک ها و غیره اشکال عمده ای نداشته باشد زیرا در حالیکه دستگاه (دولتی) با مزایای حاصله از این مؤسسات، ملت مسلمان را قتل عام می کند، بدیهی است که وظیفه دینی و وجدانی هر فرد باشرقی حکم می کند که این مزایا را - سهم خود - قطع نماید"^{۲۱۲}.

انعکاس التقاط مارکسیسم و مذهب را در مارکسیست های آینده نیز می بینیم، مثلاً خسرو گل سرخی در دادگاه نظامی شاه، دفاعیات خویش را با سخنانی از "مولا حسین" آغاز می کند و می گوید: "سخنم را با گفته ای از مولا حسین، شهید بزرگ خلق های خاورمیانه، آغاز می کنم. من که یک مارکسیست - لنینیست هستم برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستجو و آنگاه به سوسیالیسم رسیدم... اسلام حقیقی در ایران همواره دین خود را به جنبش های رهائی بخش ایران پرداخته است. سید عبدالله بهبهانی ها، شیخ محمد خیابانی ها نمونه صادق این جنبش ها هستند... چنین است که می توان در این لحظه از تاریخ از مولا علی به عنوان نخستین سوسیالیست جهان نام برد و نیز از سلمان فارسی ها و اباذر غفاری ها..."^{۲۱۳}.

۲۱۲ - مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی، بیژن جزنی، مقدمه راه فدائی، ص ۶، مقایسه کنید با نظر جلال آل احمد در همین باره: در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، صص ۶۹-۷۰.
۲۱۳ - دفاعیات خسرو گل سرخی در دادگاه نظامی شاه، بهمن ماه ۱۳۵۲. مقایسه کنید با مقاله "زندگی و پیکار علی"، احسان طبری در: دنیا، شماره ۱، مردادماه ۱۳۵۸ و نیز مقاله م.ح. روحانی: جان گرانبهائی که حسین در راه خلق برکف نهاد: دنیا، شماره ۴، سال ۵۸، صص ۵۷-۶۳.

روشن است که در این دو نقل قول، نه درک درستی از تعالیم مارکسیسم-لنینیسم در باره دین وجود دارد و نه آگاهی درستی از تاریخ ایران و اسلام چرا که - حداقل - یک قرن قبل از "مولاعلی"، تاریخ ایران شخصیتی چون مزدک داشته است^{۲۱۴}.

باید یادآور شد که بخش عظیمی از چپ نوین ایران (چپ غیرتوده ای) اگرچه از نظر ایدئولوژیک، مارکسیسم را پذیرفته بود، اما بخاطر خاستگاه مذهبی آن در خانواده های شیعی، در حوزه فرهنگ و اخلاقیات، حامل بسیاری از عناصر اسلامی و خصوصاً شیعی بود: شهادت طلبی، مرگ گرایی، اعتقاد به خون و شهادت (بعنوان ضامن پیروزی مبارزات)، زهد، فقرپرستی، پوشیدن لباسهای کهنه و مندرس (به عنوان همبستگی با کارگران و زحمتکشان) نفی کتاب، هنر و زیبایی و... جلوه هایی از فرهنگ و اخلاقیات شیعی بوده اند. در حقیقت بریدن از اسلام و رسیدن به مارکسیسم با نقد آگاهانه عناصر اخلاقی و فرهنگی شیعه همراه نبوده است.

در کنار مارکسیسم عامیانه حزب توده و التقاط مارکسیسم و ایده آلیسم و تبلیغ نوعی "اسلام انقلابی" توسط این حزب، بعضی از روشنفکران و نویسندگان معروف نیز با تبلیغ نوعی "اسلام راستین"، در انحراف و اغتشاش فکری جامعه در حال تحول ایران - خصوصاً نسل جوان - نقشی اساسی داشته اند که از آن میان باید از جلال آل احمد نام برد.

۲۱۴- در مورد شخصیت و مواضع سیاسی- طبقاتی حضرت علی و امام حسین نگاه کنید به: پندار یک "نقد" و نقد یک پندار (در باره اسلام و اسلامشناسی)، علی میرفطرس، صص ۳۵-۳۷ و ۴۹-۵۳ و ۷۶-۸۰ در مورد شخصیت واقعی سیدعبدالله بهبهانی در نهضت مشروطیت، نگاه کنید به: حیات یحیی، دولت آبادی، ج ۲، صص ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۵۰ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و...

جلال آل احمد که در یک خانواده معروف مذهبی و آخوند پرورش یافته بود، سرخورده از اسلام سنتی و متحجر، در دوران رونق بازار حزب توده (سالهای ۱۳۲۰) به این حزب پیوست و بخاطر همان التقاط مارکسیستی-اسلامی حاکم بر رهبری حزب، در کمترین مدت تا مدیریت نشریه مردم و ارگان تئوریک حزب توده، ارتقا یافت.

با انشعاب از حزب توده (۱۳۲۶) و پیوستن به "نیروی سوم" و خصوصاً پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (که کمترین تعقیب و خطری برای او بدنبال نداشت) آل احمد در یک ریاضت صوفیانه، راهی بسوی "سرچشمه" و "بازگشت به خویش" جست. کتاب های "غرب زدگی" و "در خدمت و خیانت روشنفکران" محصول این دوران است.

مخالفت با اندیشه های جدید و علمی به اتهام غرب زدگی، دفاع از اسلام و فرهنگ تشیع، تبلیغ و تأکید بر "وحدت روشنفکر با روحانیت" (یا بقول آیت الله خمینی: "وحدت حوزه با دانشگاه")، متهم کردن نویسندگان و روشنفکران غیرمذهبی به خیانت و مبارزه با آنان بعنوان "غریزده"، دفاع از بزرگترین و معروف ترین مرتجع انقلاب مشروطیت (شیخ فضل الله نوری) و شخص خمینی - بعنوان دو نمونه از بزرگترین روشنفکران تاریخ معاصر ایران - همه و همه - جوهر اندیشه های سیاسی-اجتماعی این دوره آل احمد است.^{۲۱۵} او در آخرین مرحله، با سفر به خانه خدا (کعبه) سرانجام چنان "خسی" به "میقات" اندیشه های اسلامی پیوست و مستقیم

۲۱۵ - نگاه کنید به: غرب زدگی، ص ۷۸؛ در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، صص ۵۵ و ۵۶ و ۶۳ و ۶۶ و ۶۸ و ۲۳۲. مقایسه کنید با نظر دکتر شریعتی در باره آیت الله خمینی، بازشناسی هویت...، ص ۲۴۵. آل احمد در دیدار با شریعتی، این دیدار را مثبت می نامد و از اینکه در رابطه با مسائل روشنفکری ایران با دکتر شریعتی "راه مشترکی" را دنبال می کند، ابراز خوشحالی و رضایت می نماید. نگاه کنید به: خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۱، صص ۲۱۰-۲۱۱.

۲۱۶ - نگاه کنید به: خسی در میقات، اشارات رواق؛ همچنین به نامه جلال آل احمد به آیت الله خینی از بیت الله الحرام (مکه) بسال ۱۳۴۳ که در آن خود را "فقیر گوش بزرگ و بفرمان و فرمانبردار" نامیده است: روزنامه رسالت، سه شنبه ۲۴ آبان ماه ۱۳۷۳.

ساله پشرا در مورد فلکیات و طبیعیات باطل شناخت، دهشت و حیرت و تشتت فکری عجیبی ایجاد کرد... و قهراً افکار را در مورد مسائل دینی نیز مردد و متزلزل ساخت^{۲۱۷}. بی اعتقادی به باورهای مذهبی و گرایش نسل جوان (خصوصاً دانشجویان) به مطالعه آثار ماتریالیستی و مارکسیستی، شریعتمداران سنتی را هراسان ساخت. دولت های وقت نیز با سانسور مطبوعات و توقیف کتب "ضاله"، از انتشار تحقیقات علمی در باره تاریخ واقعی اسلام جلوگیری کرده، با تأسیس دانشکده معقول و منقول و تشکیل "سپاه دین"، در اشاعه خرافات مذهبی و تقویت و توسعه شبکه های دینی (مساجد و امام زاده ها) کوشیدند. در چنین شرایط مساعدی است که عده ای از روشنفکران مسلمان (خصوصاً مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی) نیز با اخذ آرا و عقایدی از فلسفه مدرن (مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم و...) و تلفیق آنها با اسلام سنتی کوشیدند تا اسلام را از خطری جدی نجات دهند. آنان، ضمن اعلام "حالت نیمه مرده و نیمه زنده دین و وضعیت بسیار بسیار خطرناک آن" و "علل گرایش جوانان به مادیگری" به ضرورت یک "نهضت پروتستانیسم اسلامی" و "احیا فکر دینی" و "لزوم نوکردن مذهب" تأکید کردند^{۲۱۸}.

۲۱۷ - اصول فلسفه و روش رئالیسم، سیدمحمدحسین طباطبائی، مقدمه مرتضی مطهری، ص ۸۸

۲۱۸ - در این باره نگاه کنید به: احیا فکر دینی، مرتضی مطهری؛ علل گرایش به مادیگری (ماتریالیسم)، مرتضی مطهری؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم، سیدمحمدحسین طباطبائی؛ رهبری نسل جوان، مرتضی مطهری؛ اسلام جوان، مهندس مهدی بازرگان؛ رنسانس اسلامی، دکتر علی شریعتی؛ مذهب علیه مذهب، دکتر شریعتی؛ از کجا آغاز کنیم، دکتر شریعتی؛ پدر و مادرها، ما متهمیم، دکتر شریعتی؛ سیر تحول تدریجی قرآن، مهندس مهدی بازرگان و... جالب است که دکتر علی شریعتی کتاب سیر تدریجی تحول قرآن را "کشفی همسنگ

دکتر شریعتی در باره "حالت خطرناک دین" و رواج فلسفه‌ها و عقاید "بنیاد کن اعتقادی" در این دوران تأکید می‌کند: "با حمله‌های پیگیر و نیرومند امواج و حتی طوفان‌های بنیادکن اعتقادی و اخلاقی و مکتب‌های فکری و فلسفی این عصر - که از هر طرف بشدت دارد به نسل جدید روشنفکر هجوم می‌آورد - احتمال این هست که در دو سه نسل دیگر، بسیاری از اصول اعتقادات خویش را از دست بدهیم و نسل‌های آینده اصولاً کوچکترین گرایش و حساسیتی در این زمینه‌ها نداشته باشند... خطر اینست، خطری که همیشه حرفش را می‌زنیم اینست... اگر محتوای اسلام را در ظرف‌های بیانی و علمی مناسب با زمان خویش تجدید و مطرح نکنیم، ظرف و ظروف - هر دو - نابود می‌شوند"^{۲۱۹}.

"لزوم نوکردن مذهب در ظرف‌های بیانی و علمی مناسب"، دکتر شریعتی و دیگر نظریه پردازان "اسلام راستین" را مجبور ساخت تا برای هرچه "علمی‌تر کردن" اسلام و مطبوع و مقبول ساختن آن در ذهن جوانان و دانشجویان از مفاهیم و واژه‌های فلسفی و سیاسی-اقتصادی مکاتب روز (خصوصاً مارکسیسم) استفاده کنند. آنان با استفاده (یا سوء استفاده) از مفاهیم مارکسیستی و جامعه‌شناسی مدرن (از جمله: تضاد، دیالکتیک، طبقه، تاریخ، جامعه بی طبقه و...) و سوار کردن آنها بر مفاهیم اسلامی کوشیدند تا اسلام و تشیع را بعنوان عالی‌ترین و علمی‌ترین مکتب فلسفی و سیاسی-اجتماعی تاریخ به جامعه در حال تحول ایران معرفی نمایند و سرانجام نیز - با غرور - مدعی شوند: "این

کشف اسحق نیوتن" می‌داند. در این کتاب، "وحی بودن قرآن به همان اندازه بدیهی می‌نماید که علمی بودن طبیعت"!! نگاه کنید به: شیعه یک حزب تمام، ص ۸۱، م. ۷۱.

۲۱۹ - امت و امامت، دکتر علی شریعتی، صص ۴۷۰-۴۷۱، م. ۴۶، آ. ۲۶؛ اسلام‌شناسی، ج ۲، صص ۵۶-۵۷، م. ۱۷۰؛ یاد و یادآور، ص ۱۷۸، م. ۷۱.

ما نیستیم که تازه این حرفها را از مارکسیستها گرفته باشیم. این مارکسیستها هستند که این حرفها را تازه از اسلام و مذهب (شیعه) گرفته اند.^{۲۲۰}

بررسی عقاید نظریه پردازان "اسلام راستین" مسئله مهمی است که باید به طور اساسی به آن پرداخت. زیرا - همانگونه که گفته ایم - ترویج و تبلیغ این افکار در سالهای ۴۰-۵۷ باعث انحطاط و اغتشاش فکری جامعه (خصوصاً نسل جوان) شد، انحطاط و اغتشاشی که ضمن تأثیرات مخرب بر جامعه در حال تحول ایران، باعث احیاء عقاید متروک اسلامی و در نهایت موجب "تأسیس" نظری جمهوری اسلامی حاکم بر ایران گردید، هم از این روست که نهادها و رسانه های فرهنگی جمهوری اسلامی اینک - مثلاً - از دکتر شریعتی به عنوان "عامل بوجود آورنده یک انقلاب فرهنگی کم نظیر در تاریخ" یاد می کنند.^{۲۲۱}

در بررسی عقاید نظریه پردازان "اسلام راستین" - که امروزه در غرب به "بنیادگرایان" (integristes یا fundamentalistes) معروف اند - آیا

۲۲۰ - جهت گیری طبقاتی در اسلام، دکتر شریعتی، ص ۲ و ۳. همچنین نگاه کنید به: اسلام و مالکیت، سید محمود طالقانی، صص ۲۲۳ و ۲۲۴؛ مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، دکتر حبیب الله پایدار، صص ۹۷ و ۱۱۷ و ۲۳۱-۲۳۲ و ۲۶۱-۲۶۲ و ۲۶۳-۲۶۴؛ جزمیت فلسفه حزبی، ابوذر وردانسی، صص ۱۴۴ و ۱۵۸ و ۱۶۸؛ نشریه مجاهد، شماره ۲۷۶، ص ۲۰، مقاله محمدعلی توحیدی، ۱۳۷۲، شماره ۲۷۳، ص ۳۷. ۲۲۱ - نگاه کنید به: کیهان فرهنگی، شماره سوم، خردادماه ۶۳، ص ۳۷. سید احمد خمینی در باره نقش دکتر شریعتی در پیدائی حکومت اسلامی تأکید می کند: "پدر من (آیت الله خمینی) برای مردم و انقلاب چیزی نداشته و کاری نکرده است، همه از آن شریعتی است..." (موحدین انقلابی (هواداران مکتب دکتر شریعتی) اطلاعیه ۲۹ دی ۶۴، ص ۲، نقل از صفحات شورا، نشریه مجاهد. مقایسه کنید با نظر مهندس عزت الله سحابی و دکتر عبدالکریم سروش در باره شریعتی: کیان، شماره ۳۷، ص ۴۸).

می توان همه آنها را در یک دسته و ردیف قرار داد و عقاید همه آنان را یکجا بررسی کرد؟

جواب می تواند مثبت باشد، زیرا که علیرغم اختلاف در شیوه بیان و خاستگاه اجتماعی این متفکران، شالوده نظری و جوهر فکری آنان - خصوصاً در باره آزادی، دموکراسی و حاکمیت سیاسی - یکی است.^{۲۲۲} همه این متفکران، "حکومت صدر اسلام" و "اسلام ناب محمد و علی" را بعنوان "اسلام راستین" شناخته و "بازگشت به اسلام اولیه" که بقول دکتر شریعتی: "چهارده قرن از آن دور شده اند" را مقصد و مقصود همه اعتقادات و مبارزات خود قرار داده اند.^{۲۲۳}

۲۲۲ - دکتر شریعتی در باره ماهیت اختلاف خویش با روحانیون سنتی و آخوندهای حوزه علمیه قم - به روشنی - تصریح می کند: "اختلاف من با او (آخوند) اختلاف پسر و پدری است در داخل یک خانواده... بنابراین کماکان انتقاد و پیشنهاد می کنم، اما در برابر بیگانه (یعنی: غیراسلامی ها، غیرمذهبی ها، کافرها و کمونیست ها) تسلیم محض آنها (ملاها) هستم... من همیشه قوی ترین، مؤمنانه ترین و متعصبانه ترین دفاع را از روحانیت راستین و مترقی کرده ام، دفاع، نگاهبانی و جانبداری از این جامعه علمی (یعنی حوزه علمیه قم) وظیفه هر مسلمان مؤمن است... بزرگترین پایگاهی که می توان امیدوار آن بود که توده های ما را آگاه کند، اسلام راستین را به آنان ارائه دهد و در احیاء روح اسلام عامل نیرومند و مقتدری باشد همین پایگاه طلبه و حوزه و حجره های تنگ و تاریک است. تذکار این مطلب نه بخاطر مصلحت است چرا که خدا و خلق می دانند که تاکنون دروغی را بخاطر مصلحت نگفته بودم، نگفته ام و نخواهم گفت"، اسلام شناسی، ج ۳، صص ۱۴ و ۱۵، م. ۱۸۸؛ قاسطین، مارقین، ناکثین، صص ۳۷۲ و ۳۷۴؛ م. ۲۶۱. کلمات داخل پرانتز از ماست.

۲۲۳ - نگاه کنید به: پیرامون انقلاب اسلامی، مرتضی مطهری، صص ۴۰-۴۱؛ امت و امامت، دکتر علی شریعتی، صص ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۷۲، م. ۲۶۱؛ چه باید کرد؟ دکتر شریعتی، صص ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۴، م. ۲؛ لویح، شیخ فضل الله نوری، صص ۵۰ و ۵۲ و ۵۵؛ ولایت فقیه، آیت الله خمینی، صص ۱۰ و ۳۲ و ۵۲-۵۳؛ مصاحبه مهندس مهدی بازرگان، روزنامه کیهان، چهارشنبه ۴ بهمن ماه ۵۷؛ تبیین جهان، مسعود رجوی، دفتر اول، ص ۴۱؛ دیدگاههای مجاهدین در باره قانون اساسی دولت اسلام، صص ۱۳ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۵ و ۲۸.

بررسى آراء و عقايد نظريه پردازان "اسلام راستين" به ما نشان خواهد داد كه جوهر واقعى و ماهيت مشترك افكار آنان در سه اصل زير خلاصه مى شود:

۱- جوهر ضدماركسيستى و ضدكمونيستى (در مفهوم فلسفى و سياسى آن).

۲- خصلت ضدغربى (ضديت با مظاهر تمدن غرب و نفى فلسفه سياسى، آزادى و دموكراسى غربى).

۳- فلسفه ولايت (فقيه و رهبر) و استقرار يك ديكتاتورى توتاليتير (فاشيسم و استالينيسم).

ما، در اين جا ضمن اشاره اى گذرا به موارد ۱ و ۲ بخاطر اهميت مسئله آزادى، دموكراسى و حاكميت سياسى، در نقد آراء متفكران "اسلام راستين" بيشتر به فلسفه ولايت (فقيه و رهبر) و استقرار يك ديكتاتورى توتاليتير (فاشيسم و استالينيسم) در حاكميت سياسى مى پردازيم.

۱- جوهر ضد مارکسیستی و ضد کمونیستی

گفتیم که بدنبال اصلاحات ارضی و اجتماعی شاه (در سال‌های ۱۳۴۰) و رشد طبقه متوسط شهری در عرصه مناسبات اقتصادی- اجتماعی، این طبقه نوین، جهان بینی و دیدگاههای نوینی را در برخورد با طبیعت و انسان طلب می کرد که نمی توانست آنرا در تعالیم اخلاقی و اجتماعی اسلام سنتی پیدا نماید. گسترش دانشگاهها و مراکز عالی آموزشی، ورود تکنولوژی و رونق دانش مدرن، نشر عقاید متفکران اروپائی و فرو ریختن بسیاری از دگم ها و باورهای مذهبی، ضمن اینکه موقعیت اجتماعی و سلطه دیرپای روحانیون سنتی را با خطر جدی روبرو ساخت، باعث شد تا نسل جوان (خصوصاً روشنفکران و دانشجویان) به مطالعه آثار مارکسیستی و ماتریالیستی جلب و جذب شوند. این جریان، که در طول سالهای پس از رضاشاه (۱۳۲۰-۱۳۳۲) نیرومند بود، پس از رفرم ارضی- اجتماعی سال‌های ۴۰ قوی تر گردید. حجت الاسلام سید محمد خاتمی (وزیر ارشاد اسبق و رئیس جمهور کنونی رژیم اسلامی) در این باره یادآور می شود: "مدارس جدید (دانشگاهها) پایگاههای روشنفکری الحادی برای برداشتن آخرین مقاومت دین در مقابل تفکر و تمدن ضد دینی و ضد خدائی استکبار شرق و غرب بود و قهرمان این صحنه ها و این پایگاهها، روشنفکران بی دین، غرب زده و ملحد... بودند"^{۲۲۴}.

۲۲۴ - کیهان هوانی، ۲۷ خرداد ۶۶، ص ۲۶؛ مقایسه کنید با نظر دکتر شریعتی در: بازگشت به خویش، ص ۲۴۸، م. ۲۷۱؛ سخنرانی آیت الله سید علی خامنه ای: کیهان هوانی، ص ۲۰، شماره ۷۹۹، ۲۷ مهرماه ۱۳۶۷. این گزارش نظر محققانی را که کوشش می کنند فضای مذهبی حاکم بر انقلاب ۵۷ را بر سرتاسر تاریخ اجتماعی ایران معاصر تعمیم دهند تا از

نفوذ عقاید مارکسیستی در این دوران سبب پیدایش و پرورش نسل جدیدی از مارکسیست‌های ایرانی گردید که گروه ییژن جزنی و سپس گروه پرویز پویان و مسعود احمدزاده (از شاگردان اولیه کانون نشر حقایق اسلامی) از آن جمله‌اند. عقاید مارکسیستی و ماتریالیستی در این دوران، بخصوص بر بخش مهمی از انقلابیون مذهبی تأثیر اساسی گذاشت. این تأثیر را می‌توان در عقاید نخستین بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق (سعید محسن، محمد حنیف نژاد، ناصر صادق و...) نیز مشاهده کرد.^{۲۲۵} تأثیر این عقاید بر بخش عمده‌ای از کادرها و اعضای مرکزی سازمان مجاهدین خلق، بعدها به انشعاب بزرگ سال ۵۴ و موجب پیدایش مجاهدین مارکسیست (سازمان پیکار) شد. دکتر علی شریعتی در همین دوران - ضمن تبلیغ "بازگشت به خویش" (یعنی اسلام) تأکید می‌کند: "بطور کلی مدرنیسم و مارکسیسم در دو جبهه و از دو سوی مختلف، آنچه را که شخصیت وجودی یا خویشتن تاریخی ملت‌ها می‌نامیم، مورد هجوم قرار دادند"^{۲۲۶}.

این طریق، "دینیت" و "اسلامیت فرهنگ ایران" را استنتاج نمایند، مورد انکار قرار می‌دهد. در این باره، سلسله مقالات بابک بامدادان در: نشریه الفباء، شماره‌های ۱-۴ و نشریه زمان نو، شماره‌های ۱۰ و ۱۱ قابل ذکر است.

اسناد تاریخی نشان می‌دهند که احزاب سیاسی، نشریات و روزنامه‌های مهم، اتحادیه‌های کارگران، کشاورزان، زنان و کمیته‌های اصناف در این دوران - بطور کلی - فاقد خصلت مذهبی یا اسلامی بوده‌اند. انقلاب مشروطیت ایران نیز - در کلیت خود - اساساً دارای فضا و هدف‌های غیرمذهبی بود بطوری که ضمن اعدام یکی از بزرگترین مراجع اسلامی آن عصر (شیخ فضل‌الله نوری) توسط مردم، دیگر رهبران بزرگ مذهبی (مانند طباطبائی، بهبهانی و...) نیز مجبور به دنباله‌روی از خواست‌های مردم بودند. در این باره نگاه کنید به: لوائیح، شیخ فضل‌الله نوری، صص ۱۴-۱۶ و ۲۰-۲۲ و ۲۸-۳۲ و ۳۵ و ۳۷ و ۳۹ و ۵۵-۵۶ و ۵۸ و ۶۶؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام کرمانی، بخش اول، صص ۳۰۶ و ۳۲۱؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت، فریدون آدمیت، صص ۴۲۲-۴۲۳. ۲۲۵ - نگاه کنید به: اقتصاد، محمود عسگری زاده؛ شناخت، محمد حنیف نژاد، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق. ۲۲۶ - بازگشت به خویش، ص ۸۵.

حجت الاسلام سید محمد خاتمی نیز، ضمن یادآوری رونق مارکسیسم در این دوران و ضعف و زبونی اسلام در میان اقشار تحصیل کرده و دانشگاهی می نویسد: "دانشگاهها، مرعوب هیاهوی تبلیغی الحاد بودند - بویژه الحاد مارکسیستی - بچه های مسلمان ما در دانشگاههای ایران قاچاقی زندگی می کردند"^{۲۲۷}.

همه این عوامل باعث شدند تا از یکطرف، رژیم شاه برای مبارزه با "خطر کمونیسم" با تشکیل "سپاه دین"، به تقویت اسلام و شریعتمداران و توسعه مساجد و دیگر مراکز مذهبی پردازد، و از طرف دیگر: موجب گردیدند تا متفکران و روشنفکران اسلامی از حوزه ها و حجره های خویش بیرون خزیده، با استفاده از متون و منابع ابتدائی (مثل "اصول مقدماتی فلسفه") به نقد مارکسیسم و ماتریالیسم پردازند. پیدایش انجمن های اسلامی نهضت آزادی (به رهبری مهندس مهدی بازرگان و آیت الله طالقانی)، کانون نشر حقایق اسلامی (به سرپرستی محمدتقی شریعتی) حسینیه ارشاد (به سرپرستی مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی) - در این راستا بوده و لذا - تا مدت ها - فعالیتهای آنها با نظر مساعد رژیم شاه همراه بود.^{۲۲۸}

۲۲۷ - مقاله "تهاجم هنرمندانه به مبادی الحادی مدرن": کیهان هوانی، ۲۷ خرداد ۱۳۶۶، ص ۲۶.
۲۲۸ - مرحوم محمدتقی شریعتی یادآور می شود که: "مبارزه ما در کانون نشر حقایق اسلامی در سه جهت صورت می گرفت، عبارت دیگر، ما به سه طریق مبارزه می کردیم، نخستین مرحله: در جریان این مرحله از مبارزات در عین اینکه می کوشیدیم بی پایگی مکتب کمونیسم و مارکسیسم را نشان بدهیم، در برابر، از اسلام سخن می گفتیم و ارزشهای اسلام را مطرح می کردیم"، ویژه نامه استاد محمدتقی شریعتی، ضمیمه ارشاد (نشریه هواداران اندیشه دکتر شریعتی) شماره ۳۱-۳۳، خرداد ۶۶، ص ۳. مقایسه کنید با: مدافعات مهندس مهدی بازرگان در دادگاه نظامی شاه، ص ۸۲ و ۱۲۲ و ۱۲۴. همچنین نگاه کنید به: فیلسوف و فیلسوف نماها، آیت الله مکارم شیرازی، قم، ۱۳۳۴. در مورد فعالیت های دکتر علی شریعتی با موافقت رژیم، نگاه کنید به مقاله روشنگر دکتر جلال متینی (استاد سابق دانشکده ادبیات مشهد و همکار دکتر علی شریعتی) در: ایرانشناسی، شماره ۲، ۱۳۷۳، خصوصاً صص ۳۸۳-۳۸۹.

۲- خصلت ضدغربی

اسلام و حکومت اسلامی - اساساً - یک نظام ایدئولوژیک است. در این نظام، انسان‌ها تنها با ارزش‌های ایدئولوژیک ارزیابی و داوری می‌شوند. اعتقاد به مذهب - بعنوان یک استراتژی و یک ایمان - و عقیده به اسلام - بعنوان یک ایدئولوژی - همه ارزش‌های انسانی و اجتماعی را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. بنابراین: اصالت اسلام بعنوان یک حقیقت برتر، انحصارگرایی، خودبینی و تمام‌خواهی (totalitarisme) جوهر ذاتی چنین نظام و تفکری است.

برخورد نظریه پردازان "اسلام راستین" با فرهنگ و تمدن غرب نیز از خصلت خودخواه و خودگرای نظام اسلامی برمی‌خیزد. تقریباً همه آنان (خصوصاً دکتر علی شریعتی) آنجا که مدنیت، آزادی، دموکراسی و دیگر ارزشهای اجتماعی - سیاسی غرب مطرح است یا به انکار می‌پردازند و یا به اقتباس و استسلام (یعنی اسلامی کردن مفاهیم فلسفی، سیاسی و اقتصادی غرب).

نخستین نظرات مدون در باره غرب را می‌توان در کتاب "غرب زدگی" جلال آل احمد جستجو کرد. این کتاب، در حقیقت مانیفست روشنفکران اسلامی ایران در برخورد با تمدن و فرهنگ غرب است. جلال آل احمد پس از سرگشتگی‌های سیاسی - فلسفی، سرانجام به تفکرات اسلامی بازگشت. او "بعنوان مدافع کلیت تشیع اسلامی"^{۲۲۹} کوشید تا عقل ستیزی خود را در لفافه غرب ستیزی و دشنام به روشنفکران غیرمذهبی (بعنوان غریزدگان) بپوشاند و از این طریق، ضرورت "بازگشت

به خویش“ (یعنی بازگشت به فرهنگ تشیع) را در جامعه در حال تحول ایران، توجیه و تبلیغ نماید. آل احمد ضمن درک نادرست از آزادی و دموکراسی غربی و تقلیل احزاب سیاسی اروپا تا حد “منبرهائی برای تظاهرات مالیخولیا آمیز آدم های نامتعادل” و ضمن ابراز تأسف از اینکه “ما نتوانسته ایم شخصیت فرهنگی - تاریخی خودمان را در قبال ماشین و هجوم فرهنگ غرب حفظ کنیم”، “روحانیت ایران را آخرین برج و باروی مقاومت در قبال فرنگی” می دانست و برای تدارک و تداوم این مقاومت علیه فرهنگ و تمدن غرب، “وحدت روحانی و روشنفکر” و “تدریس قصص مذهبی و ملی در مدارس” را توصیه می کرد.^{۲۳۰}

با چنین برداشتی از غرب و غریزدگی است که دکتر شریعتی نیز ضمن تأکید به “هجوم مدرنیسم به شخصیت وجودی یا خویشتن تاریخی مان” کوشش می کند تا “نسل ما را از آن خیرگی و خودباختگی و احساس حقارت در برابر تمدن غرب” رهائی بخشد.^{۲۳۱}

دکتر شریعتی در سال های ۱۹۶۰ (در اوج جنبش دانشجویی و روشنفکری فرانسه) تحصیلات عالی خویش را در دانشگاه های پاریس به پایان رسانید و بنابراین طبیعی بود که وی درک روشن تری از فرهنگ و تمدن غرب (خصوصاً فرانسه) داشته باشد. اما او - متأسفانه - بسان آخوندی که بهر حال از حجره قدیمی و سنتی خویش بیرون خزیده، در اولین برخورد با غرب و ارزشهای علمی، عقلی و مادی آن، واکنشی شرم آلود و ارتجاعی ابراز می کند. دکتر شریعتی براساس دگم های ایمانی و اصول

۲۳۰ - نگاه کنید به: کارنامه سه ساله، صص ۱۶۶-۱۶۷؛ غرب زدگی، صص ۲۸ و ۳۵-۳۶

و ۱۰۲-۱۰۳؛ در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، ص ۷۳.

۲۳۱ - بازگشت به خویش، ص ۸۵؛ شیعه، صص ۳۵ و ۱۲۹، م. آ. ۷.

اعتقادی خویش - که به عقیده او: "حقایق ثابت و لایتغیر است"^{۲۳۲} با پیشداوری، به داوری ارزش های عقلی، مادی و فردی غرب می پردازد و می نویسد: "برای مصونیت از میکرب غربزدگی... و برای نیرومند شدن در برابر هجوم ارزش های عقلی، مادی و فردی غرب، خود را با حکایات مشنوی (مولانا) واکسینه کردم"^{۲۳۳}.
این "پرهیز" یا "واکسیناسیون فرهنگی" از این اعتقاد دکتر شریعتی ناشی می شد که: "نهضت تشبه به غربی (غربزدگی) همچون طوفانی، برج و باروی تعصب را که بزرگترین و قوی ترین حفاظ های وجود ملت ها و فرهنگ ها بود، فرو ریخت و راه برای نفوذ غربی و ویرانی ارزشهای تاریخی و سنتی و اخلاقی ملت های شرقی باز شد و مردم ما - در برابر آن - بی دفاع ماندند"^{۲۳۴}.
برای بسیاری از نظریه پردازان "اسلام راستین" فرهنگ و تمدن غربی مقوله ای "فاسد"، "گمراه کننده" و "ضد اخلاقی" است. آنها، آزادی و مدنیت غرب را تنها در "روابط جنسی"، "آزادی شهوات"، "آزادی همجنس بازی" و "مجالس شب نشینی و رقص" خلاصه کرده و نتیجه می گیرند که: "جامعه متمدن امروزی (یعنی غرب) جامعه ای است منحط، فاسد و متعفن" و لذا بر اخلاقیات و ارزش های اسلامی تأکید می کنند.^{۲۳۵}

۲۳۲ - شیعه، ص ۱۷۸، م. ۷. آ.

۲۳۳ - اسلامشناسی، ۲، صص ۱۴۷-۱۴۸، م. ۱۷. آ.

۲۳۴ - همان کتاب، ص ۸۵. پان. برادران، سید محمدحسین طباطبائی،

۲۳۵ - از جمله نگاه کنید به: روابط اجتماعی در اسلام، سید محمدحسین طباطبائی،

ص ۳۰؛ پیرامون انقلاب اسلامی، مرتضی مطهری، صص ۱۰۳-۱۰۴؛ مسئله حجاب،

مرتضی مطهری، صص ۲۲۴-۲۲۵. پان. برادران، سید محمدحسین طباطبائی،

۳- ولايت فقيه (رهبر) و استقرار يك ديكتاتورى توتاليتري (فاشيسم و استالينيسم)
آزادى و دموكراسى در نظام اسلامى
امامت، امت و جامعه بى طبقه توحيدى
اسلام مانند ديگر اديان سامى، اساساً يك دين خداسالار است و انسان ها - در تحليل نهايى - يا "عبد الله" (بنده خدا) هستند يا "اغنام الله" (گوسفندان خدا).
تصوير خدا در قرآن، تصوير يك فرمانرواى مطلق قبائل پدرسالار است و ضرورت وجودى ظهور پيغمبران؛ گمراهى، ضلالت، طفوليت و نادانى انسان ها و نياز فطرى آنان به يك هدايت كننده و پيشوا (رسول و امام) مى باشد. مسئله "خداگونگى انسان" در قرآن^{۲۳۶} و خليفه خدا بودن انسان بر روى زمين^{۲۳۷} كه مستقيماً از تورات اخذ و اقتباس شده است^{۲۳۸}، در اسلام و خصوصاً در شيعه نه بر "نوع انسان" بلكه ناظر بر "فرد" (يعنى پيغمبر، امام و ولي فقيه) مى باشد. در چنين ديدگاهى، پيغمبر و امام چونان پدر يا شبانى است كه از طرف خدا، رسالت و ولايت (سرپرستى) دارد تا خيل عظيم گله هاى انساني را از ورطه ضلالت و جهالت، بسوى كمال هدايت كند.

مرگ حضرت محمد (در سال ۱۱ هجرى/۶۳۱ م) و مشخص نبودن جانشين او، اختلافات و منازعات فراوانى را در جامعه اسلامى آن زمان

۲۳۶- سوره حجر، آيه ۲۹.

۲۳۷- سوره بقره، آيه ۸۲.

۲۳۸- سفر پيدايش، باب اول، آيه ۲۶-۲۸.

بدنبال داشت. از یکطرف: ابوبکر، عمر، عثمان و دیگران (بعنوان شیوخ و بزرگان قریش و اصحاب نزدیک پیغمبر) و از طرف دیگر: حضرت علی (بعنوان داماد و وارث پیغمبر) کشمکش‌های شدیدی را برای تصاحب قدرت سیاسی- مذهبی آغاز کردند. اکثریت مسلمانان، ابوبکر را بعنوان خلیفه اول در نظر داشتند، در حالیکه علی و گروه قلیلی از یاران او، با استناد به گفته محمد در "غدیر خم" (هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست) معتقد به وصایت پیغمبر جهت انتصاب علی به خلافت (امامت) بودند.^{۲۳۹} در جریان سقیفه، گروهی معتقد به انتخاب خلیفه از طریق اجماع مسلمین بودند، در حالیکه گروه اندکی، خلافت (امامت) را مبتنی بر اصل وصایت، موروثی و مختص به خاندان پیغمبر (علی) می دانستند.^{۲۴۰}

بدین ترتیب: شیعه با نفی اصل انتخاب و اراده اکثریت مردم و با اعتقاد به اصل وصایت و انتصاب، فلسفه سیاسی خود را مبنی بر الهی و موروثی بودن امامت (خلافت) در خاندان علی - در طول دوازده نسل - اعلام می کند. عبارت دیگر: تداوم و استمرار رهبری پیامبر را - در طول دوازده نسل - دوازده امام بعهدہ دارند که "از بالا" و از طرف فرماندهی انقلاب اسلامی و نخستین ایدئولوگ نهضت (یعنی حضرت محمد) براساس وصایت، تعیین شده اند که آخرین آنان امام دوازدهم است که تا قیامت، رهبری جامعه اسلامی را برعهده دارد... وصایت اینست، مردم باید به این وصیت عمل کنند، مردم باید زمام خود را به دست

۲۳۹ - در باره غدیر خم و بی پایه بودن استدلال شیعیان نگاه کنید به: اسلامشناسی، علی میرفطرس، چاپ یازدهم، صص ۷۱-۷۳.
۲۴۰ - نگاه کنید به: خاندان نوبختی، اقبال آشتیانی، صص ۵۳-۵۸؛ فرق الشیعه، نوبختی، صص ۷۴ و ۱۶۰ و ۱۷۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۲۸-۱۳۳۶ و ۱۳۴۲-۱۳۵۴.

”ولى“ بدهند وگرنه به گمراهى افتاده اند... امامت (خلافت)، منصبى است الهى و نه شورائى و انتخابى... امامت يك حق ذاتى است ناشى از ماهيت خودِ امام نه ناشى از عامل خارجى انتخاب...^{۲۴۱} بنابراین: فلسفه سياسى شيعه - بطور آشكار - ماهيت تبعيض نژادى و برترى قومى و ارثى خود را - با انحصار حق حكومت در خاندان على در طول دوازده نسل - به نمايش مى گذارد. در اين فلسفه، پيغمبر يا امام چونان ”پدر“ يا ”شبان“ى است كه از طرف خدا رسالت و ولايت (سرپرستى) دارد تا گله هاى انسانى را از ورطه ضلالت و جهالت بسوى كمال (نه سعادت) هدايت كند. در اين ديدگاه، نادانى، طفوليت فكرى و گمراهى اكثريت مردم جامعه - بعنوان يك واقعيت - امرى مسلم و پذيرفته شده است. قرآن در بيش از ۲۰ مورد، اكثريت مردم را ”جاهل و نادان“ (وَ اكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) مى داند و در بيش از ۱۹ مورد اكثريت مردم را ”بى خرد و بى عقل“ و ”فاسق“ معرفى مى كند و در موارد متعددى آنان را ”ناسپاس“ و ”فاسد“، ”گمراه“، ”منكر حق“ و ”گمراه كننده“ مى نامد. بنا بر اين به پيغمبر توصيه مى شود كه از آراء و خواست اكثريت مردم، پيروي مكن زيرا ”اگر از اكثريت مردم پيروي كنى، آنان ترا از راه

۲۴۱ - شيعه يك حزب تمام، دكتور على شريعتى، صص ۱۵۱ و ۱۶۷، م. ۷۷؛ امت و امامت، صص ۵۷۷-۵۷۹ و ۶۳۱، م. ۲۶۶؛ اسلام شناسى، ص ۳۱، م. ۳. مقايسه كنيد با كلينى: اصول كافى، ج ۲، ص ۲۵؛ آيت الله خمينى، ولايت فقيه، صص ۲۱ و ۷۰؛ آيت الله مظهرى، خلافت و ولايت از نظر قرآن و سنت، مقاله ولاءها و ولايت ها، ص ۳۶۲؛ استاد محمدتقى شريعتى؛ خلافت و ولايت در قرآن و سنت، صص ۶۵ و ۱۸۷ و ۱۸۹ و ۱۹۹؛ آيت الله سيدصادق روحانى؛ نظام حكومت در اسلام، صص ۲۹-۳۰؛ محمدحسين حبيبي (عضو سازمان مجاهدين خلق)، ضرورت عام رهبرى، صص ۱۴۵-۱۴۸؛ حجه الاسلام سيدحسن طاهرى خرم آبادى: ولايت فقيه و حاكميت ملت، صص ۹۵-۹۶؛ مجله پيام انقلاب، شماره ۶۹، ص ۴۸.

حق و حقيقت منحرف مى سازند“^{۲۴۲}.
اعتقاد به گمراهي، ناداني و طفوليت فكري اكثريت مردم بعنوان برجسته ترين ويژگي تشيع^{۲۴۳} جوهر اعتقادي همه نظريه پردازان “اسلام راستين” است. در آراء اين نظريه پردازان، اكثريت مردم بعنوان “گله”، “كودك خردسال” و “رأس ها” (الاغ و گاوها) تصور شده اند. آيت الله خميني تأكيد مى كند: “مردم، جاهل و ناقصند و نيازمند كمال اند و ناكاملند...”^{۲۴۴} بنظر آيت الله سيدصادق روحاني نيز: “اكثريت مردم نادان و ناقص و محتاج و غيركاملند... و نمى توانند خير و شر را تشخيص دهند...”^{۲۴۵}

دكتور على شريعتي نيز در توجيه انتصابي بودن امام (پيشوا) و عدم اعتبار آراء اكثريت مردم، ضمن منحن ناميدن اكثريت مردم جامعه، آنان را به گوسفنداني تشبيه مى كند كه فاقد عقل و اراده اند، او با اين پيشداوري كوشش مى كند تا در باره ضرورت ماهيت ضددمكراتيك حكومت اسلامي داوري نمايد: “جهل توده هاي عوام مقلد منحن و بنده واري كه رأی شان را به يك سواري خوردن يا يك شكم آب گوشت به

۲۴۲ - وَاِنْ تَطَّعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضْلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، سورة انعام، آية ۱۱۶. همچنين نگاه كنيد به: سورة مائده، آية ۵۹ و ۱۰۳؛ سورة آل عمران، آية ۱۱۰؛ سورة اعراف، آية ۱۰۲؛ سورة توبه، آية ۸؛ سورة زخرف، آية ۷۸؛ سورة فحر، آية ۱۲. وسوره هاي ديگر. حضرت على نيز در خطبه هاي خویش، اكثريت مردم را بعنوان کسانی تعبیر می كند كه همیشه بر باطل اجتماع می كنند و در مسیر گمراهی گام می نهند. او معتقد است كه “توده هاي مردم همواره بر سر سفره ای جمع می شوند كه سیری آن اندك و گرسنگی آن بسيار است”، نهج البلاغه، ص ۱۹۲، خطبة ۶۴۹.

۲۴۳ - اندیشه هاي سياسي در اسلام، حميد عنايت، ص ۴۴.

۲۴۴ - ولايت فقيه، صص ۵۸ و ۶۲.

۲۴۵ - نظام حكومت در اسلام، صص ۳۰ و ۹۶.

هر که بانی شود، اهداء می کند و تازه، اینها، غیر از آراء اسیر گوسفندی است... آراء رأس ها (الاغ ها و گاوها)... رهبری نمی تواند خود، زاده آراء عوام و تعیین شده پسند عموم و برآمده از متن توده منحط باشد...^{۲۴۶}

وقتی اکثریت مردم جامعه، ناقص، ناآگاه، کودک و گوسفند قلمداد شوند، لازم می آید که راهنما، شبان، ولی یا سرپرستی آنها را رهبری و هدایت نماید تا: "در پرتو هدایت او، امت (جامعه) حرکت و جهت حرکت خویش را گم نکند"^{۲۴۷}.

چنانکه گفته ایم اصل "ولایت" (سرپرستی) و اعتقاد به عدم رشد عقلی، ناقص بودن، طفولیت فکری و نادانی اکثریت مردم جامعه متأثر از قرآن است. در قرآن بیش از ۲۳۵ بار واژه "ولاء" و "ولایت" و اشتقاقات آن تکرار شده است. در حقوق مدنی نیز مواد مربوط به ولایت قهری پدر، حجر و قیمومیت (قیم صغار، اشخاص غیررشید و مجانین) مصادیقی از نظریه "ولایت" (سرپرستی) می باشند.^{۲۴۸}

آیت الله خمینی با تأکید بر نادانی و نقصان اکثریت مردم جامعه، وجود "ولی" و "قیم" را برای سرپرستی امور جامعه، امری لازم و ضروری می داند. به عقیده او: "قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت

۲۴۶ - امت و امامت، صص ۵۰۴ و ۶۰۴ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۴ و ۶۲۷. مقایسه کنید با: بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، مقاله آیت الله سیدحسین طباطبائی، صص ۷۴، ۸۳، ۹۳-۹۴؛ خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، مقاله مرتضی مطهری، صص ۳۶۱-۳۶۲؛ غرب زدگی، جلال آل احمد، صص ۹۱-۹۲. کلمات داخل پرانتز از ماست.
۲۴۷ - شیعه یک حزب تمام، ص ۴۷، م. آ. ۷. مقایسه کنید با نظر آیت الله طباطبائی: بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، ص ۹۶.
۲۴۸ - نگاه کنید به: قانون مدنی، مواد ۱۱۸۰-۱۱۹۴ و ۱۲۰۷-۱۲۱۷.

هیچ فرقی ندارد^{۲۴۹}.

مرتضی مطهری نیز تأکید می‌کند: "امامت و پیشوائی، نوعی ولایت است، زیرا نوعی حق تسلط و تدبیر و تصرف در شئون مردم است"^{۲۵۰}. با چنین اعتقادی است که "اسلام - بدون استثنا - در همه شئون افراد مجتمع انسانی مداخله می‌کند"^{۲۵۱}. اعتقاد به "ولایت" اساسی‌ترین اصل در باورهای شیعه است بطوریکه بسیاری از متفکرین شیعی آنرا "فطری"، "غیرقابل‌الغاء و تغییر" و "اهمال‌ناپذیر" می‌دانند که "برای همیشه در جامعه اسلامی باید زنده باشد"^{۲۵۲}. بقول دکتر شریعتی: "قبول و ارزش همه عقاید و اعمال دینی، منوط به اصل ولایت است"^{۲۵۳}.

بنابراین: در فلسفه سیاسی شیعه، استقرار حکومت اسلامی، لزوماً

۲۴۹ - ولایت فقیه، ص ۴۶.

۲۵۰ - خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، صص ۳۶۱-۳۶۲. مقایسه کنید با نظر آیت الله طالقانی: اسلام و مالکیت، ص ۲۰۷.

۲۵۱ - علامه طباطبائی، روابط اجتماعی در اسلام، ص ۲۶؛ اسلام و نیازهای واقعی هر عصر، علامه طباطبائی، ص ۵۲. آقا سید ابوالفضل نبوی نیز در تعریف "ولایت کلیه" می‌گوید: "امام هر عصری با اذن و مشیت پروردگار، در جمیع اماکن و بر جمیع عوالم وجود فرمانفرماست و در هر نقطه از قلمرو هستی، امر و اراده او (امام) نافذ و جاری است، امراء هستی، ص ۷۸، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۸۷ هجری قمری.

۲۵۲ - نگاه کنید به نظرات آیت الله طباطبائی در: بحثی در مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، صص ۷۵-۷۶ و ۷۹ و ۸۲ و ۹۳-۹۶ و ۹۸؛ محمدتقی شریعتی: خلافت و ولایت...، ص ۱۹۳. نظریه پردازان مجاهدین خلق، حتی اقتصاد اسلامی را نیز جزئی از "سیستم ولایت" می‌دانند، "سیستمی که خود در جهت ایدئولوژی اسلامی و در داخل این چهارچوب حرکت کرده، پاسدار همه اصول و ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی اسلام است"، ابوذر ورداسبی: جزمیت فلسفه حزبی، ص ۲۰۷.

۲۵۳ - اسلام‌شناسی، ج ۱، ص ۸۶، م. آ ۱۶؛ حسین، وارث آدم، ص ۹۹، م. آ ۱۹.

و لاجرم مبتنی بر اصل "ولایت" خواهد بود. در این دیدگاه: محمد، هم رسول خداست، هم امام است و هم "ولی" (سرپرست) امت، و آمده است تا جامعه (امت) را از ضلالت و جهالت رهائی بخشد. بعد از پیغمبر، وظیفه رهبری و رسالت از منبع الهی به جانشینان پیغمبر - یعنی امامان شیعه در دوازده نسل و سپس به جانشینان آنان (فقها) - تفویض می شود. امام (پیشوا) متعهد نیست که همچون رئیس جمهور آمریکا مطابق ذوق و پسند و آرای اکثریت مردم عمل کند زیرا - قبلاً و فطرتاً - اکثریت مردم جامعه، ناقص و نادان اند. او تعهدی ندارد که برای خوشی، شادی، رفاه، سعادت و نیک بختی افراد جامعه کوشش کند. در نظر "امام، سعادت و شادمانی جامعه، امری فرعی و حتی پوچ و مسخره می نماید. او تنها متعهد است که هرچه زودتر جامعه را بسوی "کمال" رهبری کند، حتی اگر این "کمال" به قیمت رنج افراد و علیرغم میل و اعتقاد آنان باشد، بقول دکتر شریعتی: "مسئولیت امام، ایجاد یک انقلاب شیعی است... مسئولیت گستاخ بودن در برابر مصلحت ها، در برابر عوام (مردم) و پسند عوام و بر ذوق و ذائقه و انتخاب عوام شلاق زدن. رسالت سنگین رهبری (امام یا پیشوا) در راندن جامعه و فرد از آنچه هست بسوی آنچه باید باشد به هر قیمت ممکن، بر اساس یک ایدئولوژی ثابت... اگر اصل را در سیاست و حکومت به دو شعار رهبری و پیشرفت - یعنی تغییر انقلابی مردم - قرار دهیم آنوقت/انتخاب/این رهبری بوسیله افراد همین جامعه، امکان ندارد زیرا افراد جامعه هرگز به کسی رأی نمی دهند که با سنت ها و عادات و عقاید و شیوه زندگی رایج همه افراد آن جامعه، مخالف است... کسی که با کودکان (یعنی مردم) به سختی رفتار می کند و آنها را در یک نظم دقیق متعهد می کند و به آنها درس جدید

تحمیل می‌کند، مسلماً رأی نخواهد آورد... امام مسئول است که مردم را بر اساس مکتب (اسلام) تغییر و پرورش دهد حتی علیرغم شماره آراء... رهبری باید بطور مستمر، به شیوه انقلابی - نه دموکراتیک - ادامه یابد... او هرگز سرنوشت انقلاب را بدست لِرزان دموکراسی نمی‌سپارد^{۲۵۴}.

دیگر متفکران "اسلام راستین" نیز تأکید می‌کنند که: "در حکومت اسلامی اگر تعیین حاکم از راه مراجعه به آرا مردم باشد، قطعاً اکثریت آنها به کسی که مخالف عادات و عقایدشان است رأی نخواهند داد. و از آنجا که اسلام برنامه انقلابی دارد، لذا تعیین حاکم به نحو دموکراسی کذائی و مصطلح مفهومی ندارد زیرا برنامه‌های اسلام همه انقلابی و با رعایت عقل طراحی شده و غالباً با تمایلات نفسانی و لذات حیوانی افراد مغایر است، لذا نمی‌شود حکومت اسلامی، دموکراسی باشد..."^{۲۵۵}.

بنابراین: آنچه حکومت اسلامی را از سایر حکومت‌ها جدا می‌کند، مسئله حاکمیت و منشأ آن است: در حکومت‌های مبتنی بر دموکراسی، اکثریت مردم حاکمیت دارند و از قوانین و حکومتی اطاعت می‌کنند که خود ایجاد و انتخاب کرده‌اند، اما در حکومت اسلامی (در

۲۵۴ - دکتر علی شریعتی، امت و امامت، صص ۵۰۴-۵۰۵ و ۵۲۱ و ۶۰۱-۶۰۲ و ۶۳۰-۶۳۱ م. آ ۲۶؛ مسئولیت شیعه بودن، صص ۲۴۸-۲۴۹ و ۲۵۴ و ۲۶۴، م. آ ۷؛ انتظار مذهب اعتراض، ص ۲۶۸، م. آ ۱۹؛ کلمات داخل پرانتز از ما است.

۲۵۵ - آیت الله سیدصادق روحانی، نظام حکومت در اسلام، صص ۳۰ و ۹۷. مقایسه کنید با نظر آیت الله طباطبائی: بخشی در باره مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، صص ۸۵-۸۶؛ روابط اجتماعی در اسلام، صص ۳۵-۳۶؛ محدثی شریعتی، خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، صص ۸۸-۸۹؛ حجت الاسلام طاهری خرم‌آبادی، ولایت فقیه و حاکمیت ملت، صص ۵۰ و ۷۶ و ۹۷-۹۸.

هر شکل و نام آن) بدلیل جهل و گمراهی و نقصان طبیعی مردم، وضع قوانین و حاکمیت از انسان‌ها سلب و به خدا و سپس به نمایندگان او (پیغمبر، امامان و فقها) تفویض می‌شود. فلسفه و ماهیت رژیم سیاسی در همه انواع حکومت‌های اسلامی (از خمینی تا مجاهدین) مبتنی بر اصل رهبر است. در این فلسفه، امام، انسان مافوق و پیشوا است. ابرمردی است که جامعه را سرپرستی، زعامت و رهبری می‌کند. دوام و قوام جامعه بوجود امام بستگی دارد. امام، عامل حیات و حرکت امت (جامعه) است. وجود و بقای امام است که وجود و بقای امت را ممکن می‌سازد. امام، "پیشوا" است تا نگذارد امت به بودن و خوش بودن و لذت پرستی تسلیم شود و بالاخره پیشوا است تا در پرتو هدایت او، امت - چونان گوسفندی - حرکت و جهت حرکت خویش را گم نکند.^{۲۵۶}

با چنین اعتقادی است که مجاهدین خلق نیز تأکید می‌کنند: "رهبری، مطلقاً، هیچ تعینی به سمت پائین (توده‌ها) را نمی‌تواند بپذیرد، تعین او را الزام مشخص ایدئولوژیک - سیاسی سازمانش مشخص می‌کند. یک درجه پائین آمدن از این، محتوای مسئولیت رهبری را مخدوش می‌کند"^{۲۵۷}.

۲۵۶ - نگاه کنید به: دکتر شریعتی، شیعه، یک حزب تمام، ص ۴۷-۴۸، م. ۷۱؛ امت و امامت، صص ۵۲۳، ۵۲۹ و ۵۴۶-۵۴۸، م. ۲۶۱. مقایسه کنید با نظر آیت الله طباطبائی، بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، صص ۹۴ و ۹۶؛ تبیین جهان، مسعود رجوی، ج ۴، صص ۱۱-۱۲، ج ۵، ص ۵۴؛ ولایت فقیه و حاکمیت ملت، حجت الاسلام حسن طاهری خرم‌آبادی، صص ۴۰ و ۶۰-۶۱؛ اقتصاد توحیدی، ابوالحسن بنی‌صدر، ص ۲۶۳.

۲۵۷ - سخنرانی مهدی ابریشم چی، شخصیت دوم سازمان مجاهدین خلق، تشریف مجاهد، شماره ۲۵۵، ص ۲۳.

مسئله ولایت فقیه براساس آیه ۵۹ سوره نسا قرار دارد. در این آیه، قرآن به مسلمانان تأکید می کند که: "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم" (یعنی: خدا و رسول خدا و جانشینان وی را اطاعت کنید) فقها و مفسرین شیعه "اولی الامر" را ناظر بر امامان شیعه و جانشینان آنان (فقها) می دانند. بنظر آیت الله خمینی: "رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت، بعد از رسول اکرم، انمه اظهاراند که متصدی اجرای احکام و برقراری نظامات اسلامی باشند و پس از آنها فقهای عادل علمدار این مقامات هستند... فقها از طرف امام (ع) حجت بر مردم هستند. همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است؛ در امر حکومت، تمشیت امور مسلمین تا اخذ و مصرف عواید عمومی. از آنجا که فقها، امانا رسل هستند باید رئیس ملت هم باشند... خلاصه، اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقهاست از گرفتن خمس و زکات و صدقات و خیریه و خراج تا اجرای حدود و قصاص و... حفظ مرزها و نظم شهرها... و این مسلم است که "الفقها حکام علی السلاطین"...

۲۵۸

دکتر علی شریعتی نیز در باره نقش سیاسی امام و ولی فقیه معتقد است: "امام در کنار قدرت اجرایی نیست. هم پیمان و هم پیوند با دولت نیست، نوعی همسازی با سیاست حاکم ندارد. او خود مسئولیت مستقیم سیاست جامعه را داراست و رهبری مستقیم اقتصاد، ارتش، فرهنگ، سیاست خارجی و اداره امور داخلی جامعه با اوست یعنی امام، هم رئیس دولت است و هم رئیس حکومت و... شیعه پیروی از امام را بر اساس آیه

۲۵۸ - ولایت فقیه، صص ۱۹-۲۱، ۳۵، ۳۹، ۴۲-۴۳، ۴۵، ۴۷، ۶۵، ۶۷، ۷۰ و ۷۶؛

کشف الاسرار، صص ۲۳۲-۲۳۴. ۵۱. آ. م. ر. نه تنها مسئله ولایت فقیه در

”اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم“ توصیه می کند و امام را ”ولی امر“ می داند که خدا اطاعتش را در ردیف اطاعت از خود و اطاعت از رسول شمرده است و این تقلید نیز برای رهبری غیرامام که نایب اوست در شیعه شناخته می شود (زیرا که) *العلما حکام علی الناس*^{۲۵۹}.

مجاهدین خلق نیز ضمن تکرار سخن شریعتی، در باره اهمیت رهبری و لزوم تقلید تأکید می کنند: ”باوجود عامل هدایت کننده و سازمان پیشتاز، اختیاری برای توده ها و افراد جامعه بجا نمی ماند که خلاف رهنمودهای او، مسیر دیگری را برگزینند. آگاهی پیشتاز (یا امام و رهبر) به او ولایتی اعطاء می کند که سراسر جامعه را دربر گرفته و در برابر آن، افراد جامعه، مکلف به اطاعت و گردن گذاری هستند... توده های مردم بایستی از دستورهای این رهبر، اطاعت و پیروی کنند، یعنی: تقلید“^{۲۶۰}.

روشن است که در این ”تقلید“، هرگونه تفکر، تعقل و تردیدی ممنوع و حتی گناه کبیره خواهد بود. در چنین شرایطی، ایمان به سلطه باسلطه ایمان در هم می آمیزد و لذا: کنجکاوی کردن و اما گفتن خطرناک

۲۵۹ - امت و امامت، ص ۵۹۲، م ۲۶۰؛ جهت گیری طبقاتی اسلام، صص ۱۵۲-۱۵۳، م ۱۰۳؛ مقایسه کنید با: نظرات آیت الله طباطبائی، بحثی در مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، ص ۹۴؛ آیت اله مطهری، خلافت و ولایت در سنت و قرآن، مقاله ولا و ولایت ها، صص ۳۶۲-۳۶۴ و ۳۶۸-۳۶۹؛ آیت اله سیدصادق روحانی، نظام حکومت در اسلام، صص ۱۷ و ۳۰ و ۳۹ و ۷۱ و ۱۸۱.

۲۶۰ - نشریه مجاهد، شماره ۲۶۰، ص ۱۰؛ چگونه قرآن بیاموزیم (۲)، ص ۶۴، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق؛ همچنین نگاه کنید به: تبیین جهان، مسعود رجوی، ج ۴، ص ۱۱، ج ۵، ص ۵۴؛ نشریه مجاهد، شماره ۲۵۵؛ نشریه مجاهد، شماره ۲۸۳، سخنرانی مسعود رجوی و مقایسه کنید با نظر آیت الله مطهری، ده گفتار، صص ۲۲۶-۲۲۷؛ دکتر شریعتی، انتظار مذهب اعتراض، ص ۲۶۸، م ۱۹.

است، بقول دکتر شریعتى "باید اطاعتى کورکورانه و تشکیلاتى داشت... این معنای تقلیدى است که در تشیع وجود داشت و همین تقلید نیز برای غیرامام (ولى فقیه) که نایب اوست در شیعه شناخته مى شود. تقلید نه تنها با تعقل ناسازگار نیست، بلکه اساساً اقتضای عقل، تعبد و تقلید است"^{۲۶۱}.

بنابراین: امام یا ولى فقیه "اگر فرمان داد که فلان محل را بگیرید، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را که مضر به اسلام و مسلمین و ملت ها هستند، از بین ببرید، (نه تنها حکم به عدل فرموده بلکه) بر همه لازم است که از او اطاعت کنند... هرکس تخلف کند، خداوند بر او احتجاج خواهد کرد"^{۲۶۲}.

* *

"انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق" در حقیقت طرح و تثبیت نظریه امامت و ولایت در ایدئولوژى و فلسفه سیاسى مجاهدین بود. این "انقلاب ایدئولوژیک" با طرد عناصر غیراسلامى و التقاطى

۲۶۱ - نقش انقلابى یاد و یادآوران، صص ۲۰۸-۲۰۹، م. ۷۷؛ حسین وارث آدم، صص ۲۶۷-۲۶۸، م. ۱۹۷. مقایسه کنید با نظر دکتر عبدالکریم سروش: نشریه کیان، شماره ۵، مقاله "عقل و آزادى". همچنین نگاه کنید به: حدیث بندگى و دلبردى، عبدالکریم سروش، انتشارات صراط، تهران، ۱۳۷۵؛ آیت الله طالقانى در توضیح اطاعت و تقلید در نظام اسلامى یادآورى مى کند که: "... تنها دعوت پیغمبران، توحید در ذات و توحید در عبادت نبود، توحید در ذات و در عبادت، مقدمه و پایه فکرى و عملى بوده برای توحید در اطاعت. آزادى و مساوات از همین معنای خداشناسى و توحید سرچشمه مى گیرد. این همان حقیقت اسلام است که آئین پیغمبر خاتم به آن نامیده شد، یعنى: تسلیم اراده و فکر و عمل و از میان برداشتن هر مقاومت و مانعى...: "تنبيه الامه و تنزيه المله. علامه محمد حسین نائینی، مقدمه آیت اله طالقانى، ص ۸.

۲۶۲ - ولایت فقیه، آیت الله خمینى، صص ۷۵ و ۷۸. همچنین نگاه کنید به سخنرانى او: روزنامه اطلاعات، ۱۷ دی ماه ۶۶.

(مارکسیستی - سوسیالیستی) بسود تحکیم اصول اساسی شیعه، نظریه امامت و ولایت را در پیش سیاسی - ایدئولوژیک مجاهدین خلق تحکیم و تثبیت کرده است. "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین" و طرح مسئله "رهبری خاص الخاص مسعود رجوی" - جدا از علل و انگیزه های سیاسی - تشکیلاتی و جوانب اسرارآمیز، اخلاقی و عاطفی آن، اگر برای همه سازمان های سیاسی ایران حیرت و شگفتی بدنبال داشت، برای آگاهان مسائل اسلامی و خصوصاً شیعی - اما - قابل فهم و پذیرش بود، زیرا روشن بود که مجاهدین خلق با اعتقاد به اسلام و قبول فلسفه سیاسی تشیع (یعنی امامت و ولایت) بعنوان چهارچوب ایدئولوژیک و ارزشی خود، سازمان خویش را اساساً بر حول رهبری و تداوم نظریه امامت و ولایت بنا نهاده اند.

مسعود رجوی (همانند آیت الله خمینی، مرتضی مطهری، دکتر شریعتی و...) تأکید کرده که: "امامت یعنی تداوم اصل نبوت و عنصر رهبری کننده در تاریخ... مجاهدین را هیچ اختلافی با مجاهدین صدر اسلام نیست"^{۲۶۳}. با اعتقاد به اصل ولایت است که رجوی، انتخاب رهبری را مغایر با اصول عقیدتی خویش می داند و تأکید می کند: "علی العموم در سازمان ها و احزاب... کمیته هائی در پائین ترین سطوح باید باشد که به ترتیب، کمیته های بالاتری را انتخاب کنند... ولی ما بر اساس اصول عقیدتی خودمان از انتخاب چند درجه ای رهبری بیش از پیش پرهیز می کنیم... و اما رهبری که وجه مشخصه اش وجه عقیدتی و ایدئولوژیک

۲۶۳ - تبیین جهان، ج ۱، صص ۳۷ و ۴۱، ج ۴، ص ۱۱ و ج ۵، ص ۵۴. همچنین نگاه کنید به کتاب: ضرورت عام رهبری، صص ۵۰ و ۱۴۷-۱۴۸.

است، در رأس رهبری دسته جمعی سازمان - به معنای رهبری عام - قرار دارد.^{۲۶۴}

بر این اساس "رهبری (امام یا ولی فقیه) مطلقاً هیچ تعینی به سمت پائین (توده ها) را نمی تواند بپذیرد... در یک سازمان انقلابی، یگانگی ایدئولوژیک - که تجسم مادی آن در رهبری یگانه ایدئولوژیک است - اساسی ترین بستر دموکراسی و رهائی است... جز با ایدئولوژی و روابط فوق دموکراتیک درونی، امکان ندارد که متحد بمانیم..."^{۲۶۵}. بنابراین: هرگونه تأمل، تعقل و تردید در فلسفه وجودی "انقلاب ایدئولوژیک" امری باطل و بیهوده است چرا که "برای فهم و درک آگاهی شگرف و رهبری خاص الخاص مسعود رجوی... تنها و تنها با رهائی کامل از هرگونه تردید می توان بسوی آن دست دراز کرد"^{۲۶۶}.

۲۶۴ - سخنرانی مسعود رجوی، نشریه مجاهد، شماره ۲۸۳، نهم اسفند ۶۴.

۲۶۵ - نشریه مجاهد، شماره های ۲۵۵ و ۲۵۶، سخنرانی مهدی ابریشم چی و شخصیت دوم سازمان مجاهدین خلق).

۲۶۶ - ضرورت عام رهبری، محمدحسین حبیبی، ص ۳۴. این کتاب، تنها تحلیل نیمه رسمی در باره "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین" است که متن آن قبلاً در نشریه مجاهد چاپ گردیده و بعد بصورت کتاب، از طرف انتشارات وابسته به سازمان مجاهدین (انتشارات طالقانی) منتشر شده است. نویسنده - مانند دکتر شریعتی - ابتدا اصل امامت یا رهبری عام و تمام را مغایر با اصول دموکراتیک و موازین آزادیخواهی می دانست و لذا - مدتها - در "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین" و "طرح و تثبیت رهبری خاص الخاص مسعود رجوی" با تردید، آشفتگی و سرگردانی می نگریست (صص ۹ و ۱۴ و ۲۳-۲۴ و ۲۸) اما پس از یک ماه "کشف و شهود غارفانه" و "سفر دور و دراز تاریخی" و با "رهائی کامل از هرگونه تردید" سرانجام به توجیه عجیب و "کشف عظیم" ی نائل شد: "انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق کشف بزرگی است همسنگ کشف قوه جاذبه زمین و کشف قوه بخار!" نگاه کنید به: صص ۲۹ و ۳۱-۳۳ و ۴۲، ضرورت عام رهبری، و مقایسه کنید با نظر دکتر علی شریعتی، شیعه یک حزب تمام عیار، ص ۸۱، م. ۷۱ که در آن، کتاب "سیر تدریجی تحول قرآن" مهندس مهدی بازرگان را "کشفی همسنگ کشف نیوتن" دانسته است!!!

قبلاً گفتیم که خداگونگی انسان و خلیفه بودن وی بر زمین بجای خدا در اسلام و خصوصاً در شیعه نه بر "نوع انسان" بلکه ناظر بر "فرد" (یعنی پیغمبر، امام و ولی فقیه) است چرا که نشان داده ایم در دیدگاه قرآنی، انسان ها - در تحلیل نهائی - یا عبدالله هستند یا "اغنام الله" (گوسفندان خدا). با این دیدگاه و با اعتقاد به اصل امامت و ولایت کلیه یا "رهبری تام و تمام" است که در دیدگاه مجاهدین خلق، مسعود رجوی نیز چونان موجودی "فوق بشری" متصل به "منبع وحی" و حتی "خدا" قلمداد می شود که "آینده" را می بیند و جهان و جامعه را در حیطه "آگاهی شگرف" خود دارد.^{۲۶۷}

مهدی خدائی صفت (عضو دفتر سیاسی سازمان مجاهدین خلق) در باره "انقلاب ایدئولوژیک" و نقش و جایگاه معنوی مسعود رجوی در اندیشه و اعتقاد مجاهدین - بروشنی - تأکید می کند: "ما به خدائی معتقدیم که در عمل روزمره ما حضور داشته باشد، خدائی که بتوانیم با او رابطه ای واقعی و عینی برقرار کنیم و این، جز از طریق تنظیم رابطه با رهبری تام و تمام عقیدتی (یعنی مسعود رجوی) حاصل نمی شود."^{۲۶۸}

هدف اساسی و رسالت غائی امام (رهبر) پرورش و ایجاد یک "امت" است یعنی ایجاد یک جامعه مبتنی بر یک ایدئولوژی. بنابراین: امت یک جامعه اعتقادی است و امام، رهبر عملی و عینی امت است، یعنی زمامداری که این جامعه اعتقادی را بسوی تحقق هدف هائی که

۲۶۷ - برای آگاهی از نمونه های اینگونه باورها در نزد مجاهدین و علل روانی و اجتماعی آن نگاه کنید به: نشریه مجاهد، شماره های ۲۵۰ تا ۲۶۰؛ اندیشه رهائی، شماره ۵، صص ۳۰-۹۸.

۲۶۸ - نشریه مجاهد، شماره ۲۴۶، ۱۹ اردیبهشت ۶۴، ص ۳۵.

مکتب و مذهب آن را تعیین کرده، هدایت می کند و رسالت امت سازی پیامبر را ادامه می دهد. اگر ملت در تنوع آرا و عقاید واقعیت می یابد، امت - اما - تنها و تنها براساس "وحدت کلمه"، یگانگی عقیده یا "توحید فکری" بوجود می آید: "افراد یک امت - از هر خون و خاک و نژاد - یک گونه می اندیشند، ایمانی یکسان دارند و در یک رهبری مشترک اجتماعی تعهد دارند که بسوی تکامل حرکت کنند، جامعه را به کمال ببرند نه به سعادت"^{۲۶۹}.

بدین ترتیب: جامعه بی طبقه توحیدی نظریه پردازان اسلام راستین، تولد می یابد. جامعه بی طبقه توحیدی - در واقع - قبول فلسفه سیاسی تشیع، گردن گذاشتن بر امامت و پیشوایی امام یا ولی فقیه، یکی شدن یا بقول مجاهدین "یگانه سازی" اعتقادات، بینش ها، روش ها، راه ها و توحید در اندیشه و عمل است: "در جامعه توحیدی تمام ذرات و همه حرکات و پدیده های وجود با یک آهنگ و به یک جهت در حرکت اند و هرچه به آن سوی، روی ندارد، نابود شدنی است. جامعه ای که در همه جا، جو فکری مشابه بوجود می آید، جامعه ای که در همه جای آن بتوانیم اکسیژن اسلام را تنفس کنیم، جامعه ای که مذهب به عنوان یک استراتژی و اسلام بعنوان یک ایدئولوژی همه عرصه های فکری، فرهنگی، ارزشی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی انسان را دربر می گیرد"^{۲۷۰}.

۲۶۹ - امت و امامت، دکتر شریعتی، ص ۵۲۰، م. ۲۶۱؛ شیعه، یک حزب تمام، شریعتی، ص ۴۵، م. ۷؛ همچنین نگاه کنید به: جهان بینی توحیدی، مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۸۷.
۲۷۰ - اسلام شناسی، دکتر شریعتی، ص ۱۷۲، م. ۱۶۱؛ تکیه به مذهب، صص ۲۲-۲۳؛ مقایسه کنید با نظریات آیت الله طباطبائی در کتاب: روابط اجتماعی در اسلام، ص ۸۴؛ بحثی در باره مرجعیت و روحانیت، ص ۸۴؛ مجاهدین خلق: پراگماتیسم، صص ۲۷-۲۸؛ جزمیت فلسفه حزبی، ابوذر ورداسبی، ص ۲۶۰.

اسلام بنا بر ماهیت طبقاتی و سرشت ایدئولوژیک خود، نمی‌توانست - و نمی‌تواند - حامل آزادی‌ها و برابری‌های حقیقی باشد. اختلاف طبقاتی و تبعیض نژادی - بصورت تفاوت بین مالک و مملوک، زن و مرد، برده و آزاد، مسلمان و غیرمسلمان، مؤمن و کافر - بعنوان یک نص و حکم ثابت در سراسر قرآن تأکید و تکرار شده است.^{۲۷۱}

در قرآن و احادیث پیغمبر، سخنی از آزادی و آزادی بیان و عقیده وجود ندارد.^{۲۷۲} با اینحال گروهی از نظریه پردازان "اسلام راستین" از آزادی، برابری، عدالت اجتماعی و حتی سوسیالیسم سخن گفته‌اند و خصوصاً از شورا و حکومت شورائی یاد کرده و در این باره به آیه‌ای از قرآن (امرهم شوری بینهم) استناد کرده‌اند.^{۲۷۳} در حالیکه اسلام یک نظام ایدئولوژیک است و هرگونه آزادی، برابری و عدالت اجتماعی در دایره بسته ایدئولوژی اسلام و به شرط اعتقاد به آن، طرح می‌شود. بهمین جهت در نظام اسلامی، انسان‌ها نه براساس خاستگاه طبقاتی یا اجتماعی خویش، بلکه - ابتدا - براساس گرایش‌های اعتقادی خود به مؤمن و کافر تقسیم می‌شوند.^{۲۷۴} در این طبقه بندی آنچه اصل و اساسی است نه انسان - بعنوان موجود آزاد اجتماعی - بلکه اصل، اسلام بعنوان یک ایدئولوژی

۲۷۱ - نگاه کنید به: اسلام‌شناسی، علی میرفطروس، صص ۴۸-۵۳ و ۵۶-۶۳؛ پندار یک "نقد" و نقد یک پندار (در باره اسلام و اسلام‌شناسی)، صص ۴۰-۴۸ و ۵۵-۵۸ و ۷۶-۸۰.

۲۷۲ - آیت الله سیدعلی خامنه‌ای، کیهان هوانی، ۹ اردیبهشت ۶۶، ص ۸.

۲۷۳ - لازم به تذکر است که این جمله، شکل ناقص و تحریف شده آیه ۱۵۹، سوره آل عمران است و نه تنها بمعنای "شورا" - در معنای امروزی نیست، بلکه مؤید نظریه ولایت است. در این آیه، خدا به محمد (رسول، امام و ولی جامعه) توصیه می‌کند که: "اگر امت بنادانی در باره تو بد کنند، برای دلجوئی آنها در کار جنگ مشورت نما، اما، آنچه خود تصمیم گرفتی انجام ده".

۲۷۴ - امت و امامت، شریعتی، ص ۵۷۸.

و يك حقيقت برتر است. اسلامى كه بقول مسعود رجوى: "محكم و استوار بر جاى خویش خواهد ماند. هيچ كس و هيچ مكئبى هم تا به ابد، معترضش نخواهد شد. هر كس معترض بشود چون با حق در آويخته، به خاك سپاه خواهد نشست"^{۲۷۵}.

در نظام اسلامى، اصل بر اصالت ايدئولوژى است نه بر اصالت انسان، و هدف: اسارت انسان ها در برابر يك استبداد بيرونى (بنام خدا و امام) و انقياد آن ها به يك ايدئولوژى عام و فراگير مى باشد^{۲۷۶}. بقول دكتر شريعتى، هدف: "بازگشت به مذهب بعنوان يك استراتژى و يك ايمان، و اسلام بعنوان يك ايدئولوژى مى باشد"^{۲۷۷}. "بايد يك جنگ آزاديخش براى خود اسلام آغاز كنيم كه اسلام آزاد بشود، خود اسلام نجات پيدا كند، نه اينكه مسلمان ها نجات پيدا كنند..."^{۲۷۸}

نظريه پردازان "اسلام راستين" با محورى كردن دين در زندگى انسان ها و تبیین و تفسير آزادى، دموكراسى و ليبراليسم تحت احكام شريعت، تأكيد مى كنند: توحيد يكي از اصول اسلام در كنار ديگر اصول اعتقادى - مانند نبوت و قيامت و غيره - نيست بلكه توحيد زيربنای همه اين عقايد است. توحيد زيربنای حيات فردى و اجتماعى، مادى و معنوى است. به عبارت ديگر: توحيد، مبنا و جهت اساسى همه وجوه زندگى انسان، اندیشه، احساس ها و اعمال با هر شكلى و كيفيتى است... پس تمام چيزهاى اين سيستم، اين فرهنگ و اين جامعه فى الواقع اسلامى

۲۷۵ - تبیین جهان، دفتر اول، ص ۳۰. ۲۷۶ - اين اصالت ايدئولوژى - چنانكه گفتيم و خواهيم گفت - از طريق "اصالت رهبر" (پيشوا يا امام) واقعيت مى بايد.

۲۷۷ - تكيه به مذهب، صص ۲۲-۲۳. ۲۷۸ - جهت گيرى طبقاتى در اسلام، ص ۱۳۳، م. آ. ۱۰.

به این ختم می شود که خدا را دریابد، نه توی انشاء، بلکه در عمل، توی عمل یعنی چه؟ یعنی جوهر نظام، نفی همه چیزهای دیگر باشد... جوهر نظام، خداست"^{۲۷۹}.

بنابراین: "توحید زیربنای همه ارزش ها و اساس همه نوامیس اسلامی" است. آزادی، دموکراسی و عدالت فقط و فقط با پذیرش این اصل قابل تصور و تصویر است. این امر ناشی از همان جهان بینی توحیدی است که با قبول نکردن هیچگونه تضاد، دگراندیشی و تنوعی، می خواهد "به هر قیمتی" جامعه را نه به "سعادت" بلکه بسوی "کمال" هدایت نماید.

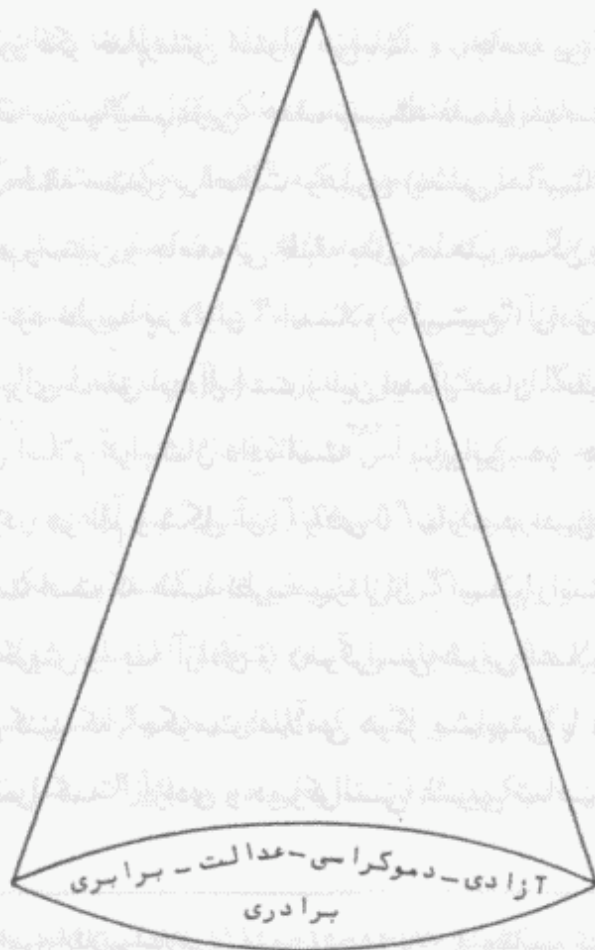
علامه سید محمد حسین طباطبائی در باره اهمیت اعتقاد به توحید و پیوند آن با آزادی و عدالت اجتماعی می گوید: "عده ای از مفسرین و کسانی که در این زمینه ها به بحث پرداخته اند با زحمت فراوان خواسته اند اثبات کنند که در اسلام، آزادی عقیده وجود دارد. اینان به آیه "لا اکراه فی الدین" و نظایر آن استدلال کرده اند... آنچه فعلاً در اینجا می تونس بگویم اینست که توحید، اساس همه نوامیس اسلامی است و با وجود این، چگونه ممکن است اسلام، قانون آزادی عقیده را تشریع کند؟ اسلام در تمام قانونگذاری های خود، جز بر پایه توحید، اتکا نداشته است. این

۲۷۹ - اسلام شناسی، درسهای دانشکده مشهد، دکتر علی شریعتی، صص ۶۷-۶۸، م. ۳۱. نشریه کیان، شماره ۱۱، صص ۱۵-۱۶. مقاله "حکومت دموکراتیک دینی"، عبدالکریم سروش؛ کتاب احیاء، دفتر پنجم، مقاله "باور دینی و داور دینی"، عبدالکریم سروش، تهران، ۱۳۷۰؛ مقایسه کنید با نظرات آیت الله مطهری، جهان بینی توحیدی، وحی و نبوت، ص ۲۳۱، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸۸؛ تنبیه الامه و تنزیه العله، علامه محمد حسین نائینی، مقدمه آیت الله طالقانی، ص ۸؛ مجاهدین خلق: دیدگاههای مجاهدین خلق در باره قانون اساسی دولت اسلام، ص ۷۵.

توحید یعنی اینکه سه اصل مُسلم توحید، نبوت و معاد را قبول داشته باشد. بنا بر این آزادی در دایره این عقاید وجود دارد و اگر آزادی را خارج از این دایره نیز جاری و ساری بدانیم، دین را از اصل، ویران کرده ایم»^{۲۸۰}

اعتقاد بخدا

(توحید)



۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

ارزش های اجتماعی در نظام اسلامی

۲۸۰ - روابط اجتماعی در اسلام، صص ۴۶-۴۷ و ۶۷-۶۸، بحثی در مرجعیت و

روحانیت، صص ۸۵-۸۶.

۲۸۱ - روحانیت، صص ۸۵-۸۶.

مرتضی مطهری نیز با تکیه بر آرا علامه طباطبائی تأکید می‌کند: "ما، عدالت را هم در سایه خدا می‌خواهیم. اگر بنا باشد عدالت باشد اما از نام و یاد خدا اثری نباشد، ما از چنین عدالتی بیزاریم"^{۲۸۱}.

بنابراین: جامعه بی طبقه توحیدی (قسط) جامعه‌ای است که - اساساً - "بر طرز فکر خداپرستی استوار می‌باشد... جامعه بی طبقه، اصل است اما برخلاف سوسیالیسم غربی، هدف نیست. فلسفه سیاسی و شکل رژیم در جامعه بی طبقه مبتنی بر اصالت رهبری (یعنی امامت و ولایت) است... سوسیالیسم راستین و جامعه بی طبقه بدون مذهب ممکن نیست"^{۲۸۲}.

در نزد نظریه پردازان "اسلام راستین" آزادی، ایده‌آل نیست. وسیله‌ای برای تحقق ایده‌آل است و این ایده‌آل همان "حقیقت برتر" است که ایدئولوژی اسلام آنرا نشان داده است^{۲۸۳}. بنابراین: در همه حکومت‌های اسلامی (در هر نام و شکل آن) آزادی با اسارت در دین آغاز می‌شود، بهمین جهت است که همه نظریه پردازان "اسلام راستین" - یکصدا - مخالفت خویش را با آزادی و دموکراسی غربی اعلام می‌کنند. آنان تأکید می‌کنند که "حکومت اسلامی هرگز مشابهتی با دموکراسی غربی ندارد" چرا که "آزادی و دموکراسی غربی تماماً خرافه‌ای بیش

۲۸۱ - پیرامون انقلاب اسلامی، صص ۵۴-۵۵ و ۳۰۷. مقایسه کنید با نظر عبدالکریم

سروش در مصاحبه با نشریه فرانسوی لوموند، ۵-۴ اوت ۱۹۹۷.

۲۸۲ - تاریخ تکامل فلسفه، دکتر شریعتی، ص ۷، م. ۳۱؛ اسلام‌شناسی، ص ۷۵، م. ۱۶۱؛

مذهب، علیه مذهب، ص ۲۲۲، م. ۲۲۱. مقایسه کنید با نظر آیت الله مطهری، مقاله

"سوسیالیسم، مولودی آلوده"، کیهان هوانی، ص ۱۲، ۵ آذر ۱۳۶۵؛ احمد رضایی، راه

حسین، ص ۷؛ ضرورت عام رهبری، محمدحسین حبیبی، صص ۱۳۹-۱۴۰.

۲۸۳ - امت و امامت، شریعتی، صص ۵۰۴-۵۰۵.

نیست“^{۲۸۴}. آزادی، دموکراسی و لیبرالیسم غربی چونان “حجاب عصمت به
چهره فاحشه“ است^{۲۸۵}. در نزد نظریه پردازان “اسلام راستین”: “آزادی در
جوامع غربی، در آزادی شهوات خلاصه می شود. آزادی غربی بنام آزادی
زن و صریح تر، آزادی روابط جنسی، روح دختران، زنان و جوانان را سخت
فاسد کرده است...“^{۲۸۶}. از این گذشته، در جامعه ای که اکثریت مردم آن
- پیشاپیش - ناقص و نادان و گوسفند قلمداد شده اند، رعایت آزادی و
دموکراسی نه تنها معقول و منطقی نیست بلکه بقول دکتر شریعتی: “حتی
خطرناک و ضدانقلابی“ می باشد چرا که “اصل حکومت دموکراسی -
برخلاف تقدس شورانگیزی که این کلمه دارد - با اصل تغییر و پیشرفت
انقلابی و رهبری فکری (یعنی امامت و ولایت) مغایر است، بنابراین:
رهبر انقلاب و بنیانگذار مکتب حق ندارد دچار وسوسه لیبرالیسم غربی
شود و انقلاب را به دموکراسی رأس ها (الاغ ها) بسپارد...“^{۲۸۷}.
مخالفت نظریه پردازان “اسلام راستین“ با آزادی و دموکراسی
غربی - اساساً - از واپس گرایی تاریخی (بازگشت به حکومت صدر
اسلام) و از انگیزه های ارتجاعی آنان (تحقق امامت و ولایت فقیه)
سرچشمه می گیرد و گر نه روشن است که آزادی و دموکراسی غربی - با
همه ضعف های آن - یک پیشرفت تاریخی در مبارزات بشریت ستمدیده

ساخت از روحانیت

۲۸۴ - مسعود رجوی، دیدگاههای مجاهدین... ص ۱۱۴؛ راه حسین، احمد رضائی، ص ۸.
۲۸۵ - دکتر شریعتی، حسین، وارث آدم، ص ۹۹. *سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران*
۲۸۶ - آیت الله مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، صص ۱۰۳-۱۰۴؛ مسئله حجاب،
ص ۲۴۴. مقایسه کنید با نظر جلال آل احمد در باره آزادی زن در ایران: غرب زدگی،
صص ۵۰-۵۱. *سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران*
۲۸۷ - امت و امامت، صص ۶۰۴ و ۶۰۷ و ۶۲۲؛ شیعه، یک حزب تمام، ص ۴۷، م. آ. ۷.
کلمات داخل پرانتز از ما است. *سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران*

است. این آزادی و دموکراسی نه یک "کلمه مبتذل و صرفاً آزادی انتخاب بین کارتر و ریگان است"^{۲۸۸} و نه "هدیه بورژوازی و لقمه چرب و شیرین مسمومی است که با صد منت به ما اعطا می کنند"^{۲۸۹}. چنین نگاهی به ماهیت و منشأ آزادی و دموکراسی غربی در حقیقت جلوه ای از نظریه ولایت است که اکثریت مردم (حتی در جوامع غربی) را نادان و ناقص و منحط قلمداد می کند. آزادی و دموکراسی غربی حاصل ساختار اقتصادی - اجتماعی جوامع غربی و محصول مبارزات مشترک مردم و روشنفکران مترقی در کشورهای اروپائی و آمریکائی است که در ادامه خود - از جمله - باعث جدائی دین از دولت شده است.

۲۸۸ - مسعود رجوی، دیدگاههای مجاهدین...، صص ۷۴ و ۱۱۴.

۲۸۹ - دکتر شریعتی، امت و امامت، ص ۶۲۲.

جدائی دین از دولت

با توجه به ماهیت ایدئولوژیک نظام اسلامی و جایگاه اسلام - بعنوان یک حقیقت برتر - و باتوجه به نقش، مقام و منزلت امام یا ولی فقیه - بعنوان "پیشوا" و "تجسم عینی ایدئولوژی اسلام" - عقیده نظریه پردازان "اسلام راستین" در باره عدم جدائی دین از دولت قابل درک است، زیرا که امام یا ولی فقیه در کنار قدرت اجرایی نیست، او خود، مسئولیت مستقیم سیاسی جامعه را دارا است و رهبری مستقیم اقتصاد، ارتش، فرهنگ، سیاست خارجی و اداره امور داخلی جامعه با اوست. امام یا ولی فقیه هم پیشوای دین است و هم رئیس و رهبر دولت. بنابراین در عقاید نظریه پردازان "اسلام راستین" مسئله ای بنام جدائی دین از دولت - اساساً - نمی تواند وجود داشته باشد، چرا که در حقیقت، امامت جنبه معنوی شخصیت امام و خلافت، جنبه سیاسی - اجتماعی شخصیت اوست. مسئولیت امامت و خلافت در فلسفه سیاسی اسلام یکسان است و تفاوتی ندارد.^{۲۹۰} بر این اساس است که دکتر شریعتی، مجاهدین خلق و دیگران جدائی دین از دولت (حکومت) را "انعکاسی از فکر القائی جدید غربی و ساخته و پرداخته ابرقدرت ها" می دانند و تأکید می کنند که "نظریه جدائی دین از دولت را قدرت هائی بنام تشیع ساخته اند... این نظریه، تعبیر دیگری است از تفکیک سیاست از روحانیت"^{۲۹۱}

۲۹۰ - نگاه کنید به: احکام السلطانیة، ابوالحسن ماوردی، صص ۴-۶ و مقایسه کنید با نظر دکتر شریعتی، امت و امامت، صص ۵۸۳-۵۸۵ و ۵۸۹ و ۶۳۰؛ ولایت فقیه، آیت الله خمینی، صص ۵۷-۵۸.

۲۹۱ - نگاه کنید به: امت و امامت، صص ۵۸۴ و ۵۸۹ و ۶۳۰؛ ولایت فقیه، صص ۱۶-۱۷؛ نشریه راه آزادی (وابسته به مجاهدین خلق)، مقاله ابوذر ورداسبی، شماره ۲، ص ۳۱؛ جلال گنجه ای، نشریه راه آزادی، شماره ۶، صص ۱۹ و ۲۲ و ۷۰.

اسلام راستین و توتالیتاریسم (تمام خواهی و سلطه گرانی)

مطالعه تطبیقی آراء نظریه پردازان "اسلام راستین" با اصول و ویژگی های توتالیتاریسم این واقعیت را روشن می کند که آراء و عقاید این نظریه پردازان دارای ذخائر فراوانی از اصول و ویژگیهای توتالیتاریسم (فاشیسم و نازیسم و استالینیسم) می باشد، از جمله می توان از اصول و مشخصات زیر یاد کرد:

- ۱- وجود یک شخصیت گِیرا، کیش شخصیت، اصالت رهبر.
- ۲- ایدئولوژی فراگیر برای تشریع تصمیمات پیشوا یا امام.
- ۳- اعتقاد به نادانی و گمراهی اکثریت مردم جامعه.
- ۴- کنترل و سلطه گسترده پلیس سیاسی و نفی قلمرو شخصی و خصوصی افراد.
- ۵- ایجاد همصدائی و "وحدت کلمه".
- ۶- بسیج و بسیج توده ای.
- ۷- ایجاد "جامعه بی طبقه".
- ۸- ضدیت با آزادی و دموکراسی.
- ۹- ضدیت با روشنفکران.

۱۰- اقتباس و استفاده از واژه ها و مفاهیم سایر مکاتب فلسفی و

جامعه شناسی مدرن.

۱- وجود یک شخصیت گِیرا، کیش شخصیت، اصالت رهبر
هم در آراء نظریه پردازان "اسلام راستین" و هم در توتالیتاریسم

حضور و وجود یک شخصیت گیرا و "آبرمرد" نقش و جایگاه اساسی دارد. در تفکرات اسلامی، این شخصیت گیرا، امام، رهبر یا ولی فقیه است و در نظام های توتالیتر این شخصیت فرهمند (charismatique)، پیشوا نامیده می شود.

امام یا پیشوا کسی است که صفات "فوق انسانی" دارد و این صفات دارای برجستگی هائی است که دارنده آن (یعنی امام یا پیشوا) را بصورت "مرد تقدیر" و "فرستاده خدا" معرفی می کند. بر این اساس چنین وانمود می شود که در تصمیمات امام یا پیشوا حکمتی است که زمینیان (یعنی مردم جامعه) از درک و فهم آن، عاجز و ناتوانند. به این جهت خصوصی ترین اعمال رهبر یا پیشوا (حتی ازدواج ها و طلاق هایش...) اقدامی "تاریخ ساز" و در جهت "منافع خلق و انقلاب" معرفی می شوند. در حقیقت امام یا پیشوا عامل حیات و بقای جامعه است و بقول دکتر شریعتی: "حیات و بقای جامعه به وجود امام یا پیشوا بستگی دارد" از این رو: هم در رژیم های توتالیتر و هم در رژیم اسلامی، امام یا پیشوا تنها یک رئیس مقتدر حکومت نیست بلکه کسی است که در برابرش هیچ نهاد مستقلی وجود ندارد. او با یک دستور یا "فتوا"، حتی تنها حزب موجود و خودساخته را تعطیل می کند. از این رو، نظام های توتالیتر و نظام اسلامی را نمی توان نظام های "تک حزبی" دانست.

هم فاشیسم و نازیسم و استالینیسم و هم حکومت های اسلامی افراد را - بسادگی - قربانی چیزی می کنند که مصلحت جامعه می دانند. موج دستگیری ها، شکنجه ها، الغاء آزادی بیان و اندیشه، سرکوب زنان و روشنفکران و قتل عام اقلیت های ملی و مذهبی و سیاسی همه و همه می توانند با مصلحت جامعه - که در حقیقت مصلحت و منفعت خود

امام یا پیشوا است - توجیه و تشریع شوند. اصل "اصالت رهبری" در رژیم های توتالیتر یک سلسله مراتب قدرت ایجاد نمی کند و مانند رژیم اقتدارگرا (اتوریتر) قدرت به ترتیب از بالا به پائین سیر نمی کند. در واقع، اصل اقتدار و مرجعیت در رژیم توتالیتر از جهاتی اساسی برعکس رژیم اقتدارگرا است زیرا اقتدار مرجعیت در شکل های سنتی آن - همواره - به قصد محدود کردن آزادی است و هدفش هرگز الغاء آزادی نیست حال آنکه رژیم های توتالیتر و اسلامی، هدفشان الغاء آزادی است.^{۲۹۲}

۲- ایدئولوژی فراگیر برای تشریع تصمیمات "پیشوا" (امام) توتالیتریزم و اسلام - اساساً و ابتدائاً - یک نظام ایدئولوژیک می باشند، در این دو سیستم، ایدئولوژی (فاشیسم، نازیسم، استالینیسم و اسلام) بعنوان یک حقیقت برتر، همه ارزش ها و عقاید اجتماعی، سیاسی و اخلاقی جامعه را تحت سلطه خویش دارد. ایدئولوژی در رژیم های توتالیتر چیزی شبیه به آمیختگی دین و دولت در نظام اسلامی است آنچنانکه رئیس سیاسی جامعه در عین حال رئیس مذهبی آن نیز هست. او است که قوانین مدنی، شرعی و اخلاقی را تنظیم، تفسیر و اجرا می کند.

ایدئولوژی - بعنوان یک حقیقت برتر - چه در رژیم های توتالیتر و چه در حکومت های اسلامی (خصوصاً شیعی) خود را از طریق تبلیغات گسترده، تفتیش، بازرسی فکری، تکفیر مذهبی، قهر و خشونت، ارباب،

۲۹۲ - نگاه کنید به: صص ۱۳۰-۱۳۱ کتاب حاضر و مقایسه کنید با: توتالیتریزم (سلطه

گرائی)، ص ۹۵، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۵۸، همچنین با:

Hannah Arendt : Le systeme totalitaire, ed Seuil, Paris, 1972, pp.101-103.

ترور جسمی و فکری، سرکوب هر نوع دگراندیشی و آزاد فکری تحمیل و تثبیت می‌کند. اصول ایدئولوژیک بعنوان "وحی منزل" و "کلام آخر" به ابزار تحمیل توده‌ها و وسیله‌ای برای سرکوب آزادی‌ها و آرمان‌های دموکراتیک روشنفکران جامعه بدل می‌شود. نازیسم (در آلمان) و فاشیسم (در ایتالیا)، استالینیسم (در شوروی) و حکومت جمهوری اسلامی (در ایران) نمونه‌های عینی و تاریخی این مدعا هستند.

ایدئولوژی برای رژیم‌های توتالیتر دو نقش اساسی دارد؛ نخست: ایجاد مشروعیت برای رژیم و رهبر است. رهبر در رژیم توتالیتر (مانند امام و پیشوا در حکومت اسلامی) برای جلوه دادن اختیارات بلامنازع خویش، ناگزیر باید از ایدئولوژی کمک بخواهد زیرا برای مشروعیت حکومت او هیچ منبع دیگری وجود ندارد. این بدان معنا نیست که ایدئولوژی حکومت‌های توتالیتر (از جمله حکومت اسلامی) یک مقوله مشخص و تفسیر شده است، زیرا اگر نقش رهبر، تنها عملی کردن برنامه روشن و از پیش معین شده باشد اصالت با ایدئولوژی و برنامه است نه با رهبر. هرچه ایدئولوژی، روشن‌تر و برنامه، دقیق‌تر باشد، دست و پای "رهبر فرهمند" بیشتر بسته است. هیتلر در "نبرد من" نوشته است: "برای بسیاری از پیروان، جوهر جنبش ما، در نص برنامه‌ها و اساسنامه‌ما نیست بلکه در معنای است که ما می‌توانیم به آنها بدهیم"^{۲۹۳}.

دومین نقش ایدئولوژی در رژیم‌های توتالیتر و اسلامی عبارت از ایجاد از خودی‌گانگی و جنون جمعی در میان توده‌های هوادار است. موج تظاهرات جنون‌آمیز، خودسوزی‌ها و سیل نامه‌ها و طومارهای گریه‌آلود در بیان عجز و ناتوانی و بی‌ارزشی وجود توده‌ها و در

ستایش "عظمت"، "آگاهی شگرف" و "معجزه آسا"ی رهبر، سراسر نشریات، روزنامه ها و برنامه های رادیو-تلویزیونی رژیم های توتالیتر را پر می کنند. این امر، از خودیگانگی و رواج بی حسی اخلاقی در میان توده ها را تشدید می کند. هنگامی که رهبر، دست به تجاوزات آشکار به حقوق مردم می زند و حتی چهارچوبهای پذیرفته شده اسمی را نیز زیر پا می گذارد، چیزی باید وجود داشته باشد که جلو بروز خشم مردم را بگیرد و آن را بسوی دیگری متوجه نماید. در اینجا است که ایدئولوژی از طریق جنون جمعی و همراه با بی حسی اخلاقی نسبت به قربانیان، بکمک رژیم های توتالیتر می شتابد. هیتلر، استالین و خمینی و مسعود رجوی موفق شدند این "بی حسی اخلاقی" را بوجود آورند. وظیفه ایدئولوژی اینست که "مسائل"ی بوجود آورد که بتوان خشم مردم از کم و کاستی ها و بی نوائی های موجود را متوجه آنها کرد. این مسئولین و مقصرین، گاهی مشخص ترند: برای هیتلر، یهودیان و برای آیت الله خمینی، شیطان بزرگ (آمریکا) و جنگ عراق و... گاهی مبهم تر (مانند خرابکاران، خائنین، ضدانقلاب و...).

باید یاد آور شد که تفاوت اصلی میان نقش ایدئولوژی در رژیم های توتالیتر و رژیم های مبنی بر دموکراسی، انحصاری بودن ایدئولوژی در رژیم های توتالیتر است.^{۲۹۴}

۳- اعتقاد به نادانی و گمراهی اکثریت مردم جامعه هم در آراء متفکران "اسلام راستین" و هم در عقاید نظریه پردازان فاشیسم و استالینیسیم، توده های مردم به "صغار" و یا به "گله های

گوسفند“ تشبیه شده اند که امام یا پیشوا، “رسالت” دارد تا آنها را سرپرستی و هدایت نماید. هیتلر در کتاب “نبرد من” از توده های مردم بعنوان “گله رأی دهنده” و “منحط و مقلد” یاد می کند. گوپلز و موسولینی توده ها را “موم ها و گل های خام” ی تصور می کردند که می توان - به دلخواه پیشوا - آنها را به هر شکلی درآورد. به عقیده روبرت لیه (نظریه پرداز جبهه کارگری حزب نازی) اکثریت مردم جامعه “کودکان بزرگی هستند که هیچگاه فکر نمی کنند. بنابراین باید دائماً آنها را آموزش داد و مواظب شان بود...“ چنانکه دیدیم در آراء نظریه پردازان اسلام راستین (خصوصاً دکتر شریعتی، طباطبائی و آیت الله خمینی) نیز از توده های مردم بعنوان “گله های رأی دهنده”، “گوسفند”، “منحط و مقلد”، “ناقص و نادان” و “کودک” یاد شده است.^{۲۹۵}

۴- کنترل و سلطه گسترده پلیس سیاسی

و نفی قلمرو شخصی و خصوصی افراد

برای رژیم که مدعی ساختن جهانی تازه براساس ایدئولوژی و الگویی از پیش معین است و برای رژیمی که بقول هیتلر و استالین می خواهد “انسان هائی طراز نوین” بسازد که جز به مسلک و ایدئولوژی رسمی به چیزی نیاندیشند، طبیعی است که هیچگونه اصول اخلاق شخصی یا ارزش هائی که از حوزه کنترل رهبری جامعه خارج باشد، قابل تحمل نیست. بنابراین، هم رژیم توتالیتار و هم رژیم اسلامی می کوشد تا اصول و اخلاق خاص خود را جانشین اصولی سازد که در دستگاههای اخلاقی و

۲۹۵- نگاه کنید به صص ۱۲۲-۱۲۴ کتاب حاضر و مقایسه کنید با: توتالیتاریسم (سلطه

گرانی)، صص ۵۴ و ۸۴ و ۸۵؛ نبرد من، هیتلر، صص ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۸۴ و ۸۷.

ارزشی پیشین وجود داشته است. گروهی دیگر، با استناد به عبارت «جهش فکری» در دهه ۱۳۵۰، دستگاه اخلاقی رژیم‌های توتالیتر و رژیم اسلامی را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: «آنچه که به هدف اصلی رژیم خدمت می‌کند، اخلاقی و آنچه در راه آن مانع ایجاد می‌کند، غیر اخلاقی است». بنابراین از نظر این دو نظام هیچ چیز خصوصی - از جمله اخلاق خصوصی - وجود ندارد.

«نجات جامعه گمراه و فاسد کنونی» در دستور روز رهبران توتالیتر و اسلامی قرار دارد. آنان چنین وانمود می‌کنند که رسالت دارند تا جامعه را بهر قیمت و به هر شیوه ممکن از وضع موجود نجات دهند. از این رو، هم حکومت اسلامی و حکومت‌های توتالیتر بخود حق می‌دهند که در کلیه شئون زندگی مردم، دخالت کرده و حتی قلمرو زندگی خصوصی افراد را مورد تعدی، تجاوز و تفتیش قرار دهند. آیت الله خمینی به پیروانش تأکید می‌کند: «امروز باید همه ملت، سازمان اطلاعات (جاسوسی) باشد»^{۲۹۶}.

حکومت‌های توتالیتر از آنجائیکه آرمان خویش را «رهائی بشر» (بطور عام) قرار داده‌اند لذا در هدف‌های تبلیغاتی خود از هدف‌های محلی و منطقه‌ای (ناسیونال) گذشته و به نوعی «انترناسیونالیسم» معتقدند، چرا که بقول آیت الله سید محمد باقر صدر: «امت اسلامی در خارج از خود نیز نسبت به همه جهان مسئولیت دارد»^{۲۹۷}.

۲۹۶ - سخنرانی آیت الله خمینی: روزنامه اطلاعات، ۱۳ تیرماه ۱۳۶۰؛ روزنامه اطلاعات، اول مهرماه ۱۳۶۴؛ روابط اجتماعی در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۲۶؛ مقایسه کنید با: توتالیترسم، ص ۴۷. همچنین با:

Le systeme totalitaire, pp. 203-213.

۲۹۷ - سرچشمه قدرت در حکومت اسلامی، ص ۲۷. مقایسه کنید با نظر جلال الدین فارسی: انقلاب و ضدانقلاب، ص ۸. ۵۴ (مجله دانش و اندیشه، ۱۳۸۰، ۴۸، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰،

صدر انقلاب اسلامى بوسيله آيت الله خمينى و کشورگشائى هاى
هيتلر مصداق هاى عينى اين مدعا است.

۵- ايجاد همصدائى و "وحدت كلمه"

هم نظام اسلامى و هم نظام توتاليتر كوشش مى كند تا ميان
توده هاى مردم، همصدائى و "وحدت كلمه" ايجاد نمايد. كسانى كه همراه
و همصدا نيستند يا بايد مطيع و خاموش شوند و يا بايد از بين بروند، از
اين رو: سازمان هاى دموكراتيك، كانون هاى روشنفكرى و اقليت هاى
مذهبى كه با سياست حكومت هاى توتاليتر يا اسلامى موافق نيستند
مورد هجوم اوباش، هواداران و پاسداران رژيم قرار مى گيرند.

۶- بسيج و بسيج توده اى

بسيج و بسيج توده اى يكي از جنبه هاى اساسى رژيم هاى توتاليتر
است. منظور از "بسيج" فراگردى است كه رژيم هاى توتاليتر بوسيله آن
مى خواهند مردم را به پشتيبانى از هدف هاى رسمى، فعال سازند، زيرا -
برخلاف حكومت هاى استبدادى ديگر - رژيم هاى توتاليتر تنها به حمايت
غيرفعال يا خاموش مردم، قانع نيستند بلكه مى خواهند مردم با شور و
اشتياق در اجراى هدف هاى شان شركت كنند. در اينجا كانونى گشتن اراده
عمومى براى تحقق آرمان هاى رهبر يا امام به يك هدف اصلى و اساسى
تبديل مى شود. اعتقاد به بسيج توده اى در نظام هاى فاشيستى از اين
ديدگاه ناشى مى شود كه توده ها - ذاتاً - كنش پذير، غيرمفكر، نابالغ و
دستاموز هستند. بايد توجه داشت كه بسيج توده اى را نبايد به معنائى
اراده آزاد تلقى كرد، زيرا پشتيبانى توده اى با كمك اجبارهاى پنهان و

آشکار، از بالا تدارک می شود و بنابراین باید آن را در متن اجبار داوطلبانه در نظر داشت. وقتی مثلاً گفته می شود که: "عضویت در نیروی مسلح اس.اس یا سپاه پاسداران یا بسیج، داوطلبانه است" و در عین حال اعلام می شود که: "هرکس پیشوا یا امام را دوست دارد نباید از انجام این خدمت سر باز زند" دیگر، آزادی اراده از میان رفته است. شخص، مجبور است که برای عضویت در آن سازمان "داوطلب" شود. بر این نوع اجبار، باید ارعاب روحی و اجبار مادی را نیز افزود، کسی که از دستور پیشوا اطاعت نکند، از بسیاری حقوق و مزایای شغلی و اقتصادی - اجتماعی محروم خواهد ماند.^{۲۹۸}

رژیم های توتالیتار با بسیج توده ای کوشش می کنند تا خود را "تجلی آرمان توده ها" و "نماینده و سخنگوی منافع خلق" (امت) معرفی نمایند.

۷- ایجاد "جامعه بی طبقه"

هم رژیم های توتالیتار و هم نظریه پردازان "اسلام راستین"، ایجاد و استقرار "جامعه بی طبقه" را در گفتارها و نوشته های خویش تکرار می کنند. این جامعه بی طبقه - اساساً و ابتدائاً - قبول فلسفه سیاسی تشیع یا توتالیتاریسم و گردن گذاشتن بر رهبری امام یا پیشوا، یکی شدن اعتقادات، بینش ها، روش ها، راه ها، وحدت و یگانگی خلق (امت) است.

هم حکومت های توتالیتار و هم حکومت های اسلامی با تبدیل کردن طبقات به توده ها (امت) و با تأکید بر ارزشهای ایدئولوژیک و دامن زدن

به همبستگی‌های عاطفی و احساسی، باعث یگانگی (توحید) و آشتی طبقات و موجب پیدایش جامعه "توده‌وار" (Masse societe) می‌شوند که طی آن، هرگونه تشکل مستقل سیاسی یا صنفی نفی شده و "فردیت" افراد، قربانی دخالت‌های دولت می‌گردد.^{۲۹۹}

۸- ضدیت با آزادی و دموکراسی

هم رژیم‌های توتالیتر و هم رژیم‌های اسلامی با آزادی و دموکراسی (براساس منشور انقلاب کبیر فرانسه) دشمنی شدید دارند. موسولینی در سال ۱۹۲۴ گفت: "همه کسانی که قربانی اندیشه‌های جزمی نشده‌اند، این را حقیقتی روشن می‌دانند که انسان از آزادی خسته شده است... انسان آزادی را به گند کشیده است، آزادی دیگر آن باکره پرهیزگار نیست"^{۳۰۰} دکتر علی شریعتی و دیگر نظریه پردازان "اسلام راستین" نیز تأکید می‌کنند که "آزادی، دموکراسی و لیبرالیسم غربی، چونان حجاب عصمت بر چهره فاحشه است"^{۳۰۱}.

ضدیت با آزادی را می‌توان جوهر نظام‌های توتالیتر و اسلامی دانست زیرا استقرار فاشیسم، نازیسم، استالینیسم و نظام اسلامی، ممکن نمی‌گردد مگر وقتی که از نقیض آنها (یعنی آزادی) اثری نمانده باشد. این ضدیت، علیه چیزهای دیگری نیز که با آزادی پیوند نزدیک دارند - مثلاً عقیده به پیشرفت، انسانیت، اصالت فرد، دموکراسی و خصوصاً آزادی زنان - متوجه است. در حقیقت رژیم‌های فاشیستی و نظریه پردازان

۲۹۹- نگاه کنید به: Le systeme totalitaire, pp. 27-50, 214

۳۰۰- توتالیترایسم، ص ۷۲.

۳۰۱- حسین، وارث آدم، ص ۹۹؛ امت و امامت، ص ۶۲۲؛ مقایسه کنید با: دیدگاه‌های مجاهدین...، ص ۱۱۴، پیرامون انقلاب اسلامی، مطهری، صص ۱۰۳-۱۰۴.

”اسلام راستین“ در انکار اصول انقلاب کبیر فرانسه (خصوصاً آزادی و دموکراسی) وحدت نظر دارند.^{۳۰۲}

۹- ضدیت با روشنفکران

روشنفکران و دانشگاهیان - چه در رژیم های توتالیتر و چه در حکومت های اسلامی - مورد مسخره، استهزا، دشنام و ناسزا قرار می گیرند. روشنفکران بعنوان ”غرب زده“، ”منحرف“، ”کافر“ و ”عوامل تهاجم فرهنگی بیگانه“ معرفی می شوند و هر دو نظام (توتالیتر و اسلامی خواهان طرد، تعقیب و سرکوب آنان هستند.

۱۰- اقتباس و استفاده از واژه ها و مفاهیم سایر مکاتب

فلسفی و جامعه شناسی مدرن، ایدئولوژی توتالیتاریسم و اسلام فاقد محتوای اقتصادی- اجتماعی روشن است و لذا از عناصر ایدئولوژیک ناسیونالیستی، سوسیالیستی، داروینیسم اجتماعی و غیره... اقتباس می کند. نوشته ها و سخنرانی های هیتلر، موسولینی، دکتر شریعتی، مجاهدین و دیگر نظریه پردازان ”اسلام

۳۰۲ - دکتر شریعتی، ضمن مخالفت با آزادی، دموکراسی و دستاوردهای علمی و عقلی غرب و ستایش از طباطبائی، بهبهانی، مدرس و خصوصاً آیت الله خمینی، ضعف اساسی نهضت مشروطه را ”کمبود جهان بینی سیاسی و ایدئولوژیک اسلام یا شیعه“ دانسته و متأسف است که: ”روح و بینش مشروطه بیش از آنچه که تحت جهان بینی سیاسی و ایدئولوژیک اسلام یا شیعه باشد، تحت تأثیر فرهنگ انقلاب کبیر فرانسه است.“ دکتر شریعتی در این باره - خصوصاً - نظرات شیخ فضل الله نوری و آیت الله خمینی را تکرار می کند. نگاه کنید به: بازشناسی هویت ایرانی- اسلامی، شریعتی، صص ۲۴۵-۲۴۶، م. آ ۲۷ و مقایسه کنید با: لوائح، شیخ فضل الله نوری، صص ۲۷ و ۳۱-۳۳ و ۴۳ و ۴۷ و ۵۱ و ۶۱-۶۳؛ ولایت فقیه، آیت الله خمینی، صص ۹، ۱۷-۲۱.

راستین "سرشار از واژه‌ها و مفاهیمی چون: خلق، دیالکتیک، ترمودینامیک، تاریخ، تکامل، جامعه بی طبقه، سوسیالیسم و... می باشد. آنان کوشش می کنند تا عقاید ارتجاعی و ضدموکراتیک خود را به زبان "علمی" و "مارکسیستی" بیان نمایند.

در واقع فاشیسم، نازیسم، استالینیسم و ایدئولوژی اسلامی بخاطر محتوای کلی، مبهم و ناروشن خویش در حوزه برنامه ریزی های اقتصادی- اجتماعی، بیشتر جنبه منفی و انکاری دارند و علت اینکه جنبش های فاشیستی و اسلامی شکل های متفاوت یافته اند در درجه اول، زائیده همین بی شکلی ها، کلی بافی ها و ایده آلیسم نظریه پردازان آنها است.

نتیجه و پایان سخن

- انقلاب مشروطیت ایران (۱۹۰۶) بخاطر محدودیت‌های تاریخی و ضعف نیروهای نوین اجتماعی، نتوانست به حضور دین در حاکمیت دولت پایان دهد.
- سرشت اساساً مذهبی بسیاری از بنیانگذاران و رهبران اولیه سوسیال دموکراسی در ایران و ادغام باورهای اسلامی (خصوصاً شیعی) در اندیشه‌های مارکسیستی، باعث بازتولید و تداوم فرهنگ و اخلاقیات اسلامی در اندیشه‌های سیاسی چپ ایران گردید.
- پیدایش بنیادگرایی یا "اسلام راستین" (fundamentalism یا integrisme) از سالهای ۱۳۳۰ و خصوصاً با رفرم ارضی - اجتماعی شاه در سال‌های ۴۰-۵۰ و رشد خرده بورژوازی مدرن شهری همراه بوده است. همه انواع "اسلام راستین" خواستار بازگشت به حکومت صدر اسلام (حکومت زمان حضرت محمد و علی) می‌باشند و کوشش می‌کنند تا دگم‌ها و باورهای خویش را با توسل به علم، فلسفه و جامعه‌شناسی مدرن (ترمودینامیک، مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم و...) ابراز نمایند.
- فلسفه سیاسی "اسلام راستین" (در همه اشکال آن) اعتقاد به "ولایت" (سرپرستی) و گردن گذاشتن به سلطه مطلقه امام یا پیشوا است.
- جامعه آرمانی نظریه پردازان "اسلام راستین" امت نام دارد. "امت" در حقیقت یک جامعه اعتقادی است. سلطه یک ایدئولوژی عام و فراگیر که تنها بوسیله امام یا پیشوا قابل تعبیر، تفسیر و تغییر است، تمام حیات اجتماعی - سیاسی و همه عرصه‌های هنری - فرهنگی جامعه را می‌پوشاند.
- آزادی، برابری و عدالت اجتماعی (قسط) تنها و تنها با اعتقاد

به اسلام و در دایره بسته "امت" (جامعه اسلامی) و به شرط عضویت در آن، قابل تصور است.

- اختلاف اسلام دکتر شریعتی، عبدالکریم سروش، مطهری و مجاهدین خلق با اسلام خمینی یک اختلاف ریشه ای نیست بلکه اختلاف در شکل بیان - یا بقول دکتر شریعتی: "اختلاف در ظرف های بیانی، شکل و شیوه و نوع کوشش در احیاء و نشر حقایق ثابت و لایتغیر اسلامی و شیعی" می باشد. اختلاف اسلام شریعتی و مجاهدین با اسلام آیت الله خمینی در شکل استفاده از اهرم مذهب، در شکل استفاده از جهالت توده ها، در شکل ادغام دین و دولت در حاکمیت سیاسی می باشد. اختلاف یا تقابل جمهوری اسلامی خمینی با "دولت دموکراتیک دینی" دکتر عبدالکریم سروش و یا با "جمهوری دموکراتیک اسلامی" مجاهدین ناشی از سرشت ضددموکراتیک اسلام اولی و خصلت دموکراتیک اسلام آن دو دیگر نیست، بلکه اختلاف آنان در چگونگی توجیه، تبلیغ و اعمال سرشت ضددموکراتیک عقاید خود در جامعه می باشد.

- بنیادگرایی یا "اسلام راستین" در جامعه شناسی سیاسی امروز خود را در نوعی توتالیتاریسم (فاشیسم، نازیسم و استالینیسم) به نمایش می گذارد. آنچه که ما اینک در ایران، الجزایر و افغانستان شاهد آن هستیم، تجلی عینی این مدعا است.

پایان

آغاز رساله: دسامبر ۱۹۸۵

پایان رساله: ژانویه ۱۹۸۸

بازنویسی و تجدیدنظر: سپتامبر ۱۹۹۷